

نگاهی نوین به

تاریخ دیرین

ترکهای ایران

تألیف: محمد رحمانی فر

رحمانی فر، محمد، ۱۳۵۷ -
نگاهی نوین به تاریخ دیرین ترکهای ایران /
نوشته محمد رحمانی فر، زیر نظر حسین محمدزاده
صدیق. - تبریز: اختر، ۱۳۷۹.

۴۱۵ ص

ISBN 964-6756-40-9

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیپا.
ص.ع. به انگلیسی: Mohammad Rahmanifar.
A New Glance To Ancient History Of Iranian
Turks

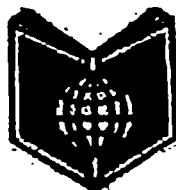
کتابنامه: ص. [۲۰۹] - ۲۱۵؛ همچنین به صورت
زیر نویس.
۱. ترکان -- ایران -- تاریخ. ۲. آذربایجان --
تاریخ. ۳. ادبیات ترکی -- تاریخ و نقد.
الف. محمدزاده، حسین. ب. عنوان.

۹۵۵/۹۷۹۷

۳۴ت/DSRV۲

۷۸۸۸-۷۹م

کتابخانه ملی ایران



۸۸۴۰۱

شیر

نگاهی نوین به تاریخ دیرین ترکهای ایران

تألیف محمد رحمانی فر

(با مقدمه دکتر حسین محمدزاده صدیق)

چاپ جمالی، ۱۳۷۹، اول

۳۰۰۰ جلد، قطع وزیری، ۲۱۶ صفحه

قیمت: ۱۳۰۰ تومان

مرکز پخش: تبریز، خ. طالقانی، بازار مروارید، پلاک ۲۴، نشر اختر

تلفن: ۱۷۶ ۵۵۳۰ (۰۴۱)

ISBN 964-6756-40-9

شابک ۹۶۴-۶۷۵۶-۴۰-۹

* حق چاپ محفوظ است.

بر خود واجب می‌دانم که از زحمات بی‌شائبه دوستان و اساتید گرامی از جمله آقایان: دکتر محمدزاده صدیق (استاد دانشگاه)، دکتر ترابی (استاد دانشگاه)، دکتر فیض‌اللهی و حید (اولدوز)، استاد باقری (استاد دانشگاه)، عباسعلی احمد اوغلو (شاعر و نویسنده)، حمید آرغیش (نویسنده)، جعفر صالحی (دانشجو)، یوسف رحمانی‌فر (دانشجو) و همه بزرگوارانی که گاهاً با راهنمایی‌های ارزنده خود و گاهاً با در اختیار نهادن منابع مورد نیاز به نوعی اینجانب را در نوشتن این کتاب یاری رسانده‌اند و نیز از دوست هنرمند اهل موسیقی خوش قریحه‌ام آقای مرادعلی حسینی که در سرمایه‌گذاری این کتاب سهم شدند نهایت تشکر و قدردانی خود را ابراز دارم.

محمد رحمانی‌فر

دانشگاه تبریز ۱۴/۲/۷۹

فهرست

۷	سخنی چند از سر درد.....
۹	پیش‌گفتار.....
۱۵	بخش اول
۱۵	سرزمین آذربایجان و زبان ترکی.....
۱۶	سرزمین آذربایجان.....
۱۹	اران قسمتی از آذربایجان.....
۲۰	ریشه زبان ترکی و جایگاه آن در بین دیگر خلقها.....
۲۱	واژه ترک.....
۲۴	زبان ترکی و جایگاه آن در تقسیمات ساختاری زبانهای دنیا.....
۲۴	زبانهای قالبی.....
۲۴	زبانهای تحلیلی.....
۲۵	زبانهای هجایی.....
۲۵	زبانهای التصاقی.....
۲۵	زبان ترکی و جایگاه آن در تقسیمات ژئوپولتیک.....
۲۷	ویژگیهای عمومی زبانهای ترکی.....
۳۱	بخش دوم
۳۱	ظهور عناصر اثنولینگوستیک پروتورک، پروتوترک و ترک در سرزمین آذربایجان.....
۳۴	فصل ۱
۳۴	اقوام ترک‌زبانی که از روزگاران باستان، بومی آذربایجان و نواحی مختلف ایران بوده‌اند.....
۳۸	تمدن سومر و خاستگاه آن.....
۴۱	نگاهی به ادبیات سومر.....
۴۳	خاستگاه و هویت سومریها.....
۴۷	تمدن ایلام.....
۴۹	خاستگاه و زبان اقوام ایلامی.....
۵۲	تمدن هیتی خطی (Hittite).....
۵۳	فرهنگ و زبان اقوام هیتی.....
۵۵	نگاهی به ادبیات قوم هیتی.....
۵۶	تمدن و سرزمین اقوام هوری (میتانی).....
۵۷	زبان اقوام هوری (میتانی).....
۵۸	تمدن اورارتو.....
۶۰	زبان و هویت اقوام اورارتو.....
۶۲	فرهنگ و تمدن کاسی‌ها.....
۶۳	قوتی‌ها و لولوبی‌ها.....

۶۴	مسائل قومی - زبانی قوتی‌ها و لولویی‌ها
۶۶	سرزمین و تمدن اقوام ماننا
۶۸	هویت و زبان اقوام ماننا
۶۹	زبان یا زبانهای مادی
۷۶	سکاها در تاریخ
۷۹	سکاها از دیدگاه قومی - زبانی (Ethnolinguistic)
۸۳	اشکانیان
۸۳	سیاستهای ضدپارتی ساسانیان
۸۶	منابع تاریخی موجود در مورد اشکانیان چه می‌گویند؟
۸۸	سرزمین و قلمرو اشکانیان
۹۰	فرهنگ التقاطی اشکانیان
۹۲	زبان و هویت قومی اشکانیان
۹۴	متون ادبی اشکانیان
۹۷	فصل ۲
۹۷	اقوامی که احتمالاً در سده‌های نخستین میلادی و حتی پیش‌از آن به آذربایجان آمده‌اند
۹۸	ساویرها
۹۹	آوارها
۱۰۰	خزرها
۱۰۱	هونها
۱۰۳	ترکان هون و آذربایجان
۱۰۵	قبچاق‌ها
۱۰۶	خلج‌ها
۱۰۶	پنچنکها
۱۰۷	گوک ترک (گوی ترک)
۱۰۸	ترکان اوغوز
۱۱۰	اوغوز و خاستگاه آن
۱۱۰	زندگی اجتماعی اوغوزها
۱۱۲	تشکیلات قبیله‌ای اوغوز
۱۱۳	قبایل بیست و چهارگانه اوغوزها
۱۱۴	الف) بیاتهای سفید و یا بیاتهای آذربایجان
۱۱۴	ب) بیاتهای سیاه یا بیاتهای خراسان
۱۱۴	ج) شام بیاتی‌ها
۱۲۰	قبایل اوغوز به روایت جامع التواریخ رشیدی
۱۲۱	فصل ۳
۱۲۱	سلجوقیان اوغوز و فرایند دگرگشت زبانی در آذربایجان
۱۲۷	بخش سوم
۱۲۷	آفرینش ادبی

۱۲۸	فصل ۱
۱۲۸	تشکیل زبان ادبی ترکی آذری
۱۳۵	فصل ۲
۱۳۵	ادبیات شفاهی سرآغاز آفرینش ادبی
۱۳۹	فصل ۳
۱۳۹	ادبیات کتبی اوج آفرینش ادبی
۱۴۰	کتیبه‌های ترکی
۱۴۳	بخش چهارم
۱۴۳	نگاهی به تاریخ ادبیات ترکی آذری
۱۴۴	کتاب «دده قورقود»
۱۵۰	حسن اوغلو
۱۵۲	قاضی برهان‌الدین
۱۵۳	قاضی ضریر
۱۵۴	نظامی گنجوی
۱۵۸	مولوی
۱۶۳	سید عمادالدین نسیمی
۱۶۴	حیات فکری - اجتماعی نسیمی
۱۶۶	شاه اسماعیل ختایی
۱۶۷	ملا محمد فضولی
۱۷۰	ملا پناه واقف
۱۷۴	حیران خانم
۱۷۷	میرزا علی اکبر صابر
۱۸۱	شعر معاصر آذربایجان
۱۸۸	جلال آل احمد
۱۹۲	معجز شبستری
۱۹۶	استاد شهریار
۲۰۰	سهند
۲۰۳	علی فطرت
۲۰۴	ساهر
۲۰۵	محمد بی‌ریا
۲۰۷	منابع

سخنی چند از سر درد

سنمی که در دوره طاغوت بر آذربایجان رفت، در همه ابعاد و جهات فرهنگی این سرزمین کهن تاریخ و دیرین دوران، تأثیر مخرب و ویرانگر بر جای گذاشت. گرچه دسائس و فتن گونه گون شاهنشاهی هیچگاه نتوانست ناموس مذهبی و غیرت دینی را در آذربایجان لکه دار سازد، اما در ضربه زدن به کل به هم بسته‌ی نوامیس ملی و تاریخی سرافرازان این دیار نقش مؤثری بازی کرد. داستان آلوده به خون تحریف‌گران و شاه‌ستایان تاریخ‌نگار باز گذاشته شد که آب هزار دره را به هم بریزند و برای آذربایجان تاریخ بنویسند. این تاریخ‌نگاران شاهنشاهی صهیونیست روش، فرضیه‌های پوچ تاریخی خویشان را بر پایه گرایش‌های شوونیستی پهلوی بنیان نهادند و آنچه را در علم تاریخ‌نگاری «ضد تاریخ» می‌نامیم برای فرزندان سرافراز ایرانی اوغوزان و آذان تدارک دیدند که متأسفانه در اثر بی‌اعتنایی برخی از مسئولان جمهوری اسلامی، پس از انقلاب نیز بسیاری از تئوری‌های تحریف شده‌ی آنان در کتابهای درسی القاء و تزریق می‌شود. قلم من عاجز از بیان عمق ستم عالم‌نمایان چاپلوسی است که از زاویه‌های گوناگون خصمانه به تاریخ این سرزمین نگریسته‌اند و با نشخوار ادعاهای پوچ همدیگر را برای ما «تاریخ» نوشته‌اند.

نشر کتاب پیراج «ایران تورک‌لری نین اسکی تاریخی» اثر روانشاد پروفیسور دکتر محمد تقی زهتابی در سالهای اخیر را اگر نتوانیم نقطه‌ی عطف تأثیرگذاری در تدوین تاریخ آذربایجان بنامیم، بی‌گمان پاسخ دندان‌شکنی به یاوه‌سراییی‌های عالم‌نمای تاریخ‌نگار خواهیم یافت که با جسارت و شجاعت خاصی تلاش در هموار ساختن راه طی نشده و پر سنگلاخ «تاریخ‌نگاری ترکی ایرانی» می‌کند و جوانان و فرهیختگان روشن‌اندیش این دیار را به این کار مقدس فرا می‌خواند.

آنچه زیر دست خواننده است، حاصل کار پرتوش و توان یکی از جوانان است که بی‌هیچ شائبه و هرگونه شبهه‌افکنی توطئه‌آمیزی در انکار حقایق تاریخی و تحقیر و استهزاء نوامیس ملی و هر نوع توهین و تهجین که عادت عالم‌نمایان تاریخ‌نگار بوده، می‌تواند جوانان ما را به سرفصل‌های متین تاریخی سرزمین خود آشنا سازد.

پژوهشگر جوان در آغاز کتاب به جمع‌بندی مسائل و استنتاجات ریشه‌شناسی و اتیمولوژی نام‌های جغرافیایی آذربایجان می‌پردازد. می‌دانیم که در آذربایجان، بلکه در سراسر ایران هشتاد درصد از نامهای جغرافیایی ریشه‌ی ترکی دارند که در ازنای تاریخ بی‌فایده نشیب و گمان ابداء شده‌اند. مورفم‌های برخی از این توپونوم‌ها آشکار است

مانند: سویوق بولاق، قاراداغ، قیزیل قیشلاق، آق کند، آقاقالا، توکیز، اورمیه، قاراگونه، قاراپاق، سالماس، ساوالان و غیره و برخی دیگر پنهان است مانند آذر، تبریز، اردبیل، شراز، تويسرقان، عراض، گرگان، بیستون، میانا، سهند و غیره.

سپس از تقسیم زبانها و السنه‌ی دنیا و جایگاه زبان ترکی در جهان و قوانین موسیقیایی هماهنگی آوایی در ترکی سخن می‌گوید و پس از وارد شدن در مباحثی چون تمدن پروترک‌ها، سومرها، هیتیت، هوری، اشکانی، اورارتی، کاسی، لولوبی، قوتی، سکاها و نهایت هونها وارد بحثهای موجزی در تاریخ و کیفیت فرهنگ پربار و سرشار ترکی در آذربایجان می‌شود.

من این تلاش را ارج می‌نهم و امیدوارم تلاشهایی اینگونه، به حرکت عظیم فرهنگی دانشجویان و جوانان آذربایجان پیوند داده شود و امر بازگشت به خویشتن در نسل آینده به طور کامل تحقق پیدا کند و جوانان امروز در سالهای بازپسین بتوانند فرصتی برای شناخت و بازیافت و نگهداشت و نکوداشت میراثهای فرهنگی اجداد و نیاکان خود پیدا کنند.

دکتر ح.م. صدیق

استاد زبان و ادبیات ترکی دانشگاه‌های تهران، اصفهان و تبریز

دانشگاه تبریز - ۷۹/۲/۲۰

پیش‌گفتار

با توجه به تنوع مطالب مطرح شده در پیش‌گفتار صلاح را در آن دیدم که این سخن را در دو گفتار به انجام رسانم و اما در گفتار اول که مقدمه مؤلف است مطالبی در مورد چگونگی و دلایل نوشتن این اثر مطرح شده است و در گفتار دوم که مقدمه کتاب است به مسائلی اشاره شده است که درک آنها در فهم مطالب کتاب ضروری به نظر می‌رسد.

و اینک گفتار اول

شاید بتوان گفت مسئله هویت امروزه بیش از هر زمانی در میان نسل جوان و به خصوص قشر تحصیل کرده و دانشجوی ما مطرح است. نسل امروز برخلاف نسل‌های پیشین هرگز راضی نیست برای خود هویت‌سازی کند و یا گفته‌های هویت‌سازان درباری و به عبارت دیگر بافته‌های تئوریک‌های همسان‌سازی فرهنگی و ملی! را باور کند. امروز وقتی در دانشگاه تبریز قدم می‌زنم جوانی و شاید بتوان گفت جوانانی که هم سن و سال خودم می‌باشند و یا لاقلاً اختلاف سنی زیادی با بنده ندارند به سرعت خود را می‌رسانند و می‌پرسند: «اقوام باستان آذربایجان به چه زبانی حرف می‌زدند؟» و یا «افسانه قیل قمیش به کدام ملت تعلق دارد؟» و... و در ورای این سئوالات واقعیت عجیبی رخ می‌نماید. واقعیت این است که او می‌خواهد خود را بشناسد می‌خواهد هویت خویش را بداند. می‌خواهد بگوید: «من هم ایرانی هستم و به این آب و خاک تعلق دارم». هیچ وقت فراموش نمی‌کنم که یک بار دانشجویی می‌گفت: «من نمی‌دانم چکار کنم. دلم می‌خواهد با ادامه تحصیلاتم به ایران خدمت کنم ولی به من می‌گویند شما ایرانی نیستید. شما بازماندگان اقوام مهاجم مغول هستید؟... خوب اگر من ایرانی نیستم دیگر برای کی تلاش کنم؟...» و دانشجوی دیگری که ورق‌های پر از سؤال و چشمانی پر از نگاه‌های جستجوگرانه دارد با اصرار از من می‌خواهد به سئوالاتش جواب دهم. وقتی به سئوالاتش نگاه می‌کنم به خوبی می‌فهمم که انتظار شنیدن چه جوابهایی را دارد. او می‌خواهد اجداد خود را در این سرزمین بیابد می‌خواهد بداند که اجدادش اقوام مهاجم مغول و حتی سلجوق نبودند. بلکه ساکنان همین آب و خاک بوده‌اند. بارها به اصرار از بنده می‌خواهند در انجمن‌هایشان شرکت کنم و با بیانی مستند به آنها بگویم که شما ترک ایرانی هستید نه آذری آریایی! و نه کرد آذری! آری این اتفاقات هر روز تکرار می‌شود و وقتی دوستانم جواب سئوالاتشان را

می‌یابند با نگاههایی ملتمسانه از من می‌خواهند که کتابی در این زمینه تألیف کنم تا بتوانند به دور از غوغاسازی مطبوعاتی و کلیشه‌ای همه این مطالب را در یک «کتاب مستند و مختصر» بخوانند.

حرفشان را قبول می‌کنم و چون در این زمینه تا به امروز کتابی که دوستان فارس و کرد و ترک زبانم بتوانند مطالعه کنند نوشته نشده است. مطالبم را به فارسی می‌نویسم تا خواستهای همه دوستان و ایرانیان را برآورده سازم. از طرفی کتابهایی که در جمهوری آذربایجان و یا ترکیه نوشته می‌شوند صرفنظر از پاره‌ای مسائل خیلی کلی هستند و معمولاً تاریخ تمامی اقوام ترک را در برمی‌گیرند و بنا به ضرورت موضوع اندک اشارتی هم به تاریخ ترکهای آذربایجان ایران می‌کنند که استخراج مطالب مربوط به آذربایجان برای همه خوانندگان ممکن نیست. و یا لاقلاً به این راحتی امکان‌پذیر نیست. همه این مسائل ما را بر آن داشت که علی‌رغم قلت مایه و کثرت مشغله فکری و اجتماعی دست به قلم برده و این اثر ناچیز را به زبان فارسی به هیأت کتابت درآوریم تا تحفه‌ای باشد هرچند ناچیز نثار مقدم باصفای تمامی اقوام ایرانی خاصه همدلان ترک و فارس و کرد زبان‌مان که قرن‌ها با هم زیستن و با هم ماندن را در نهایت صفا و صمیمیت تجزیه کرده‌اند و به دور از غوغاسالاری و اراجیف تئوریسین‌های خودفروخته و شوونیست که نوعاً از وابستگان دریاری بودند، در هر زمانی خویش را برادر و خواهر دانسته‌اند که در اصل هم از یک گوهرند و سندی بالاتر از این نیست که سعدی شیرازی می‌فرماید:

«بنی آدم اعضای یکدیگرند
که در آفرینش ز یک گوهرند»

واما گفتار دوم

در مطالعه این کتاب به واژه‌هایی همچون قومیت، ملیت و نژاد زیاد برخورد خواهیم کرد که محض اطلاع خوانندگان محترم لازم می‌بینم اندک توضیحی در این زمینه ارائه دهم. چون به جرأت می‌توانم ادعا کنم که در غالب آثاری که در زمینه تاریخ و هویت اقوام ایرانی نوشته شده اختلاط و درهم ریختگی عجیبی در استفاده از این واژه‌ها به چشم می‌خورد به عنوان مثال غالب آثاری که اینجانب مورد مطالعه قرار داده‌ام. نژاد را به مفهوم قومیت و مشخصه‌ای از هویت انسانی به کار برده‌اند که اشتباه محض است. از این جمله می‌توان به واژه‌ها و ترکیبات موهوم و نادرستی همچون «نژاد آریایی»، «نژاد مغول» و... اشاره کرد که همگی از نظر علمی نادرست و نامفهوم می‌باشند. ت. ک. اومن (T.K.Oommen) چهار

مفهوم کاربردی را برای نژاد ذکر کرده که عبارتند از:

۱ - مقوله بیولوژیک (مفهوم انسان شناختی)

۲ - مقوله زبانشناختی (مفهوم لغت شناختی)

۳ - مقوله فرهنگی (مفهوم قوم شناختی)

۴ - به مفهوم ملت (مفهوم سیاسی و تاریخی)

وی در ادامه تأکید می‌کند که از میان این معانی تنها کاربرد نخست درست می‌باشد و کاربردهای دیگر اشتباه محض می‌باشند.^(۱)

همانطوری که جناب او من اشاره می‌کند: بسیاری از متخصصین از نقش نژاد در مسایل ملی بی‌خبرند و آنهایی هم که قادر به تشخیص این نقش می‌باشند تعبیر نادرستی از آن دارند.^(۲) به عقیده وی برخلاف نژاد که ریشه در بیولوژی دارد قومیت ریشه در فرهنگ دارد و این عناصر فرهنگی است که قومیت‌های مختلف را شکل می‌دهد.^(۳) بنابراین وقتی می‌گوییم دو یا چند قومیت مختلف ممکن است به یک نژاد واحد تعلق داشته باشند راه به خطا نرفته‌ایم. مهمتر اینکه باید از اطلاق واژه نژاد به گروه‌های مختلف قومی خودداری کرد هرچند این اصطلاح به غلط در میان مردم و حتی نویسندگان و محققان ما هم رایج شده اهمیت این مسئله به حدی است که ت. ک. او من اختلاط مفاهیم نژادی و قومی را یکی از خطرات بزرگ جوامع بشری می‌داند.^(۴) محقق ارجمند دکتر ضیاء صدر در تعریف قومیت می‌نویسد: «قومیت مفهومی است مربوط به علوم انسانی و ناظر به همبستگی گروه و با واحدهای نسبتاً پایدار از تشکل جوامع بشری، که همچون حد فاصلی میان جوامع ایلی (با همبستگی تباری - خونی و اسطوره‌ای - زبانی) و جوامع ملی (با همبستگی اقتصادی - سیاسی و شهروندی - حقوقی) قرار می‌گیرد. همبستگی قومی ناظر به سرزمین معین و فرهنگ (دین، زبان، آداب و رسوم) مشخصی است که در طول زمان به وجود آمده و تحول می‌یابد».^(۵) وی در ادامه مباحثات خویش در زمینه هویت زبانی می‌نویسد: «با جدایی هویت دینی از هویت فرهنگی قومی، هویت زبانی نیز به تدریج استقلال خود را از

1 - Citizenship, Nationality and ethnicity, Oommen page 67

2 - same, page 73

3 - same, page 62

4 - same, page 63

۵ - کثرت قومی و هویت ملی ایرانیان، صدر، ص ۱۶

هویت قومی - تباری پیدا نمود و ظهور آن با به وجود آمدن زبان ادبی همراه بوده است. بدین گونه با فراموشی یا ضعیف‌تر شدن هویت ایللی و تباری «قومیت» خود را در «سرزمین» و تا حدی دین و زبان بیان کرده و می‌کند. زبان مادری نخستین هویت اکتسابی و ریشه‌دارترین جنبه هویت اجتماعی افراد است که با شیراندرون شده و با جان به در می‌رود.^(۱) همانطور که مشاهده می‌شود زبان و مذهب اساسی‌ترین فاکتورهای تشخیص هویت قومی یک گروه بشری می‌باشد. بنابراین لزوم شناخت هویت زبانی - دینی مردم یک سرزمین آشکار می‌شود. و شاید بنابه همین دلایل است که دانشگاه نیهون در توکیو (ژاپن) سالانه سیصد نفر توکولوژیست در زمینه‌های مختلف تاریخ و ادبیات و زبان ترکی تربیت می‌کند. البته بررسی زبان یا زبان‌شناسی علم جدیدی نیست و باید دانست که مطالعه زبان از زمانهای بسیار دور رایج بوده و بسیاری از فرضیه‌ها، تئوریها و اهداف زبان‌شناسی نوین ریشه در مطالعات قرون گذشته دارد.^(۲) در تعقیب مطالب این کتاب و سایر کتابهایی که در این زمینه نوشته شده‌اند نباید فراموش کرد که دانش زبان‌شناسی امروزه به عنوان یکی از شاخه‌های علمی مطرح است و احساسات بشری و حتی تعصب فرهنگی و قومی که خود برخاسته از احساسات بشری است در مسایل علمی جایی برای خود ندارند.^(۳) متأسفانه عدم رعایت موارد فوق اوضاع آشفته‌ای را در بازار علم و اندیشه بشری پدید آورده به نحوی که سیاستمداران نژادپرستی همچون استالین با این اندیشه که حصول وحدت ملی تنها در سایه زبان مشترک است^(۴) دست به تاراج میراث فرهنگی اقوام مختلف سرزمینهای تحت سیطره خود زده‌اند. آقای حکیم اوغلو در کتاب «مسلمانان روسیه» گزارش اسفناکی از وضعیت مسلمانان تحت سلطه کمونیسم ارائه داده و در جای جای این کتاب به تلاش روسها برای ایجاد تفرقه بین ۲۷ ملت مسلمان این سرزمین اشاره می‌کند. حتی بعد از فروپاشی دیکتاتوری شوم استالین زمامداران روسیه سعی در ادامه سیاستهای همسان‌سازی فرهنگی او را داشتند. تغییر الفبای جمهوریه‌های مسلمان‌نشین، تضييع حقوق فرهنگی آنها، سانسور شدید مطبوعات و واگذاری آنها به اعضای حزب کمونیست و اجبار استماع تنها ایستگاه فرستنده رادیویی در سراسر روسیه همه و همه در

۱ - کثرت قومی و هویت ملی ایرانیان، صدر، ص ۸۷

2 - Linguistics and Language, Falk, page 6

3 - same, page 19

4 - Citizenship, Nationality and ethnicity, Oommen page 195

جهت نابودی مسلمانان این سرزمین بوده است. آری این سودای خام استعمار است که خیال می‌کند با شیوه‌های بوروکراتیک می‌تواند زبان و فرهنگ والای یک قوم را به نابودی سوق دهد. به بیان دیگر استعمار خواستار جدی گسیختگی از ریشه‌ها و بن‌مایه‌های فرهنگ ملی و سنن و ارزشهای قومی می‌باشد. کوشش امپریالیزم فرانسه در جهت جلوگیری از تدریس زبان عربی و ادامه‌یابی سنتهای فرهنگی و غیره [در مستعمرات خویش] مبین این معناست.^(۱) بنابراین در مطالعه مجموعه حاضر باید در نظر داشت که شیوه ناعادلانه و ضدبشری استالینیزم در آذربایجان شوروی و شورونیزم در ایران روزگار پهلوی تأثیر بسیار مخربی بر محو آثار فرهنگ و زبان ترکی آذربایجانی و تاریخ باستان تمدنهای این سرزمین و در نهایت تأثیر بسیار مخربی بر تفسیر مردم این سرزمین از مسائل هویت قومی و ملی نهاده است که پرداختن به این موضوعات خود کتابهای جداگانه‌ای را می‌طلبد. در پایان لازم به یادآوری است که حتی اگر سایر اقوام ایرانی خود را در حصار سرزمین اجدادی و منطقه مسکونی‌شان زندانی کنند ما ترکها قادر به این کار نیستیم. به جرأت می‌توان گفت که از میان تمامی اقوام ایرانی هیچکدام به اندازه ترکها در سراسر ایران پراکندگی نداشته و با مردم بومی آمیختگی نیافته‌اند. تا حدی که محققین مسائل قومی از تعیین مرزهای جغرافیایی آذربایجان یعنی سرزمین اقوام ترک اظهار عجز نموده و می‌نویسند: «تخمین دقیق جمعیت آذری‌های ایران کار آسانی نیست زیرا برخلاف بلوچها و کردها، آذری‌ها [ترکهای آذربایجانی] در سراسر ایران پراکنده شده‌اند و با دیگر ایرانیان چنان درآمیخته‌اند که ترسیم مرز جغرافیایی میان آذری‌ها و دیگران بسیار مشکل شده است.»^(۲)

محمد رحمانی‌فر، تبریز ۲/۳/۷۹

بخش اول

سرزمین آذربایجان و زبان ترکی

سرزمین آذربایجان

سرزمین پهناوری که از قرن‌ها و بلکه هزاره‌ها پیش از این مسکن اقوام ترک بوده است در طی سده‌های پیش از میلاد بنابه نوشته مورخان به نامهای مختلفی همچون اران و آلبان (آذربایجان شمالی) و ماد یا آتورپاتکان یا آتروپاتن (آذربایجان جنوبی) و... نامیده شده است و امروزه شامل کشور جمهوری آذربایجان و آذربایجان ایران (جنوبی) می‌شود. اختلافی که در اقوال محققان و مورخان در مورد تعیین ریشه نام آذربایجان دیده می‌شود در مورد سایر اسامی ذکر شده به این حد به چشم نمی‌خورد. به طوری که آقای رئیس‌نیا در کتاب «آذربایجان در سیر تاریخ ایران» شکل‌های مختلف این نام را که در زبانها و لهجه‌های مختلف به کار می‌رفته آورده است و نگاهی به این اسامی ما را به درک آشفتگی نظریات محققان رهنمون خواهد شد:

۱- آذربایجان (در تلفظ فعلی) گاهی در زبان عوام همزه آذربایجان تبدیل به «ها» شده و «هاذربایجان» تلفظ می‌شود.

۲- آذربایجان و اذربایجان در عربی

۳- آذربایغان در سریانی (Azorbaighan)

۴- آذربایگانون و آذربایگانون در یونانی بیزانس

۵- آذربایاقان و آذربادگان در ارمنی

۶- آذربادگان یا آذربایگان در آثار کهن فارسی کلاسیک

گزیده هرچه در ایران بزرگان ز آذربایگان و ری و گرگان

فردوسی به پیروی از تنگنای قافیه در چند جای شاهنامه آذربادگان آورده که غلط است و به جز ضرورت شعری نام دیگری بر آن نمی‌توان نهاد.

همی تاز تا آذربادگان به جای بزرگان و آزادگان

۷- آتروپاتنه در یونانی (Atropatene)

۸- آتورپاتکان در زبان پارسی میانه (پهلوی) (Aturpatkan)

۹- تلفظ‌هایی نیز از قبیل آتروپاتس در آثار استرابن، آریان، پلوتارک، آتراپس در اثر دیودوروس، آکروپاتن در اثر آمیانوس و... ضبط شده که شاید ناشی از اشتباه نویسندگان یا ناسخان باشد. دکتر عباس زریاب خویی از میان روایت‌های مختلف به این نتیجه رسیده است که تلفظ واقعی مردم در روزگار ساسانی آذربایگان که تغییر یافته آذربادگان می‌باشد. ابن خردادبه هم در قرن سوم هجری آن را آذربادگان ثبت کرده که می‌توان گفت در قرنهای

نخستین اسلامی چنین تلفظ می شده است. قطعاً کثرت اشکال تلفظ این اسم یکی از دلایلی است که محققان را به اشکال انداخته و موجب تشویش آرای آنها شده است. روی هم رفته در آثار محققان و مورخان سه منشأ مختلف برای این واژه ذکر شده که ما به هر کدام مختصر اشاره‌ای خواهیم داشت:

الف) آنهایی که پیدایش این نام را با آتش و آتشکده در این سرزمین مرتبط می دانند. این گفته بیشتر در آثار مورخان دوره اسلامی آمده است. از جمله طبری می نویسد: «آتش خانه‌های عجم آنجا بودی و عجم آتش را آذر خوانند به زبان پهلوی، از بهر آن آذربایگان می خوانند که در اصل آتش‌های عجم آنجا داشتندی و پرستیدندی». یاقوت حموی هم می نویسد: «آذر در پهلوی آتش و بایگان به معنی نگهبان است. چون در آنجا آتشکده بسیار بوده، چنین نامیده شده است». اعتمادالسلطنه هم گفته یاقوت را نقل و تأکید کرده است. شارل لبول فرانسوی می نویسد: «پرستش این عنصر (آتش) که معبود بزرگ ایران بود، در هیچ جا به اندازه آذربایجان باستانی تر و پابرجا تر نبود، همین هم هست که به این سرزمین نام آذربایجان داده است. آذر در زبان ایرانیان به معنی آتش است». گفتنی است تاریخ‌پژوهانی همچون باتولومه و بوگیولیوبوف نام آذربایجان را ساخته شده از آثار (آذر) خدای آتش در اوستا می دانند.

ب) آنهایی که نام آذربایجان را برگرفته از نام شخص آتروپات یا آتورپات پهلوی با آذرباد فارسی می دانند. استفاده عمده موافقین این نظریه نوشته استرابن جغرافی‌نگار یونانی است که گویا در زمان سلطنت اشکانیان می زیسته و بنا به ادعای وی در زمان حیاتش (۱۹ م. ۶۳ ق.م.) اخلاف آتروپات هنوز بر این سرزمین فرمان می رانده‌اند. نوشته استرابن از این قرار است: «ماد دو بخش است. بخشی از آن را ماد بزرگ نامند و پایگاه آن همدان شهر بزرگی است. کاخ شاهی کشور ماد در همان جا است. بخش دیگر ماد را آتروپنته خوانند. نام این بخش به نام ساتراپ (خستریاون) آتروپاتس باز خوانده شده است. اوست که نگذاشت این سرزمین هم پاره‌ای از ماد بزرگ گشته و به زیر فرمان شهریاری مقدونی‌ها درآید. این چنین او خود را پادشاه خوانده، آنجا جداگانه کشوری خودکام گردید و هنوز هم جانشینان وی از همان خاندان هستند. هرچند کسروی سعی کرده آتورپانکان را اسمی ایرانی قلمداد کند و برای آن ریشه‌ای ایرانی پیشنهاد نموده^(۱) ولی با این حال چنانکه در لیست تلفظ‌های مختلف این نام هم مشاهده می شود آتروپاتن

بیشتر به نامهای یونانی و رومی شبیه است تا ایرانی و شاید همین امر باعث شده تا پاره‌ای از نویسندگان آتروپات را نه تنها غیرایرانی بلکه عامل خارجی قلمداد کنند چنانکه وکیلی می‌نویسد: «انتساب نام آذربایجان به نام سردار اسکندر محتاج ادله قاطع‌تری در تاریخ است که از غیر مأخذ یونانی و رومی باشد».^(۱) حتی اگر ما برخلاف نوشته آقای وکیلی آتروپات را عامل اسکندر ندانیم باز نمی‌توانیم شباهت فوق‌العاده آتروپاتن نسبت به شکل تلفظ و سیاق مکتوب در آثار یونانی و بیزانسی (رومی) را انکار کنیم و نیک می‌دانیم که استرابن یونانی بود و آنهایی که این سرزمین را بدین نام خوانده‌اند عموماً یونانی و یا رومی بوده‌اند.

ج) سیدوف زیانشناس مشهور ترک بر این باور است که مادام که تاریخ پیدایش واژه آذربایجان، مفهوم و مضمونش، اتحادیه قبیله‌ای آفریننده این واژه، اندیشه‌های اجتماعی-سیاسی مردم این سامان در ادوار گذشته، به اندازه کافی آموخته نشده باشد. تحقیقات معمولی راه به جایی نخواهد برد. چرا که در ترکیب واژه آذربایجان با بینش‌های اجتماعی اساطیری و جهان‌بینی ساکنان این سرزمین پیوند تنگاتنگ دارد. وی کلمه آذربایگان را که بعدها تبدیل به آذربایجان شده، متشکل از اجزای آذ-ار-بای-گان می‌داند و آنها را چنین معنی می‌کند:

آذ: در لغت به معنی اوغور و نیت خیر و نام طایفه‌ای ترک‌زبان نیز بوده است.
 ار: دارای منشأ ترکی و به معنی فرد، انسان، مرد و جوانمرد است. این واژه به صورت پسوند به واژه‌های دیگر چسبیده، آنها را تبدیل به نام قبایل و طوایف و اقوام می‌کند. به عنوان مثال آو-ار (آوار = دسته‌ای از ترکان)، خز-ار (خزر = دسته‌ای از ترکان)، ماج-ار (ماجاریامجار = دسته‌ای از ترکان) و قاج + آر (قاجار = دسته‌ای از ترکان).
 بای: بای، بی، بیک، بیگ، بگ، به معنی توانگر، رئیس قبیله، حاکم و...
 گان: در زبانهای ترکی با قبول تغییرات آوایی دارای معانی زیادی چون پدر، خاقان، و... می‌شود.

آذ: آذ + ار: در زبان ترکی به معنی مبارک و میمون و نیز سرخ‌گون است. گویا با این کلمه خورشید را اراده می‌کردند. زیرا که خورشید خلاق و مبارک و حرکت‌بخش پنداشته می‌شده است. آذر نام خدای سعد و خیرخواهی نیز بوده که قبیله یا اتحادیه قبیله‌ای خویشان را به نام خدای خویش می‌نامیده است. اکنون با توجه به مراتب مذکور، آذربایگان یعنی آذ-ار-بای-گان بنا به دریافت سیدوف به معنی پدر توانگر انسان آذ و به

عبارت دیگر به معنی پدر توانگر مبارک می باشد. گفتنی است که نظر سیدوف مورد قبول اکثر نویسندگان و محققان ترک می باشد.

اران قسمتی از آذربایجان

قسمتی از سرزمین پهناور آذربایجان و قفقاز که حدود آن در دوره های مختلف تا اندازه ای متغیر بوده است، و نام آن را جغرافی نگاران به شکل های گوناگونی آورده و در نوشته های مؤلفان یونانی و رومی عهد باستان و سده های میانه نام این سرزمین به صورت آلبانیا و آریانیا آمده است. درباره محدوده اران نظریه های متفاوتی وجود دارد. برخی منطقه میان دو رود کر و ارس را اران نامیده اند و برخی دیگر فاصله میان ارس و دریند قفقاز را، با این وصف محدوده این سرزمین از عهد باستان تا سده های ۵-۷ م. به تقریب یکسان بوده و محدوده کنونی جمهوری آذربایجان را دربر می گرفته است^(۱). از این گذشته نیک می دانیم که این سرزمین قرن ها مسکن ترکان سکایی بوده است و هجوم سکاهای به ماد از این ناحیه صورت گرفته بود استرابن از وجود ۲۶ قبیله در اران یاد می کند که هر یک زبان خاص و فرمانروای ویژه خود را داشتند ولی گویا در زمان او یک پادشاه بر سرتاسر این سرزمین حکم می رانده است^(۲) همچنانکه معلوم گشته است کلمه اران دارای منشأ ترکی است. جالب است که کلمه اران در منابع قدیمی ترکی نیز آمده است. مورخان ارمنی نیز کلمه اران را واژه ای ترکی می دانند. از جمله گوکاسیان این کلمه را دارای اصالت و منشأ ترکی می دانند. «آرو» در زبان ترکی قدیم به مفهوم ملایم، حلیم، نرم، ساکت، عاقل، و... به کار رفته است. آروئان به معنی سرزمین مردم آرام، ساکت و عاقل بوده است.^(۳) لغت شناسان آذربایجان (philologist) هم آران را کلمه ای ترکی و به معنای جای گرم دانسته اند به عنوان مثال دکتر ع.ع. اروج اوف در لغت نامه خود آران را به معنی «سرزمین گرمسیر» دانسته و با آوردن بایاتی زیر آن را در مقابل کوه به کار برده است:

عزیزیم باغ ایلن	باغچا ایلن باغ ایلن
دئدین آران دا گوزله	یولون سالدین داغ ایلن ^(۴)

۱ - دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۷، ص ۲۲۱

۲ - دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۷، ص ۲۲۲

۳ - مقدمه ای بر تاریخ تحولات زبان ترکی آذری، کریمی، ص ۲۰-۱۹

۴ - آذربایجان دبلئی نین ایضاحلی لوغتی، اروج اوف

البته نباید فراموش کرد که واژه‌هایی چون «گرما» و گرمسیری نسبی هستند به عبارت دیگر دشتهای آذربایجان که در مقایسه با کوهستانهای اطراف آب و هوای گرمتری و به عبارت صحیح ملایمتری دارند آران نامیده شده‌اند و نباید آن را با مناطق گرمسیری جغرافیایی اشتباه کرد مخصوصاً نسبی بودن این مفاهیم در میان مردم عوام بارزتر است. اینجانب بارها کلمه «اران» را در مکالمات مردم آذربایجان و به ویژه روستائیان شنیده‌ام که این واژه را به معنای «سرزمین خوش آب و هوا» و «ملایم» و در مقابل سرزمین سرد و خشن کوهستانی به کار می‌برند و حتی بیایاتی معروفی را بارها از اهالی روستاهای نواحی جلگه‌ای و دشتی شنیده‌ام که بدون هیچگونه قصد و نیت تحقیری فقط برای رساندن منظور خود آن را ذکر می‌کنم ضمن اینکه از اهالی روستاهای کوهستانی معذرت می‌خواهم:

یاندیریر یاغ آدامی

عزیزیم داغ آدامی

اولمیاسان داغ آدامی

اولاسان آرانین ایتی

ریشه زبان ترکی و جایگاه آن در بین دیگر خلقها

هرمن وانبری (Herman Vanberi) می‌نویسد: زیبایی و کمال زبان ترکی تا بدان پایه است که جایگاه آن حتی از زبان عربی که گفته می‌شود: گویا از طرف زبان‌شناسان زنده‌ای ساخته و پرداخته شده سپس جهت استفاده در اختیار آنان قرار گرفته است، نیز شامختر می‌باشد. در عین حال ماکس مولر (Max Muller) زبان‌شناس شهیر قرن ۱۹ م. بر این باور است که: «ابزار گرامری زبان ترکی چنان منظم و قانونمند، چنان کامل می‌باشد که این تصور را به ذهن متبادر می‌سازد که شاید بنابه رهنمود یک فرهنگستان، از سوی زبان‌شناسان خبره ساخته و پرداخته جهت استفاده ارائه شده باشد... زمانی که ما زبان ترکی را با دقت و موشکافی می‌آموزیم، با معجزه‌ای روبرو می‌شویم که خرد انسانی در عرصه زبان از خود نشان داده است.^(۱) گفتنی است سازمان بین‌المللی علمی فرهنگی یونسکو اخیراً طی آمارهای زبان ترکی را سومین زبان زنده و باقاعده دنیا معرفی کرده است.^(۲) پیش از پرداختن به جایگاه زبان ترکی در تقسیمات زبان‌شناسان ابتدا توضیحی در مورد ریشه این واژه ارائه خواهیم داد:

واژه ترک

زبان‌شناسان و محققان درباره منشأ و مفهوم نخستین واژه ترک هرچند نظرات مختلفی ارائه می‌دهند ولی زیاد هم اختلاف عقیده ندارند. در این میان دو معنی زیاد به کار می‌رود که ما به شرح مختصر آنها می‌پردازیم:

(۱) واژه ترک از مصدر توره‌مک Töremek در معنای خلق شدن آمده و معنای «مخلوق، شجاع، پایا و نامیرا» می‌دهد چنانکه توران Turan نیز به همین معناست و صفت فاعلی از این مصدر است. کلمه ایران نیز لفظ ترکی و صفت فاعلی از مصدر ایرمک (Irmeek) به معنی «اتصال و پیوند و رسیدن» است. (۱) چنانکه می‌دانیم پسوند «ان» امروزه هم برای ساختن صفت فاعلی از بن فعل در زبان ترکی به کار می‌رود همچون قاچان = دونده یا آلان = خریدار و... گویا واژه ترک Türk نام یکی از عشیره‌های اوغوزان کهن بوده است که نخستین بار از سوی تویکوها به کار رفته و قبیله یاد شده را چینی‌ها «توکیو» (Toukiue / Tu-küe) می‌خوانده‌اند و چون آنها مخرج «ر» را ندارند. می‌توان گفت نام آن قبیله در اصل «تورکیوت» به معنی نیرومند و یا تورک (ترک) بوده است. زادگاه ترکان نیز بنابه روایاتی کوه‌های آلتای و سرزمین آسیای میانه بوده است. آقای رحیم رئیس‌نیا در کتاب «آذربایجان در سیر تاریخ ایران» با اشاره به مطالب فوق می‌نویسد: در هر صورت ترکها همان قبیله‌ای هستند که چینی‌ها آنها را توکیو می‌خوانده‌اند. این قبیله نخستین قبیله ترک نیست، اما نخستین قبیله‌ای است که به این نام خوانده شده است و به همین نام تشکیل حکومت داده است (گوک ترک) یعنی قبایل دیگری که از نظر قومیت با این قبیله اشتراک داشته‌اند پیش از آن در اتحادیه سیاسی هونها وجود داشته‌اند. اما به این نام شناخته نمی‌شده‌اند. محقق شهیر ترک رفیق اوزده‌ک نیز همین مفهوم را از واژه ترک ارائه داده و نوشته است: «واژه ترک به معنی «نیرو، قوت» بوده و اغلب به صورت صفت نیز به کار برده می‌شده است که در این صورت معنی، «توانا و نیرومند» می‌داده همچون «تورک هون» که به معنی «هون نیرومند و قوی» بوده است. البته او اشاره می‌کند که معانی و مفاهیم دیگری نیز از این واژه برداشت می‌شده که زیاد رایج نبوده از جمله اینکه ترک را به معنای «فهمیده» به کار برده‌اند. او نیز در ادامه می‌افزاید که واژه ترک اولین بار از طرف امپراطوری «گوک ترک» به کار گرفته شده است. (۲)

۲) پروفیسور زهتابی بر این باور است که پیدایش این واژه با زندگی اقوام باستانی ترک مرتبط بوده و تعیین تاریخ دقیق پیدایش آن مشکل است. احتمالاً این واژه چندین هزار سال پیش از میلاد به وجود آمده ولی تنها در سده‌های پایانی هزاره دوم پیش از میلاد است که به این کلمه برمی‌خوریم. گفتنی است ترکان در کتیبه‌های آشوری (۱۴۰۰ ق.م.) «توروک» و در کتیبه‌های اورارتو (۱۵۰۰ ق.م.) «توریخی» نامیده شده‌اند و این امر به خوبی حکایت از سکونت اقوام ترک در همسایگی آنان (آذربایجان) و ارتباط این اقوام با اورارتویان و آشوریان دارد و برای اثبات این گفته اسناد زیادی در دست است که ما در فصلهای بعدی به این موضوع خواهیم پرداخت. در سده‌های نخستین هزاره اول پیش از میلاد این کلمه در میان اقوام ترک کاربرد داشته و چندین قرن بعد به تدریج شکل یک اصطلاح را به خود گرفته است.

به نظر برخی از دانشمندانی که در زمینه زبان ترکی و تاریخ آن تحقیقات ارزنده‌ای به عمل آورده‌اند از جمله خانم آیدین واژه ترک از مصدر «دورماق» به معنی توقف و ایستادن، حرکت نکردن و... گرفته شده که امروزه هم در ترکی آذری کاربرد دارد. فعل دورماق که در ترکی آذری معاصر به کار می‌رود در میان اکثر اقوام آسیای میانه چه در عهد باستان و چه در روزگار معاصر به شکل «تورماق» کاربرد داشته است. یعنی صدای «د» به «ت» تبدیل شده و این امر عادی زبان‌شناسی فونتیکی است که امروزه هم در مقایسه لغات ترکی آذری و استانبولی و حتی در مقایسه خود لغات آذری به چشم می‌خورد. گفتنی است که مردم آذربایجان هنوز هم در تلفظ این حروف حساسیت زیادی ندارند. مثلاً «دده» قورقود» یا «دده قورقوت» هر دو به کار می‌رود. یا در تصحیح دواوین شعرای پیشین همچون فضولی در بعضی از نسخه‌ها «توتولور» و در بعضی دیگر «دوتولور» در بیت زیر به کار رفته است:

کؤنلوم آچیلور زولف پریشانی گورجک نطقوم توتولور غنچه خندانینی گورجک
می‌دانیم که عده زیادی از اقوام ترک در روزگاران باستان کوچ‌نشین بوده و به حالت ایلی زندگی می‌کرده‌اند.

این را نیز می‌دانیم که بعضی از ایلات و طوایف به دلایل نامعلوم تحت رهبری رؤسای خود زندگی کوچ‌نشینی را رها کرده و با جدایی از اتحادیه ایلات و طوایف خود در سرزمین‌های مورد علاقه‌شان سکونت گزیدند. به عقیده خانم آیدین و طرفداران این نظریه در این حال ایلاتی که هنوز به زندگی عشایری و کوچ‌نشینی خود ادامه می‌دادند صفت

«توروق» یعنی توقف کننده و سکونت گزیننده را برای آنها به کار می بردند و همانطور که شرح دادیم این واژه از مصدر «تورماق» تقریباً به معنی «توقف کردن و ایستادن و حرکت نکردن» فارسی است و اشتقاق صفت «توروق» از مصدر «تورماق» در تمامی زبانهای ترکی امروزی امری عادی تلقی می شود. همانطوری که در زبان ترکی آذری معاصر «آچیق، باتیق، اویوق، اوچوق و...» صفتهایی هستند که از مصادر «آچماق، باتماق، اویماق، اوچماق و...» ساخته می شوند. این کلمه بعدها از طرف بعضی از ایلات ترک به عنوان نام ایل و قبیله به کار رفته است. به نظر زبان شناسان بعدها اقوام مشهور به «گوک ترک» واژه توروق را تحت تأثیر واژه گوک یا گووی و صدای «او-» و بر اساس قوانین آواشناسی ترکی به صورت توروک تلفظ نموده و به صورت «گوک توروک» یا «گوی توروک» آورده اند. بعدها با قبول الفبای عربی از طرف اقوام ترک و کنار نهادن الفبای باستانی ترکان این واژه به صورت «تورک» نوشته شده است.^(۱) گفتنی است که امروزه در زبانهای ترکی این واژه را به همین صورت با الفبای عربی و یا به صورت (Türk) با الفبای لاتین می نویسند. همانطور که مشاهده می شود نام ترک بعد از اواسط قرن ۶م. که اتحادیه طایفه ای گوک ترک شکل می گیرد از حالت اسم خاص یک قبیله فراتر رفته در دهه ها و سده های بعدی قبایل، اقوام و خلق های زیادی را دربر گرفت. نام تورکو (Türku) یا ترک ابتدا به همان اتحادیه قبیله ای تشکیل یافته و بعد به گروه های وسیع زبانها و خلق های ترک که بسیاری از آنها حتی داخل اتحادیه یاد شده نبودند و به طور کلی به مجموعه مللی که به زبان ترکی تکلم می کرده اند داده شد و به قولی ترکان آسیای میانه، ماوراءالنهر، هند شمالی، افغانستان، ایران، آناتولی، عراق، سوریه، قفقاز شمالی و جنوبی، بالکان، و... از این طریق نام ترک بر خود گرفته اند. روشن است که در اینجا صورت ظاهری بحث مد نظر است و گرنه ما نشان خواهیم داد که عنصر ترک و حتی پروترک و پروتوترک پیش از تشکیل اتحادیه فوق در سرزمین آذربایجان (جنوبی و شمالی) وجود داشته و حتی موفق به آفرینش تمدنهای باشکوهی شده که تاریخ جهان آنها را از باستانی ترین تمدنهای درخشان بشری دانسته است. هرچند این اقوام خود را به نام «ترک» نخوانده اند و این هم بعید نیست چون می دانیم که امپراطوری بزرگ هون نیز که پیش از گوک ترکها تشکیل یافته بود خود را ترک ننماید. در حالی که عناصر شرکت کننده در تشکیل امپراطوری گوک ترک قبلاً در داخل اتحادیه هون وارد شده بودند

و حتی نقش محوری در آن اتحادیه را به خود اختصاص داده بودند. حتی در دوره‌های بعدی غزنویان، سلجوقیان و خوارزمشاهیان و صفویان و عثمانی‌ها برای نامیدن دولت خود از واژه ترک بهره نگرفته و دولت خود را مسلمان نام نهادند. ما در این کتاب ابتدا از اقوام پروترک و پروتوترک ساکن آذربایجان یا مناطق مجاور آن بحث خواهیم نمود و سپس به ورود اقوام ترک و تأثیر زبان و فرهنگ آنها بر مردم بومی این سرزمین اشاره خواهیم نمود. گفتنی است ممثلان قوم ترک از دیدگاه حاکمیت سیاسی و فرهنگی تا سده ششم میلادی اوغوزان، تا میانه‌های سده اول هجرت نبوی توپکوها، تا سده پنجم اوغوزها و سپس بار اوغوزان بودند که پس از گردن نهادن به اسلام، منافع ملی خود را وقف و فدای ندای حیاتبخش اسلام کردند.^(۱)

زبان ترکی و جایگاه آن در تقسیمات ساختاری زبانهای دنیا

به طور کلی زبان‌شناسان، کلیه زبانها را از نظر ساختاری به چهار دسته تقسیم می‌کنند که عبارتند از: زبانهای قالبی، تحلیلی، هجائی و التصافی.

زبانهای قالبی

(که به نامهای زبانهای تصریفی نیز مشهورند) به زبانهایی گفته می‌شود که در آن ریشه کلمات در قالبها و ابواب مختلف صرف می‌شود و هنگام صرف عناصر از هم منفک می‌شوند و با حروف دیگر ترکیب می‌گردند، ولی از بین نمی‌روند، مثلاً در زبان قالبی عربی از ریشه عمل عناصر ع، م و ل هنگام صرف از همدیگر جدا می‌شوند بدون آنکه از بین بروند و از آنها کلمات عامل، معمول، مستعمل، اعمال، معامله و... ساخته می‌شود. زبانهای زنده عربی، عبری، آشوری و زبانهای مرده آرامی و بابلی از این گروه زبانها هستند.

زبانهای تحلیلی

(که به نامهای آریایی و هند و اروپایی نیز خوانده می‌شوند) زبانهایی هستند که در آن کلمات جدید بر اساس قبول پیشوند و پسوند ساخته می‌شوند. اما در صورتی که ریشه

فعل باشد معمولاً دچار تغییراتی می شود که قاعده و قانون معینی نمی توان بر آن نهاد و لذا این زبانها دارای افعال بی قاعده هستند مثلاً در زبان تحلیلی فارسی از ریشه سوخت کلمات سوختم و می سوزند ساخته می شد. چنانچه ملاحظه می شود ریشه سوخت در دو کلمه فوق متحول شده و حروف «خ» و «ت» تبدیل به «ز» گردیده و همچنین کلمه می سوزد هم پیشوند «می» و هم پسوند «ند» را پذیرفته است. زبانهای هندی، اردو، فارسی، کردی، پشتو و اغلب زبانهای رایج اروپا جزو این دسته اند.

زبانهای هجایی

به زبانهایی گفته می شود که لغات جدید بر اساس ترکیب هجاهای معنادار مستقل از هم و نحوه تقدم و تأخر این هجاها ساخته می شوند که زبانهای چینی، تبتی و اغلب زبانهای رایج در جنوب شرقی آسیا از این گروهند.

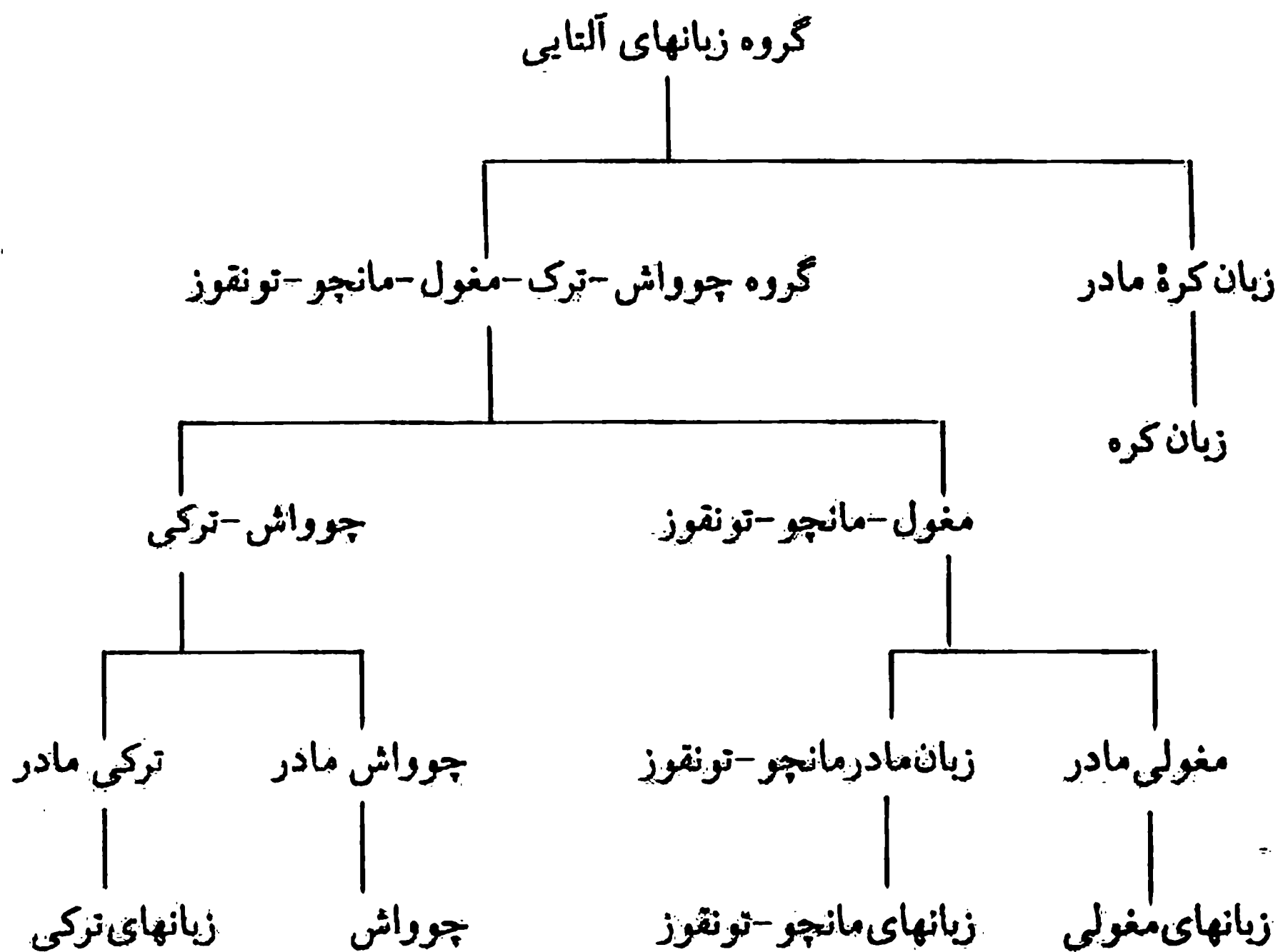
زبانهای التصافی

(که به نامهای پیوندی یا اورال آلتایک نیز نامگذاری شده اند) به زبانهایی گفته می شود که در آنها واژه سازی با ترکیب یک ریشه ثابت و تعدادی پسوند که به انتهای ریشه اضافه می شوند انجام می پذیرد. در این زبانها فعل بی قاعده وجود ندارد مثلاً در زبان التصافی ترکی از ریشه «بیل» کلمات «بیلیمک، بیلن، بیلدیم، بیلمز، بیلجی، بیلجیلردن ایتمیش، بیلدیرمک، بیلیمیش اولاجایدیم، بیلمیئلر و...» ساخته می شوند. در کلیه این مثالها ریشه بیل بدون هیچ تغییری در ابتدای کلمه و پسوندهای مختلف به دنبال آن آمده اند. زبانهای زنده ترکی، مغولی، منچوری، کره ای، فنلاندی، و زبانهای قدیمی و خاموش ایران باستان همچون اورارتویی، ایلامی، سومری، ماننایی، هیتی، هوری، کاسی و... از جمله این زبانها هستند.

زبان ترکی و جایگاه آن در تقسیمات ژئوپولتیک

البته تقسیم بندی زبانها از روی نواحی جغرافیایی زیاد هم خالی از اشکال نمی باشد ولی به هر حال این تقسیم بندی امروزه هم کاربرد دارد به عنوان مثال زبانهای تحلیلی را هند و اروپای و زبانهای التصافی یا پیوندی را اورال - آلتایک نامگذاری می کنند. احمد

جعفر اوغلو خانواده زبانهای اورال - آلتایک را به صورت زیر به تصویر می‌کشد:



منبع: تاریخ زبان و لهجه‌های ترکی، هیئت، ص ۲۲

اسکات (Scott) با بررسی مقایسه‌ای زبانهای اورال - آلتایک در گروه ترکی، زبان، لهجه و شیوه‌های مختلفی را قرار داد که مهمترینشان عبارتند از:

- ۱ - باقوت‌ها
- ۲ - چوواش‌ها
- ۳ - قیرقیزها
- ۴ - قازاق‌ها
- ۵ - ترکان ترکستان شرقی یا اویغورها
- ۶ - ازبکها
- ۷ - ترکان غازان، باشقرد

۸ - ترکان شمال قفقاز (قوموق، نوقای)

۹ - ترکان غرب، ترکی ترکیه و آذربایجان، عراق و سوریه

۱۰ - ترکان کریمه

۱۱ - ترکان بالکان

۱۲ - ترکان آلتای

۱۳ - قاقاووزها یا گوک اوغوزها (ترکان مسیحی رومانی)

۱۴ - ترکان خاکاس - آباقان

۱۵ - ترکان سویون یاتووا

گفتنی است در میان زبان و لهجه‌های مختلف ترکی فقط زبان یاقوت و چوواش با دیگران تفاوت فاحش دارند به طوری که قابل فهم برای سایرین نیستند.^(۱) به همین خاطر زبان‌شناسان و نظریه‌پردازان معاصر، اصطلاح «زبانهای ترکی» را صحیح نمی‌دانند و به جای آن «شیوه‌های زبان ترکی» را به کار می‌برند. به نظر مرحوم پروفیسور دکتر رشید رحمتی آرات که بزرگترین مدافع این نظریه بود، زبانهای ترکی گوناگون موجود در شوروی نظیر فرقیزی، قازاقی، ترکمنی، آذربایجانی و جز آن، شیوه‌های گوناگون زبان واحدی هستند که روسها و سردمداران حکومت شوروی به خاطر تجزیه و جلوگیری از وحدت مسلمانان، هر کدام را زبانی مستقل شناختند و برای هر یک از آنها الفبای جداگانه‌ای اختراع کردند و هر یک از این لهجه‌ها را زبانی جدا از هم نامیدند.^(۲)

ویژگیهای عمومی زبانهای ترکی

منظور از ویژگیهای عمومی، آن دسته از جنبه‌ها و خصوصیتهاست که به طور مشترک در ساختمان لفظی و گرامری زبانهایی که از یک اصل و ریشه منشأ گرفته و قهراً اعضای یک گروه خویشاوند محسوب می‌شوند، خودنمایی می‌کند.^(۳)

الف) جنبه التصافی یا پیوندی: همانطوری که اشاره شد زبان‌شناسان زبان ترکی را در گروه زبانهای التصافی یا پیوندی قرار می‌دهند. بنابراین ویژگیهایی که در معرفی این گروه

۱ - جهت مطالعه بیشتر ر.ک. تاریخ زبان و لهجه‌های ترکی، هیت، صص ۲۸ - ۲۰

۲ - مکتب مولویه، صدیق، ص ۸

۳ - جهت مطالعه بیشتر ر.ک. مبانی دستور زبان آذربایجانی، فرزانه، صص ۲۴ - ۱۸

ذکر گردید در مورد زبان ترکی و شاخه‌های مختلف آن نیز صدق می‌کند. گفتنی است که در زبانهای التصافی یا پیوندی علاوه بر ریشه کلمات که از یک یا چند هجا تشکیل می‌یابند، ادات پیوندی وجود دارد. این پیوندها در زبان دو وظیفه مشخص را انجام می‌دهند: یک دسته از آنها با پیوستن به آخر ریشه کلماتی با مفاهیم مستقل و جداگانه به وجود می‌آورند و بدین وسیله بر میزان ذخیره کلمات زبان می‌افزایند و دسته دیگر ضمن الحاق به آخر کلمات و الفاظ تصریف و حالت‌پذیری آنها را در کلام میسر می‌سازند. در این دسته از زبانها، رادیکال کلمه ثابت و تغییرناپذیر است و به سهولت از ادات پیوندی قابل تشخیص می‌باشد. این زبانها ممکن است پیشوندی یا پسوندی باشند. زبانهای اورال - آلتای و از آن میان زبانهای گروه ترکی، منجمله زبان ترکی آذری جزو زبانهای التصافی پسوندی هستند یعنی در این گروه از زبانها پیوندها عموماً به آخر ریشه‌ها و کلمات افزوده می‌شوند.

ب) توالی پیوندها: به موجب اصل توالی منطقی پیوندها، در زبانهای ترکی از انواع پیوندها آنچه وظیفه ماهوی داشته و در معنی خود کلمه ایجاد تصرف کند، در فاصله نزدیکتر به ریشه و آنچه نقش خارجی داشته و برای ایجاد همبستگی میان اجزای مختلف کلام به کار رود در فاصله دورتری از ریشه قرار می‌گیرد.

ج) هماهنگی اصوات: اصوات یا آواها در زبان به عنوان عناصر بسیط تشکیل دهنده کلام دارای اهمیت و نقش اساسی هستند ولی چیزی که هست، اصوات در تشکیل کلمات و کلمات در انتخاب اصوات آزادی مطلق ندارند و هر کلمه نمی‌تواند مواضع صوتی خود را دلخواهی به هر صوتی بسپارد در نتیجه در زبانهای هر گروه، غالباً وجود یک نوع نظم و ترتیب و انطباق آوایی به چشم می‌خورد که از آن به نام ویژگیهای صوتی آن گروه نام می‌برند و معمولاً هر تغییر و تبدیل صوتی در زبان از این نظم و ترتیب پیروی می‌کند. این امر در زبانهای ترکی به شکل هماهنگی گروهی اصوات تظاهر می‌کند که از جنبه‌های خاص این زبانها بوده و منظره صوتی ویژه‌ای به کلمات و الفاظ آنها می‌بخشد.

د) کوتاهی صائت‌ها: خصوصیت عمومی دیگر زبانهای ترکی، کشدار نبودن اصوات صائت رایج در این زبانهاست. منظور از کوتاه یا کشیده بودن یک صوت صائت، فرق فاصله زمانی مابین شروع و پایان تلفظ آن است. به عبارت دیگر وقتی یک صائت به شکل انفجاری از حنجره خارج شود، شکل کوتاه و هرگاه به صورت کشدار ادا شود شکل کشیده آن را خواهد داشت. زبانهای ترکی از نظر عمومی زبانهای کوتاه صائت به شمار می‌روند.

ه) نبودن علامت جنس: زبانهای ترکی، از نوع زبانهای فاقد علامت جنس و حرف

تعریف هستند. منظور از جنس در هر زبان تمایز شکلی اسامی مذکر و مونث از یکدیگر است. در هر گروهی از زبانها، اسامی به دو نوع مذکر و مونث تقسیم می‌شوند و در برخی از آنها حالت خنثی نیز وجود دارد. تعیین جنسیت کلمات در این نوع زبانها معمولاً با افزودن پسوند یا پیشوندهای مخصوص جنسی به آخر یا اول کلمات و یا با آوردن حرف تعریف در جلو اسامی مشخص می‌گردد. در زبانهای ترکی جنسیت گرامری وجود نداشته و جنس هر اسم از مدلول آن معلوم می‌شود.

(و) تنوع و نظم افعال: زبانهای ترکی از نظر وسعت و تنوع افعال از زبانهای غنی محسوب می‌شوند. در این زبانها افعال حالت انعطاف و استعداد فوق‌العاده‌ای به تصریف و پذیرش مفاهیم متنوع ابراز می‌دارند. جالب اینجاست که این انعطاف‌پذیری عموماً مبتنی بر نظم و قاعده می‌باشد به طوری که زبانهای ترکی از نظر تصریف افعال از باقاعده‌ترین زبانهای دنیا محسوب می‌شوند.

البته نباید فراموش کرد که زبانهای وابسته به یک گروه خویشاوند، ضمن دارا بودن جنبه‌ها و ویژگیهای عمومی مشترک هر یک ویژگیهای خاص خود را نیز دارند. آقای دکتر محمدعلی فرزانه با اشاره به موارد فوق می‌نویسد این ویژگی‌ها که در حقیقت جهات و جنبه‌های متفاوت یک زبان از سایر زبانهای همگروه می‌باشد. در تمام ساختمان زبان اصوات بسیط گرفته تا جملات مرکب می‌تواند خودنمایی کند. ویژگی‌های خصوصی هر زبان را که در جریان تحول تاریخی زبان و تحت تأثیر مجموعه عوامل به وجود می‌آیند قبل از هر چیز باید در گرایش و تمایل طبیعی خود زبان جستجو کرد. توضیح ویژگیهای خصوصی هر زبان وقتی به شکل برجسته نمایان می‌شود که بر اساس مقایسه و تطبیق انجام گیرد. به این معنی که زبان مورد نظر با یک یا چند تا از زبانهای همگروه سنجیده شود تا در ضمن ویژگیهای انحصار آن بهتر نمایان گردد.^(۱)

بخش دوم

ظهور عناصر اثنولینگوستیک پروترک، پروتوتورک و تورک

در سرزمین آذربایجان^(۱)

۱ - Ethnolinguistic, Pre-turk, Prototurk, Turk. کلماتی است که واژه اثنولینگوستیک به مفهوم قومی - زبانی مورد استفاده قرار می‌گیرد که در زبان ترکی و فارسی معادل دقیقی برای آن پیشنهاد نشده لذا ما خود واژه را به کار برده و در بحثهای بعدی هم گاهی واژه قومی - زبانی را به جای آن استفاده کرده‌ایم.

همانطور که قبلاً اشاره شد واژه ترک مفاهیم زبانی و قومی مردم آذربایجان و البته ترکان سایر سرزمینها را در بر دارد. ولی در اینجا بحث بر سر این است که این عناصر (ترکها) از چه تاریخی در آذربایجان پدیدار شده‌اند. همه ما می‌دانیم که موضوع پیدایش عناصر ائتولینگوستیک ترک در آذربایجان سالها و بلکه دهه‌های متمادی بحثهای آتشینی را در میان نویسندگان و مورخان موجب شده است. گروهی ترکان را بومیان آذربایجان و گروهی آنها را اقوام مهاجری می‌دانند که بعد از سده‌های ۱۱م. و حتی ۱۳م. به این سرزمین آمده‌اند. به هر حال با توجه به اسناد تاریخی و مکاشفات پژوهشگران ارمنی، عرب، ترک، روس، اروپایی‌ها و ایرانیان و... ظهور عناصر ائتولینگوستیک ترک در آذربایجان در مراحل تاریخی خاصی صورت گرفته است که می‌توان مجموع نظرات آنها را در سه مرحله زیر جمع‌آوری کرد:

۱ - قبایلی که بومی این سرزمین بوده‌اند و یا لااقل از زمانهای بسیار دور در این سرزمین ساکن شده‌اند.

۲ - قبایلی که احتمالاً از آغاز قرون اولیه میلادی و شاید هم سده‌های پیش از آن به آذربایجان مهاجرت کرده‌اند.

۳ - قبایلی که در سده‌های ۱۱ - ۱۰م. (قرن چهارم و پنجم هجری) به آذربایجان مهاجرت کرده‌اند.

البته در اکثر منابعی که این جانب مورد مطالعه قرار داده‌ام موارد دوم و سوم باهم ادغام شده‌اند که نظر به حساسیت موضوع و اختلاف زمانی بسیار زیاد بین این مهاجرتها بنده صلاح را در آن دانستم که آنها را جداگانه مورد مطالعه قرار دهیم و در بحثهای بعدی مشخص خواهد شد که تشخیص و تمایز بین این مهاجرتها ما را در فهم بسیاری از مسائل یاری خواهد کرد. به هر حال فرق اساسی که ما بین این دو مهاجرت وجود دارد از نظر فرهنگی و ادبی در شکل‌گیری زبان ادبی آذربایجان و از نظر سیاسی در شکل‌گیری خلق ترک آذربایجان حائز اهمیت است که ما در بحث تشکیل زبان ادبی آذری تأثیر این مهاجرتها را در فرایند شکل‌گیری این زبان جداگانه مورد بحث قرار خواهیم داد و از نظر سیاسی نیز می‌دانیم که شوونیستهای فرهنگی سالها با مطرح کردن مورد سوم از موارد سه‌گانه فوق به عنوان تنها عامل دگرگشت زبانی در آذربایجان سعی در خارجی و مهاجم جلوه دادن ترکان و تزییع حقوق فرهنگی و مدنی آنها کرده‌اند. درحالی که امروزه بی‌پایگی این ادعا اثبات شده و نیز مشخص گردیده که در تشکیل زبان ادبی آذری همگی

موارد فوق دخیل بوده‌اند.

پیش از آغاز بررسی تک تک این مراحل لازم می‌دانیم اشاره کنیم که دایرة المعارف بزرگ زبان و زبان‌شناسی تاریخ زبان ترکی را به پنج دوره تقسیم کرده که عبارتند از:

۱ - پروترک (Pre-Turk): این دوره حدوداً تا آغاز نخستین سده میلادی ادامه می‌یابد.

۲ - پروتوترک و پروتوبلغار: این دوره از قرن اول تا قرن ششم میلادی ادامه می‌یابد.

۳ - ترکی باستان: این دوره از قرن ششم تا قرن یازده میلادی ادامه می‌یابد.

۴ - ترکی میانه: این دوره از قرن یازده تا قرن شانزده میلادی ادامه می‌یابد.

۵ - ترکی مدرن (معاصر): این دوره از قرن هفدهم میلادی آغاز شده و ادامه دارد.

بنابه نوشته این دایرة المعارف دوران پروترک (Pre-Turk) دورانی است که زبان اجدادی همگی زبانهای ترکی و حتی چوواش موجود بوده است.^(۱) گفتنی است که دانشمندان و پژوهشگرانی که در زمینه زبان و تمدن اقوام باستانی سرزمین آذربایجان تحقیق کرده‌اند مفهوم وسیعتری را از واژه پروترک (Pre-Turk) ارائه داده‌اند. بنابه تحقیقات این دانشمندان واژه پروترک زبان و قومیت تمدنهای باستان این سرزمین و سرزمینهای مجاور آن همچون سومر، ایلام، هوری، قوتی، لولوبی، کاسی، اورارتو، هیتی، ماننایی، مادی و اشکانی (پارتی) و... را بیان می‌کند و ما در فصلهای بعدی با پیگیری مراحل سه‌گانه فوق‌الذکر به تفصیل در مورد دوره‌های مختلف زبان ترکی صحبت خواهیم کرد و نشان خواهیم داد که تمامی این مراحل در سرزمین آذربایجان نیز یکی پس از دیگری سپری شده است.

فصل ۱

اقوام ترک‌زبانی که از روزگاران باستان، بومی آذربایجان و نواحی مختلف ایران بوده‌اند

پروتوکها (Pre-Turk): در این بخش به معرفی تمدنهای درخشان باستان سرزمین ایران خواهیم پرداخت تمدنهایی که از روزگاران باستان و بدون انقطاع تاریخی تا زمان ورود آریایی‌ها به ایران بر این سرزمین حکومت می‌کرده‌اند. هر چند به علت سیاستهای شوونیستی رژیم پهلوی و تلاشهای نویسندگان نژادپرست و پان‌ایرانیست وجود و ماهیت واقعی این تمدنها مدتها برای مردم ناآشنا بوده و مورخان پان‌فارس‌یست سعی در گتمان واقعیات تاریخی داشتند تا بلکه بتوانند آغاز تمدن در ایران را به هزاره نخست میلادی و همزمان با ورود آریاییها نسبت دهند. با این حال تلاشهای مستمر باستان‌شناسان، تاریخ‌شناسان و مورخان، زبان‌شناسان و پژوهشگران ایرانی، اروپایی، آمریکایی و روسی و... موجب انتشار حقایقی انکارناپذیر در این مورد شد. حقایقی که تاریخ تشکیل تمدنهای ایرانی را نه به قرن هفتم ق.م. بلکه به هزاره چهارم و حتی پنجم پیش از میلاد مربوط می‌سازند. اگر نگوییم همه تمدنهای مذکور لااقل می‌توانیم بگوییم که اکثریت غالب تمدنهای مذکور بنا به گواهی محققان و پژوهشگران رشته‌های مختلف علمی، التصافی زبان (پیوندی زبان) و غیره‌ند و اروپایی بوده‌اند. متأسفانه مورخان ایرانی با قلب ماهیت اقوام بومی ایران نه تنها به معرفی فرهنگ و تمدن والای آنها تمایلی نشان نداده بلکه تاریخ

شاهنامه فردوسی نیز تکرار شده تصویریری که مورخان از بومیان این سرزمین و ساکنان اولیه آن داده‌اند تصویر غولهای شاخدار و عجیب و غریبی است که نژاد پاک آریایی؟! (شاهان کیانی) با غلبه بر آنها ایران را به سوی تمدنی والا سوق داده‌اند تمدنی که شالوده‌اش یعنی اساس فرهنگش که زبان و کتابت از نخستین بارزه‌های آن است به همت همین دیوها (بومیان غیرآریایی ایران) ریخته شده است. بنابه نوشته پروفیسور زهتابی آریاییها با ورود به ایران تمام ساکنان بومی این سرزمین را دیو نامیده و در افسانه‌هایشان با افتخار تمام از قتل عام و شکست دیوان یعنی بازمانده‌های تمدنهای باشکوه ایلام، قوتی، لولوبی، ماننا و... یاد نمودند. و این دیوها همان‌هایی هستند که به پادشاه آریایی خواندن و نوشتن می‌آموزند و در واقع آریاییها با ورود به سرزمین ایران تحت تأثیر فرهنگ و تمدن شکوفای ایلام، قوتی، لولوبی و... قرار گرفتند تا حدی که طهمورث پادشاه کیانی ایران زمین وقتی می‌خواست گروهی از دیوانا (مردمان بومی ایرانا) را به قتل برساند تحت تأثیر منطق آنها قرار گرفته و از این کار منصرف می‌شود و مانند طفل دبستانی در مکتبخانه دیوانه (بومیان غیرآریایی ایرانا) حاضر شده و از آنها خواندن و نوشتن می‌آموزد. فردوسی طوسی در شاهنامه‌اش این مطلب را چنین مطرح می‌کند:

یکایک بیاراست با دیو جنگ	نبد جنگشان را فراوان درنگ...
کشیدندشان خسته و بسته خوار	به جان خواستند آن زمان زینهار
که ما را مکش تا یکی نو هنر	بیاموزی از ماکت آید به بر
کی نامور دادشان زینهار	بدان تا نهانی کنند آشکار
چو آزاد گشتند از بند او	بجستند ناچار پیوند او
نباشتن به خسرو بیاموختند	دلش را به دانش برافروختند

البته قصد ما در اینجا معرفی فرهنگ و تمدن و مخصوصاً زبان اقوام باستانی ایران خواهد بود لذا از پرداختن به مسایل و حوادث تاریخی خودداری خواهیم کرد زیرا قصد ما نوشتن تاریخ اقوام باستان نیست که صلاحیت این کار را نیز در خود نمی‌بینیم. قصد ما ارائه اسناد و شواهد تاریخی و علمی در مورد زبان و فرهنگ اقوام مزبور و به عبارت دیگر پیگیری روند تاریخی زبانهای پیوندی است. بنابراین در بحث از تمامی این اقوام فرض ما بر این است که خواننده گرامی حداقل اطلاعات کلی از آن تمدن داشته و در پی یافتن حقایقی در مورد زبان و فرهنگ آنهاست. به عنوان مثال ما از پرداختن به تمدن و تشکیلات حکومتی و اجتماعی مادها خودداری نموده و توجه خواننده را به زبان یا زبانهای رایج در

این تمدن جلب نموده‌ایم.

مطلب دیگر اینکه زبان اقوامی را که ما در اینجا معرفی کرده‌ایم همگی پیوندی (التصاقی) است و ما برای اثبات پیوندی بودن زبان این اقوام دلایل و اسناد کافی ارائه داده‌ایم. آنچه محل بحث می‌باشد این است که گروهی تمامی زبانهای پیوندی از جمله زبانهای باستانی (سومری، ایلامی، کاسی، لولوبی، قونی، هوری، هیتی، ماننایی و...) و زبانهای زنده ترکی، فنلاندی، منچوری، کره‌ای و... را خویشاوند می‌دانند و حتی پروفیسور زهتابی در بحث از اقوام باستانی مزبور بدون هیچ شک و شبهه‌ای آنها را ترک‌زبان معرفی می‌کند. اما عده‌ای دیگر هرچند به قرابت زبانهای پیوندی امروزی از جمله ترکی و زبانهای پیوندی باستانی از جمله سومری و ایلامی و... اذعان دارند. اما این قرابت را در حدی نمی‌دانند که این زبانها را در یک خانواده و به عنوان زبانهای خویشاوند مورد بررسی قرار دهند. البته طرفداران نظریه اخیر اندکند و آنچه در این میان مورد قبول همگان است این است که اقوام پیوندی زبان از جمله سومر، ایلام، کاسی، کاسپی، اورارتو، ماد، ماننا، قوتی، لولوبی، و... حتی اگر اجداد و یا خویشاوندان ترکان پیوندی زبان نباشند به هیچ وجه خویشاوند اقوام غیرپیوندی زبان نخواهند بود. به عنوان مثال ما هرگز نمی‌توانیم از خویشاوندی اقوام هند و اروپایی تحلیلی زبان همچون فارسها و کردها و یا اقوام سامی قالبی زبان همچون اعراب با اقوام پیوندی زبان (سومر و ایلام و کاسی و...) صحبت کنیم. گفتنی است که در بعضی از کتب از اقوامی همچون سو، ترککی، سورناکی، اوتی و حتی دولتی به نام آراتتا در آذربایجان کنونی نام برده شده و آنها را از پروترکها دانسته‌اند که متأسفانه اطلاعات اندکی از این اقوام در دست است که آن هم حاصل تحقیقات اخیر پژوهشگران می‌باشد. به نظر پژوهشگران این اقوام بعدها در شکل‌گیری تمدنهای جدید این سرزمین همچون ماننا و ماد دخالت داشته و حتی عناصر زبانی خود را در تمدن جدید وارد نموده‌اند. چنانچه پروفیسور یوسفوف می‌نویسد: «اقوامی که به نامهای مختلفی همچون سو، ترککی و لولوبی شناخته شده‌اند، ساکنان سرزمین آراتتا بوده‌اند و احتمالاً به یکی از زبانهای آلتایی تکلم می‌نموده‌اند».^(۱) وی در ادامه می‌افزاید: «احتمالاً در ترکیب این اقوام [سو] اهالی متکلم به زبانهای قفقازی و آلتایی - پروترک (به خاطر نام آراتتا - آلتایی) وجود داشته‌اند این گفته‌ها در مورد اقوام لولوبی و ترککی که به یقین از لحاظ زبانی و

قومی وارثان اهالی آراتتا بوده‌اند نیز صادق است. گفتنی است این اقوام در روزگار ماننا خصوصیات زبانی خود را حفظ کرده بودند.^(۱) پروفیسور خودیف نیز با اشاره به وجود دولتی به نام آراتتا و سکونت اقوام پروترک در سرزمینهای آذربایجان جنوبی از روابط اجتماعی، سیاسی و اقتصادی آن دولت با دولت سومر خبر می‌دهد.^(۲) وجود روابط اجتماعی، اقتصادی و... بین دولتهای سومر و آراتتا از آنجا فهمیده می‌شود که نام دولت آراتتا نخستین بار در کتیبه‌های سومری ذکر گردید. و بنابه نوشته پروفیسور زهتابی از کتیبه‌های سومری برمی‌آید که واژه «آراتتا = ارتته» اسم مکان بوده و در آن روزگار به سرزمینهای کوهستانی آذربایجان غربی کنونی ایران و شهرهای خوی، سلماس، اورمیه و نقده و اراضی غربی آنها یعنی قسمت‌های شمالی کوههای زاگرس و محل تلاقی این کوهستانها با نواحی شرقی کوههای توروس داده شده بود. گفتنی است که این کلمه در هزاره‌های سوم و چهارم پیش از میلاد در زبان سومری به معنای کوه بوده است این معنی علاوه بر کتیبه‌های سومری با تعمق در اسامی کوههای مناطقی که از زمانهای باستان مسکن اقوام ترک بوده‌اند نیز به دست می‌آید. به عنوان مثال کلمات «آلتای»، «آلاتاوو»، «آلاتوتو»، «آلاتاآ» و «آلاداغ» از نامهایی هستند که در زبان ترکی برای نامیدن کوههای واقع در سرزمین‌های مسکونی ترکان به کار رفته‌اند. مشاهده می‌شود که در تمامی این اسامی حرف «ر» به «ل» تبدیل شده و این امر یک مسئله فونتیکی عادی در زبانهای ترکی است و در زبان محاوره ترکی آذری نیز تغییراتی از این قبیل زیاد مشاهده می‌شود. مثلاً «گولرلر = گوللر، یا آلارلار = آلالار و... گفتنی است که در دیوان لغات الترك کاشغری نیز از واژه «ارت» همین مفهوم افاده شده است. پروفیسور زهتابی با بررسی دقیق این واژه می‌نویسد: گفتنی است واژه «آراتتا - ارتته» که در هزاره‌های سوم و چهارم پیش از میلاد در زبان سومری به معنای کوه به کار رفته در سایر زبانهای التصاقی اصیل نیز به کار رفته یعنی از زمانهای قدیم آراتتا واژه‌ای ترکی بوده است و کلمات اورارتو و آراتتا بعدها از آن گرفته شده‌اند.^(۳) و در همین مبحث می‌نویسد: «نام خلق و دولت اورارتو نیز بدون هیچ شک و شبهه‌ای از همین واژه آراتتا = ارتته به وجود آمده است زیرا دولت اورارتو سرزمین آراتتا را به تسخیر خود درآورده و حتی پایتخت آنان و مراکز دینی مقدس آنان در اراضی آراتتا واقع

۱ - ر.ک. آذربایجان ادبی دلیلی تاریخی، خودیف، ص ۲۰

۲ - ایران تورکلرینین اسکی تاریخی، صص ۱۹۷ - ۱۹۶

۳ - ر.ک. همان، ص ۲۰

بوده است»^(۱) و ما در بحث از اقوام پیوندی زبان اورارتو خواهیم گفت که آنها همین نواحی و شهرها را در اختیار داشته و حتی ناحیه سان - گی - بوتو «قطور - خوی - مرنند» از مراکز اصلی قلمرو آنها بوده است.^(۲) در پایان لازم می‌دانیم اشاره کنیم که پروفیسور خودیف علاوه بر اقوام پروترک مذکور از اقوامی به نام «اوتی و اودین» یاد می‌کند که قبل از میلاد در آذربایجان جنوبی ساکن بوده‌اند و پروفیسور پوسفوف نیز با بیان شباهتهای این اقوام «اوتی»ها را از طوایف ترک‌زبان دانسته و در ضمن خاطر نشان نموده که زبان اودین‌ها به گروه زبانهای قفقازی تعلق می‌گیرد. تمامی این اسناد و مدارک نشان می‌دهد که طوایف و اقوامی که در روزگاران باستان به نامهای مختلفی مشهور شده‌اند در اصل از یک ریشه قومی - زبانی (Ethnolinguistic) منشأ گرفته‌اند، همانطوری که اشاره شده پروفیسور خودیف بارها بر وجود اقوام ترک بومی در سرزمین آذربایجان تأکید کرده^(۳) است و می‌توان گفت که محققین از اسکان اقوام آلتای - پروترک در حوالی دریاچه اورمیه در هزاره‌های ۳ - ۱ پیش از میلاد سخن می‌رانند^(۴) و این امر می‌تواند دلیلی دیگر بر این گفته باشد که آذربایجان از دیرباز مسکن اولیه اقوام ترک و حتی پروترک بوده است.

تمدن سومر و خاستگاه آن

سرزمین بین‌النهرین از گذشته‌های دور مهد تمدن بشری بوده و بی‌دلیل نیست که پیشینیان عقیده داشتند بهستی که حضرت آدم در آن سکونت داشته مربوط به همین منطقه بوده است.^(۵) از حدود هزاره‌های چهارم و پنجم قبل از میلاد این سرزمین مسکن اقوامی بود که بی‌تردید اولین تمدن شناخته شده بشری را پایه‌ریزی کرده‌اند. پروفیسور وولی (Woolley) باستان‌شناس مشهوری که از طرف دانشگاه پنسیلوانیا و موزه بریتانیا در رأس هیئت اکتشافی و تحقیقاتی به شهر «اور» فرستاده شده بود بعد از تحقیقات و اکتشافات خود در کتابی که نوشت اینچنین با قطعیت در مورد سومریها اظهار نظر کرده است: «سومریها در بین‌النهرین دو هزار سال قبل از مصریان به اوج شهرت رسیده‌اند. با این حساب فرضیه قدمت تمدن مصر شکست خورده ورد می‌شود. سومریها ۳۵۰۰ سال قبل

۱ - ایران نورکلرینین اسکی تاریخی، صص ۱۹۶ - ۱۹۷ ۲ - تاریخ ماد، دیاکونوف، ص ۸۵

۳ - آذربایجان ادبی دپلی تاریخی، خودیف، ص ۲۵ ۴ - همان، ص ۲۲

۵ - سرزمین و مردم ترکیه، اسپنسر، ص ۲۹

از میلاد به مرحله کاملی از تمدن پا نهاده و راه تمدن را به روی مصر، آسوری، آسیای صغیر، کرت و یونان گشوده‌اند.^(۱) البته همان طور که قبلاً هم گفته‌ایم مادر اینجا به هیچ وجه قصد بررسی تاریخ سومر و وضع هیئت حاکمه آن را نداریم فقط تا حدی که به موضوع این مجموعه مربوط می‌شود یادآوری می‌کنیم که سومر در دوران حیات خود سلاطین خوب و بد زیاد دیده، گوده‌آ (Gudea) پادشاه روشنفکری بود که بعضی او را مارکوس اورلیوس سومری می‌دانند. وی که شاهی فیلسوف و متفکر بود با جرأت از ظلم و ستم ثروتمندان بر ناتوانان جلوگیری می‌کرد. به همین جهت رعایا او را می‌پرستیدند. در یکی از آثار او چنین نوشته شده است: «در مدت هفت سال کنیز با بانوی خود برابر بوده و بنده در کنار خواجه خود راه می‌رفت و در شهر من ناتوان در پهلوی توانا آسایش داشت». یکی از سلاطین این سرزمین نخستین قانون‌نامه‌ای را که تاریخ می‌شناسد انتشار داد و گفت با قوانین شایسته و عادلانه من برای همیشه بنیاد دادگری برقرار ساختم. پس از برافزاندن حکومت سومریان مدنیت و فرهنگ آنان همچنان بر جای ماند و از سومر و آکد صنعتگران و هنرمندان و شاعران و حکیمان و قدیسان برخاستند و این میراث تمدن بین‌النهرین را به بابل و آشور رسانیدند.^(۲) چنانکه می‌دانیم ایلامیها و آشوریها خط میخی را از آنها آموختند و ایرانیان نیز این خط را از دو قوم اخیر فراگرفتند با این اختلاف که خط آشوری ۷۰۰ علامت و خط ایلامی ۳۰۰ علامت بود حال آنکه ایرانیها فقط ۴۲ علامت از خط میخی را برای تنظیم الفبای خود انتخاب کردند.^(۳) گفتنی است که اگر در گذشته گروهی اختراع خط را به اقوام دیگر مثلاً مصریها نسبت می‌دادند. اکنون دیگر شکی نیست که آفرینندگان کتابت و نوشتار همان سومریها می‌باشند. در تاریخ کمبریج هم پس از آنکه به ارتباط تمدنهای مصری و سومری اشاره شده، صریحاً اختراع خط را به سومر نسبت داده و نوشته‌اند: «اختراع خط هیروگلیف در مصر با شناخت قوانین کتابت (خط) سومری صورت گرفت».^(۴)

ویل دورانت هم بر همین حقیقت صحنه گذاشته و نوشته است: «پیدایش خط میخی و تطور و تکامل آن بزرگترین منتهی است که سومریان بر تمدن جهان دارند».^(۵) همانطور که

۱ - ری ایران تورکلرینین اسکی تاریخی، زهناسی، ص ۴۲

۲ - تاریخ اجتماعی ایران، راوندی، ج ۱، ص ۱۶۱ ۳ - همان، ص ۵۳

4 - The Cambridge Ancient History, Volum 1, Part 2, page 90

۵ - تاریخ تمدن، ج ۱، ص ۱۵۸

گفتیم تا آنجا که حافظه تاریخ یاری می‌کند سومریها برای اولین بار قانونی برای جامعه وضع کردند که بر اساس آن جامعه خویش را اداره می‌کردند آقای راوندی این قوانین را الهام‌بخش قانون‌نامه حمورابی می‌داند^(۱) و پروفیسور زهتابی هم قوانین حمورابی را تنها برگزیده و خلاصه‌ای از قوانین سومری می‌داند. به نظر وی تمدن مصر و یونان و تمامی تمدنهای باستانی خاورمیانه و خاور نزدیک از تمدن سومر - ایلام نشأت گرفته است.^(۲) سومریها در صنعت نیز همچون حقوق و ادبیات و گاهشماری و... نوآوریهای داشتند چنانکه مورخان اختراع مفرغ (آلیاژی از مس و قلع) را به آنها نسبت می‌دهند و همه اینها ما را بر آن می‌دارد که مطالبی از زندگی شهری سومریها فراگیریم. اسناد سومری نفوس مردان بالغ لاگاش را که شهر کوچک اما ثروتمندی بود، سنی و شش هزار تن به دست می‌دهد. این رقم را به علاوه جمعیت زنان و کودکان تا یکصد هزار تن برآورد کرده‌اند. لئونارد وولی در اثر معتبرش «کاوش‌های اور» جمعیت این شهر را به مأخذ شمارخانه‌های متراکم آن پانصد هزار نفر تخمین زده است.^(۳) آری وجود چنین تمدن شهری متراکمی بود که موجبات پیشرفت فنون و صنایع، حقوق، ادبیات و... را فراهم کرد. در مورد گاهشماری و تنظیم اوقات در تمدن سومر نوشته‌اند: «سومریها هر شبانه روز را به ۲۴ ساعت و هر ساعت را به ۶۰ دقیقه و هر دقیقه را به ۶۰ ثانیه تقسیم کردند. تقسیم دایره به ۳۶۰ درجه یک حقیقت علمی است که از سومریها به جا مانده و در واقع علوم صنایعی که توسط سومریها شروع شد توسط ملل مختلف راه تکامل را پیمود و به عصر ما رسیده است. هر قدر تحقیقات و کاوشهای باستان‌شناسان پیش می‌رود. این نکته روشن‌تر می‌شود که یونانیهای قدیم مبادی علم طب، هیئت و صنایع را از سومریها اقتباس کرده‌اند.»^(۴) آری، این است کارنامه درخشان تمدن سومر که با اختراع خط توانست جامعترین نظام اداری، سیاسی و اجتماعی را شکل دهد. در کتاب اصول حسابداری مرکز تحقیقات تخصصی حسابداری و حسابرسی آمده است: «در تمدن باستانی سومر نظام مالی جامعی برقرار بود و کاهنان سومری علاوه بر نگهداری حساب درآمدهای حکومتی، به نحوی موجودی غلات، تعداد دامها و میزان املاک حکومتی را محاسبه می‌کردند. نخستین مدارک کشف شده

۱ - تاریخ اجتماعی ایران، ج ۱، ص ۱۶۲

۲ - ایران تورکلرینین اسکمی تاریخی، زهتابی، ج ۱، صص ۴۷ و ۴۲

۴ - ایران باستان، ج ۱، ص ۱۱۸

۳ - ر.ک. تاریخ فکر، آدمیت، صص ۱۲-۱۳

حسابداری در جهان لوحه‌های سفالین از تمدن سومر در بابل است و قدمت آن به ۳۶۰۰ سال قبل از میلاد می‌رسد و از پرداخت دستمزد تعدادی کارگر حکایت دارد.^(۱) همانطور که می‌بینیم آثار مکتوب این قوم به هزاره چهارم پیش از میلاد می‌رسد. سومریها اندیشه‌های خود را به جای آنکه با مرکب و روی کاغذ فاسدشدنی بنویسند با آلت تیزی شبیه به میخ بر گل نقش می‌کردند. آنچه بر جای گذاشته‌اند از قبیل صورت قراردادها، قباله املاک، صورت خرید و فروش، متن احکام قضایی و نظایر آن که معرف تمدن سومریهاست برای ما و دانشمندان ما جالب و قابل توجه است. قبل از فرا رسیدن قرن بیست و هفتم پیش از میلاد در شهرهای سومری عده‌ای کتابخانه تأسیس شد. در ویرانه‌هایی که از آثار آن ایام به جا مانده، سی هزار لوح گلی پیدا کرده‌اند که با ترتیب خاصی روی هم چیده شده بود. نوشته‌های سومری از راست به چپ خوانده می‌شود. در بعضی از الواح یادداشتهایی از حوادث و صورت قراردادها و قباله املاک و صورت خرید و فروش و متن احکام قضایی را می‌نوشتند و به قول ویل دورانت تمدنی ساخته بودند که اثر نیش قلم در آن از دم شمشیر هیچ کمتر نبود.^(۲)

نگاهی به ادبیات سومر

صاحب‌نظران بر این باورند که برای خلق یک اثر ادبی ارزنده در روزگار باستان زمینه چندین دهساله و گاه‌ا چندین صدساله لازم بود. مخصوصاً در مورد آثار ادبی مکتوب این گفته بیشتر خودنمایی می‌کند ما در بحث از ادبیات مکتوب به شیوه ارسال سینه به سینه ادبیات اشاره خواهیم کرد. در این مجال مختصر می‌خواهیم روی این اصل تأکید کنیم که نباید گمان کرد، اختراع خط و کتابت دلیل غنای ادبی و پرباری فرهنگی سومر می‌باشد. البته ما به هیچ وجه منکر تأثیر شگرف خط و کتابت بر ادبیات و فرهنگ سومر نیستیم ولی بر این نکته تأکید داریم که این فرآیند بیشتر در ثبت ادبیات سومر مؤثر بود تا غنای زمینه ادبی آن، چون قبل از سومر ادبیات مکتوب وجود نداشت که ادیبان سومر از نوشته‌های پیشینیان خود الهام بگیرند بنابراین در اینجا همان روش انتقال سینه به سینه عامل الهام ادیبان جامعه سومر بود و خط‌نویسی بیش از آنکه منبع الهام آنان باشد، وسیله ثبت آثار

آنان و الهام آیندگان بود. امروزه می‌دانیم که فرهنگ جامعه سومری بسیار بارور بوده است. ادیبان سومری کهنه‌ترین فرهنگ لغت را که تاریخ ادب می‌شناسد پیش از پایان هزاره سوم میلادی فراهم آوردند و مهاجرانی که در آسیای صغیر سکنی گزیدند، لغت‌نامه حقیقی به چند زبان نوشتند. ادوارد شیرا در گزارش کشف خزینه اسناد بغازکوی ترکیه، درباره این کتاب لغت می‌نویسد: «در یک ستون آن نشانه‌های باستانی ثبت شده، در ستون‌های دیگر به موازات آن لغت سومری یا آکادی تا خطی را نوشته‌اند».^(۱) از ادبیات سومریان آثار خیلی فراوانی باقی و به جا مانده، شامل قطعاتی که حداقل ده شعر رزمی است، بسیاری سرودها و تعداد فراوانی مناظره‌ها، ضرب‌المثل‌ها و مثل‌ها نیز به جا مانده است.^(۲) از منظومه‌های متنوع حماسی دو اثر بزرگ یکی مشهورتر حماسه قیل قمیش (Gilgamish) و دیگری لطیف‌تر حماسه نینورتا (Ninurta) می‌باشد که متن کامل آن به تازگی انتشار یافته است. کاهنان تاریخ‌نویس سومری تاریخی بس طولانی برای کشور خود نوشتند و برای دو تن از پادشاهان خود به نام تموز (Tammuz) و قیل قمیش (Gilgamish) داستانهای شگفت‌انگیزی ساختند و این داستانها چنان شهرت یافت که بعدها قیل قمیش قهرمان بزرگترین افسانه منظوم بابل شد. به قضاوت تاریخ، شاعران بابل برای ایجاد شاهکارهای عالی خویش از افسانه‌های سومری الهام گرفته‌اند یکی از جالبترین این آثار قصیده‌ای است که به موجب نخستین کلمات آن «زمانی در آسمانها» عنوان یافته است، این قصیده از اساطیر سومری در باب آفرینش جهان الهام می‌گیرد و قهرمان آن انلیل می‌باشد. بعد کاهنان بابلی مردوک را جانشین انلیل می‌کنند. زیباترین اثر ادبی بابل منظومه حماسی قیل قمیش است. کهن‌ترین آثاری که از پیروزیهای درخشان این قهرمان سخن می‌گویند به زبان سومری نوشته شده است. نویسندگان بابلی که احتمالاً از طبقه روحانیون بوده‌اند در شکل ظاهری و مضمون آن تغییراتی دادند و با این ترتیب منظومه حماسی قیل قمیش در بابل با الهام از شاعران سومر به وجود آمد. اندیشه و کیفیات شعری این قصیده آن را در ردیف شاهکارهای ادبیات جهان قرار داده است. قیل قمیش پادشاه افسانه‌ای اوروک، شهر بسیار کهن سومر است که پس از مرگ به مقام الوهیت رسید و به افتخار او در شهر اوروک مراسم مذهبی خاصی ایجاد شد. این منظومه او را به صورت قهرمانی بزرگ، زیبا و خردمند تصویر می‌کند که دوسوم وجود او خدایی بود و تنها یک‌سوم وی به انسانها شبیه بود.

خاستگاه و هویت سومریها

امروزه هیچ تردیدی باقی نمانده که سومریان ساکنان اصلی بین‌النهرین نبوده‌اند بلکه در زمانهای بسیاری دور به این سرزمین مهاجرت کرده و با سکونت در آن شکوفاترین و نخستین تمدن شناخته شده بشری را پدید آوردند. متأسفانه ما اطلاع چندانی از ساکنان اولیه سرزمین سومریها نداریم. آقای فریدون آدمیت در این باره می‌نویسد: «پیش از مهاجرت قوم معروف به «سیاه سران» سومری به سرزمین بین‌النهرین، اقوام دیگری آنجا می‌زیستند که تمدن فلاحی داشتند با روستاهای پراکنده و مجزا، سومریان نخست از فرهنگ همان اقوام بهره گرفتند، سپس به تمدن شهری دست یافتند. روستاهای پراکنده سابق پایه شهرهای سومری را ریخته بودند، یعنی تمدن سومر از هیچ به وجود نیامده است».^(۱) برخلاف ساکنان اولیه سرزمین سومریها در مورد سرزمین و مسکن اولیه خود سومرها و حتی راهها و گذرگاههای محل مهاجرت آنها اطلاعات ارزنده‌ای در دست می‌باشد که حاصل کار و کوشش مداوم و خستگی‌ناپذیر دانشمندان رشته‌های مختلف باستان‌شناسی، زبان‌شناسی، جغرافیا و تاریخ است که ما به نظریات پاره‌ای از آنها اشاره خواهیم نمود. دکتر محمد تقی سیاهپوش که سعی نموده، پیدایش تمدن در آذربایجان را با شواهد جغرافیایی منطقه مورد بررسی قرار دهد. توضیحاتی که از سرزمین نخستین سومریها به دست آمده را با آذربایجان آن روزگار سازگار دانسته و می‌نویسد: «سومریها روایتی داشتند که از یک سرزمین کوهستانی که در آنجا کشتیرانی امکان‌پذیر بوده آمده‌اند. آنها وقتی به موطن جدید خود (یعنی بین‌النهرین) رسیدند کاملاً با فلز مجهز بودند و فلزات آنها نه تنها شامل مس و طلا بود بلکه شامل مفرغ حقیقی نیز بود. اجداد آنها در جایی مجهول یاد گرفته‌اند بودند که مس و قلع را با هم ذوب کرده و مفرغ به دست آوردند چون در سومر چیزی جز گل وجود ندارد». وی در جای دیگر می‌نویسد: «در مورد فرهنگ سومری نیز این واقعیت که آنها نیز از یک سرزمین کوهستانی آمده بودند که در آنجا کشتیرانی امکان‌پذیر بوده با آذربایجان سازگار است. ضمناً در مورد ارتباط سومریان با منطقه مزبور ارتباط صنعت سفال‌سازی آنان را با حدود ارمنستان نیز داریم. در این باره دایرة المعارف بریتانیکا تحت عنوان «سومر - دوران ماقبل تاریخی» قدیمی‌ترین سفالهای سومری را که به اشکال هندسی منقوش هستند. احتمالاً منبعث از حدود ارمنستان دانسته

و اضافه می‌کند که: «اساطیر سومری مربوط به زمان قبل از طوفان ممکن است با این تمدن مربوط باشند». و محل اصلی «تمدن قبل از طوفان» نیز چه آن را مربوط به طغیان دریای آرال - و - خزری و چه مربوط به سیل عظیم بین‌النهرین در حدود سه هزار سال قبل از میلاد بدانیم البته معلوم است و همچنین است آشنایی آنان با برنز حقیقی که با در نظر گرفتن آنچه گذشت به نوبه خود ما را بر حدود آذربایجان هدایت می‌نماید و در تأیید بیشتر مطلب ارتباط برنز را با تپه سنگی در اساطیر آنان داریم.^(۱)

منابع تاریخی هر چند آسیای میانه را مسکن اولیه سومرها معرفی می‌کنند ولی عموماً از سکونت موقت و یا لااقل از عبور آنها از سرزمین آذربایجان به هنگام مهاجرت به بین‌النهرین یاد می‌کنند و بعید نیست که در این فرآیندها گروه‌هایی از آنان در سرزمین آذربایجان ساکن شده باشند و یا لااقل در مدت طولانی مهاجرت آنان از اراضی وسیع آذربایجان فعل و انفعالات و تبدلات فرهنگی و مدنی ما بین آنها صورت گرفته باشد. چنانکه پروفیسور زهتابی با اینکه می‌گوید: «امروزه می‌توان گفت تمام تاریخ پژوهان بر این باورند که سومریها از سرزمین مادری ترکان یعنی آسیای میانه به عراق مهاجرت کرده‌اند». با این حال از عبور اقوام سومر از سرزمین آذربایجان در حین مهاجرت یاد می‌کند.^(۲) آقای پیرنیا نیز در بحث از منشأ و زبان سومریها بعد از اشاره به نظرات مختلف دانشمندان چنین می‌نویسد: «... ولیکن اکنون بیشتر به این عقیده‌اند که قبل از آنکه مردمان بنی‌سام به اینجا [بین‌النهرین] آمده باشند. سومریها سواحل خلیج پارس را اشغال کرده بودند. اما اینکه اکتدبها و سومریها از کجا آمده‌اند چون در نزدیکی عشق‌آباد، استرآباد، و دره گز اشیاء سفالین، ظروف سنگی و اسلحه مسین و اشیاء دیگر به دست آمده که شیوه ساخت آنها ایلامی است و روی گلدانی از طلا صورتهای سومری منقور است. بعضی گمان می‌کنند که بین تمدن ایلامی و تمدن ماورای دریای خزر ارتباطی بوده و شاید سومری‌ها هم از طرف شمال به رأس خلیج فارس و جلگه بابل آمده باشند».^(۳) بد نیست که در اینجا به نظریات زبان‌شناسان هم اشاره شود به عنوان مثال دکتر پرویز خانلری می‌نویسد: «زبان سومری قدیمترین زبان مکتوب بشر است. قوم سومر از زمانهای قدیم در مصب رودهای دجله و فرات یعنی بین بابل باستان و خلیج فارس جای گرفته بود. این مردم از نظر نژادی به هیچ

۱ - پیدایش تمدن در آذربایجان، سیاهپوش، صص ۳۰۴-۳۰۵

۲ - ایران نورکلرینین اسکی تاریخ، ج ۱، ص ۲۸

۳ - ایران باستان، ج ۱، صص ۱۱۴-۱۱۳

یک از همسایگان خود شبیه نبودند. تمدن و فرهنگ اینان که از همه تمدنهای آسیای غربی قدیمتر بوده، شاید در همین سرزمین به وجود آمده و شکوفا شده بود. ولی از روی قرائن می توان حدس زد که آنها اولین بار از شرق یا شمال شرق به این سرزمین ها آمده بودند.^(۱) و تمامی این قرائن ما را بر آن می دارد که قبول کنیم سومرها از آسیای میانه و نواحی اطراف دریای خزر و نیز آذربایجان کنونی که همگی قرنها و هزاره ها پیش از میلاد مسکن ترکان بوده اند. به بین النهرین مهاجرت کرده اند. به خصوص که مشابهت های فراوان زبانی - قومی بین اقوام ترک و سومر این حدس را تقویت می کند. ژاوپر (۱۹۰۵ - ۱۸۲۵ م) نخستین دانشمندی بود که موضوع قرابت بین زبانهای خانواده اورال - آلتای و سومری را پیش کشید. وی زبانهای سومری و ایلامی را از زبانهای بافتی (ترک) می دانست. بعد از او فریتز هومل (۱۹۳۶ - ۱۸۵۴ م) سومرشناس آلمانی ابتدا زبان سومری را از زبانهای آلتایی شمرد و در سال ۱۸۸۴ میلادی پیشرفته، سومری ها و آنها را یک قوم مشترک آلتای نامید. وی در دهه های نخستین سده ۲۰ میلادی با برابر هم نهادن واژه های، سومری و ترکی و توضیح در حدود ۳۵۰ واژه سومری به کمک واژه های زبان ترکی بر ارتباط زبان سومری با زبانهای ترکی تأکید کرد. وی از مطالعات خود به این نتیجه رسید که شاخه ای از اجداد باستانی اقوام ترک در حدود سالهای ۵۰۰۰ ق.م. از وطن خود در آسیای مرکزی حرکت کرده به آسیای مقدم آمده و سومری ها را پدید آورده اند و آثار بازمانده از زبان سومری نشان می دهند که زبان ترکی در آن اعصار چگونه بوده است. آقای رئیس نیا با اشاره به مطالب فوق و زوایای مختلف تمدن سومری می نویسد: «زبان سومری زبانی بوده است التصافی و به طوری که گذشت همین نوع ساخت عمده ترین نشانه نزدیکی آن با خانواده زبانهای ترکی به شمار می رود. لازم به تذکر است که همه زبانهای التصافی با هم خویشاوند نیستند. گو این که دلایل قاطعی نیز بر ناخویشاوندی زبانهای ترکی و سومری وجود ندارد». آقای پیرنیا نیز که با قاطعیت از التصافی (پیوندی) بودن زبان ایلامی ها سخن رانده ابتدا در مورد زبان سومریها تردید کرده و می نویسد: «زبان ایلامی ها ملتصق بوده، در باب زبان سومری و هیتی تردید هست و بعضی زبان سومری را زبان ملتصق خالص نمی دانند». ^(۲) ولی این تردید زیاد به طول نمی انجامد و خود وی درست در صفحه بعد همین مطلب ضمن بحث

۱ - ر.ک. ایران تورکلرینین اسکی تاریخی، ج ۱، ص ۳۹

۲ - ایران باستان، ج ۱، ص ۱۱

از تمدن سومریها با اطمینان از التصافی بودن زبان آنها سخن رانده و می‌نویسد: «سومریها موجد این تمدن بودند و زبانشان ملتصق بود».^(۱) وی در جای دیگر می‌نویسد: «زبان سومری به زبانهای تورانی آلتایی یا اورال و آلتایی نزدیک است».^(۲) با این توضیحات امروز دیگر بر همگان روشن است که سومریان از اقوام سامی نبودند. سامیان در دوره‌های بعد به آن دیار راه یافتند».^(۳) گفتنی است که امروزه تقریباً همه دانشمندان و محققان بر پیوندی بودن زبان سومریها اذعان دارند حتی گروهی همچون پروفیسور زهتابی آنها را ترک زبان دانسته‌اند و ما می‌دانیم که ترکی امروزی نیز زبانی پیوندی است. ولی بعضی از دانشمندان پیوندی بودن این زبانها را برای قبول خویشاوندی آنها کافی نمی‌دانند و حتی موضوع قرابت ژنتیکی این اقوام را با چالش مواجه می‌سازند. و به قول آقای محمدرضا کریمی «معلوم است که سومریان و اکدی‌ان و اندیشه نزدیکی ژنتیکی آنان با زبانهای ترکی و حتی ترک بودن کلی آنان سالیان درازی است که مباحث آتشی‌نی را سبب گشته است با این حال انکار کنندگان قرابت ژنتیکی و خویشاوندی زبانهای سومری، اکدی و ترکی. این پارالل‌های مشهور بین این زبانها در برابر این همه مشابهات موجود زبانی خود را می‌بازند».^(۴) رفیق اوزده‌ک نیز بر این باور است که: «پافشاری بعضی از مورخین بر ترک بودن سومرها، نزدیکی زبان نوشتاری سومری را با زبان نوشتاری ترکی و نیز وجود کلمات سومری در گنجینه لغات ترکی باستان را می‌رساند».^(۵) از طرف دیگر تمامی این زمینه‌ها موجب شده تا گروهی از اندیشمندان و محققان با مشاهده شباهت فراوان زبانهای ترکی و سومری آنها را از یک ریشه محسوب دارند و یا لاقلاً دم از خویشاوندی اقوام ترک و سومر بزنند. چنانکه پروفیسور نظامی خودیف با اشاره به مسئله قرابت قومی - زبانی (Ethnolinguistic) اقوام سومر و ترک می‌نویسد که به گمان محققان در تشکیل تمدن سومر قوم ترک با واسطه یا بی‌واسطه سهیم بودند. به عقیده وی تحقیقات اخیر راه را برای ادعای قرابت زبانی سومر و ترک هموار ساخته است.^(۶) و به قول توفیق حاجیف، در هر حال تمامی این اسناد لاقلاً تصدیق می‌کنند که همزمان با سومرها و در همسایگی نزدیک آنها (سرزمین ماد در سرحدات اراضی سومرها قرار داشت) اقوام ترک زبانی می‌زیستند که با

۱ - ایران باستان، ج ۱، ص ۱۲

۲ - ایران قدیم، پیرنیا، ص ۲۱

۳ - تاریخ فکر، آدمیت، ص ۱۱

۴ - مقدمه‌ای بر تاریخ تحولات زبان ترکی آذری، ص ۱۱

۵ - نورکون قیزیل کتابی، ج ۱، ص ۶۰

۶ - آذربایجان ادبی دلی تاریخ، خودیف، ص ۱۸

آنها روابط اقتصادی - اجتماعی داشتند.^(۱) ما هرچند وجود چند لغت مشترک را برای صدور حکم نجاتی قرابت زبانهای ترکی و سومری کافی نمی دانیم ولی از آنجا که هر دوی این زبانها پیوندی می باشند نیک می دانیم که زبان پیوندی سومری اگر خویشاوند زبان پیوندی ترکی نیز نباشد به هیچ وجه خویشاوند سایر زبانهای منطقه از قبیل زبانهای هند و اروپایی و سامی که همگی غیر پیوندی می باشند نخواهد بود به خصوص اینکه بررسی مراحل شکل گیری تمدن سومر و خاستگاه اصلی آنان ما را در پذیرفتن قرابت زبانی اقوام سومر و ترک یاری می رساند.

تمدن ایلام

قرنها و بلکه هزاره ها قبل از ورود آریاییان به ایران تقریباً همزمان با تمدن سومری در بین النهرین در سرزمین ایران کنونی تمدن درخشان ایلام به وجود آمد. اهمیت این تمدن در شناخت تاریخ ایران باستان به حدی است که نویسندگان تاریخ عظیم کمبریج گفته اند: «تاریخ ایران قبل از مهاجرت مادها و پارسها در حدود هزاره نخست قبل از میلاد، تقریباً به تاریخ ایلام محدود می شود».^(۲) اقوام ایلامی به عنوان پایه گذاران تمدن در سرزمین ایران در مدت هفت هزار سال از مرحله سفال، سفال رنگی، سرامیک، مفرغ و آهن گذشته و یک دولت سراسری با تمدن درخشان در ۲۲۵۰ قبل از میلاد به وجود آوردند.^(۳) به شهادت اکثر مورخان و محققان تمامی تمدنهای ایران باستان از تمدن ایلام تأثیر پذیرفته بودند چنانکه دکتر صدر می نویسد: «همه اقوام بعدی در سرزمین ایران مقلدان «شایست» یا «ناشایست» ایلامی بودند. سلطنت ایلامی پس از ۲۲۱۰^(۴) سال در ۶۴۰ ق.م. منقرض شد

۱ - آذربایجان ادبی دلی تاریخی، خودیف، ص ۱۹

2 - The Cambridge Ancient History. Volum 1, Part 2, page 644

۳ - کثرت قومی و هویت ملی ایرانیان، صدر، ص ۲۶

۴ - می دانیم که تمدن ایلام از هزاره پنجم پیش از میلاد و حتی قبل از آن همواره در فراز و نشیب اقتدار و ضعف قرار داشته، اما اگر تأسیس دولت شهر شوش را مربوط به ۲۸۵۰ ق.م. و زوال تمدن ایلام را مربوط به ۶۴۰ ق.م. بدانیم مدت سلطنت ایلامیها ۲۲۱۰ سال می شود. گفتنی است تاریخی که دکتر صدر بعنوان اوج شکوه تمدن ایلام ذکر کرده یعنی سال ۲۲۵۰ ق.م. مقطعی خاص از تمدن ایلامیها را در بر می گیرد و نباید با سایر تاریخهای ذکر شده در مطلب فوق مقابله

ولی تمدن و فرهنگ آن تا انقراض سلسله هخامنشی (۳۳۰ ق.م.) پایدار ماند. از زبان آنها تا قرن چهارم هجری هم توسط جغرافی‌نویسان مسلمان سخن رفته است.^(۱) با این حال اطلاعات ما در مورد تمدن ایلامی بدان حدی نیست که شایسته یک چنین تمدنی باشد و می‌توان گفت دلیل اصلی آن تلاشهای نویسندگان و مورخین شوونیست دوره پهلوی است که سعی در جعل تاریخ ایران و انتساب مطلق آن به آریاییها داشتند. چنانکه دکتر صدر در ادامه مطالبش می‌نویسد: «به علت آنکه زبان ایلامی‌ها و سایر تمدنهای فوق‌الذکر همگی التصافی بود و نه تحلیلی (آریایی) در دوران ۵۳ ساله پهلوی این تمدنها به عمد به فراموشی سپرده شدند و تاریخ ایران از میانه آن یعنی هخامنشی‌ها و حداکثر از مادها مورد توجه مورخین داخلی (جز پیرنیا: تاریخ ایران باستان) و برخی از مورخین خارجی (چون بطروشفسکی و دیاکونوف) قرار گرفت».^(۲) و دکتر شه‌میرزادی نیز می‌نویسد: «بقایای فرهنگ آریامهری در ادامه همان سیاست هنوز هم با مطرح شدن تمدن درخشان ایلامی به شدت می‌ستیزد».^(۳) امروزه می‌دانیم که سرزمین ایلام از هزاره هشتم پیش از میلاد مسکون شده و از نیمه اول هزاره سوم پیش از میلاد وارد عصر تاریخی گردیده^(۴) و قدمت دولت شهر شوش، پایتخت آنها به سال ۲۸۰۰ ق.م. می‌رسد^(۵) و سرزمین خوزستان، لرستان، پشتکوه و کوههای بختیاری^(۶) و بنا به نوشته اومستد کوههای زاگرس موطن اصلی آنها بوده است.^(۷) از مظاهر تمدن ایلامی می‌توان به «ساختار مثلث همزیست» ایل و ده و شهر و نیز تأسیس دولت شهرهای متعدد و دولت سراسری، کشف خط ایلامی مقدم، سرامیک، زراعت پیشرفته، حقوق مدنی و برابری زن و مرد و... اشاره نمود.^(۸) مهمترین شهرهای این سرزمین شوش، ماداکتو، خایلدالو (شاید خرم‌آباد کنونی در روی خرابه‌های آن بنا شده باشد) و اهواز است.^(۹) دیگر از ویژگیهای تمدن ایلام همان طوری که گفتیم اختراع خط میخی ایلامی بود که دارای سیصد علامت بود و از جهاتی با خط سومریها

شود چون در درک مطلب مشکل ایجاد خواهد شد. (مؤلف).

۱ - کثرت قومی و هویت ملی ایرانیان، صدر، ص ۲۷ ۲ - کثرت قومی و هویت ملی ایرانیان، صدر، ص ۲۸

۳ - ایلام نخستین دولت فدرال جهان، شه‌میرزادی، مجله نشر دانش، سال سیزدهم، شماره چهارم، صص ۴۱ - ۳۷

۴ - تاریخ ایران باستان، سمت، ص ۱۲۷ ۵ - کثرت قومی و هویت ملی ایرانیان، صدر، ص ۲۶

۶ - تاریخ اجتماعی ایران، ج ۱، ص ۱۲۸ ۷ - تاریخ ایران باستان، سمت، ص ۱۲۷

۸ - کثرت قومی و هویت ملی ایرانیان، صدر، ص ۲۶ ۹ - تاریخ اجتماعی ایران، ج ۱، ص ۱۲۸

شباهت داشت ولی این شباهت به حدی نبود که بتوان نام تقلید محض بر آن نهاد در تاریخ کمبریج آمده است: «چشمگیرترین دستاورد ایلامی‌های باستان، تحول و گسترش خط مخصوص آنها بود».^(۱) پیش از پرداختن به خاستگاه و زبان تمدن ایلام لازم می‌دانم اشاره کنم که بنا به نوشته برخی از منابع موجود گویا خود اهالی ایلام کشور خود را هلتمتو (Haltantu) یا هلتمتی به معنی سرزمین مقدس یا سرزمین خدایان می‌نامیدند که مرکب از هل به معنی سرزمین و تمتمی به معنی مقدس یا خدایان بود. البته بنده در صحت چنین ادعایی تردید دارم هرچند دلیل کافی بر رد آن نیز در دست نیست. به هر حال سومری‌های دشت‌نشین ناحیه بین‌النهرین آن کشور را ایلام یعنی کشور کوهستانی و اهالی آن را ایلامی یعنی ساکنان مناطق کوهستانی خطاب می‌کردند. شاید این نامگذاری از آنجا ناشی می‌شد که سرزمین ایلام علاوه بر خوزستان شامل قسمتهای کوهستانی شمال این سرزمین یعنی لرستان و پشتکوه و کوههای بختیاری نیز می‌شد. به هر حال بعدها اکدی‌ها این نامگذاری را از سومریها اخذ و از طریق تمدن بابل به تورات رسید که به صورت «عیلام» به اعراب منتقل شد.

خاستگاه و زبان اقوام ایلامی

پیش از این پاره‌ای از مورخان منشأ ایلامی‌ها را از مصر یا حبشه می‌دانستند شاید علت اصلی این تفکر از آنجا نشأت می‌گیرد که تورات ایلامی‌ها را جزء پسران سام قلمداد کرده و از اینجا معلوم است که در تشخیص نژادها نظر تورات به قرابت زبانها نسبت به یکدیگر نبوده بلکه نظر سیاسی را در این امر دخالت داده است.^(۲) بعضی از دانشمندان اشیاء به دست آمده از ایلام را شبیه اشیاء به جا مانده از تمدن مصر دانسته‌اند ولی نظر اکثر دانشمندان از جمله کینگ بر این است که: «شباهت این ظروف سفالی به ظروف سفالین مصری سطحی است و ساخت و شیوه آنها شبیه‌تر به ظروف و اشیایی است که در ماوراء دریای خزر استرآباد و دره گز یافته‌اند. از اینجا و قرائن دیگر گمان می‌کنند که تمدن ایلامی در جاهای خیلی دوردست انتشار یافته بود، بین ماوراء دریای خزر، ایلامی‌ها و سومری‌ها ارتباطی وجود داشت و شاید این مردمان از شمال آمده

1 - The Cambridge Ancient History, Volum 1, Part 2, page 675

بودند.^(۱) با این ترتیب ملاحظه می‌شود که مطالب نقل شده در مورد مسکن اولیه ایلامی‌ها عین سومریها می‌باشد. در واقع راز تشابهات قومی-زبانی (ethnolinguistic) این دو گروه نیز از اینجا ناشی می‌شود و از همین جاست که محققان آنها را از یک ریشه دانسته‌اند.^(۲) مورخان و محققان یکصدا از شباهتهای تمدنهای سومر و ایلام سخن رانده‌اند که ما به پاره‌ای از آنها اشاره نموده‌ایم و محض اطلاع بیشتر خوانندگان عزیز بادآور می‌شویم که در تاریخ کمبریج هم بر تأثیر روح سومری در فرهنگ و تمدن ایلامی‌ها اشاره شده و حتی خط ایلامی‌ها را نخست تقلیدی از خط میخی سومریها دانسته‌اند ولی در ادامه برای اینکه از شدت و حدت کلام بکاهند تفاوت علائم این دو زبان را مطرح نموده و نوشته‌اند: «... ولی این علائم کاملاً متفاوت هستند بطوری که هیچ شکی نیست زبانی که آنها پدید آوردند و نشانه‌هایی که در هر دو زمینه ویژگیهای مضمونی و سبکی به چشم می‌خورد در سومر یافت نمی‌شود».^(۳) البته این اختلاف در مورد اختراع خط مخصوص به خود کاملاً طبیعی است و نمی‌تواند منکر قرابت‌های قومی-زبانی (Ethnolinguistic) بین این اقوام گردد. امروزه اکثر محققان از جمله «دیولافوا» و «دمورگان» بر این باورند که ایلامی‌ها هم مانند سومریها از نواحی شمال به این سرزمین آمده‌اند و زبانشان التصاقی بوده است.^(۴) چنانکه دکتر زهتابی هم با اشاره به تحقیقات و کاوشهای باستان‌شناسان می‌نویسد: «دانشمندان بر اساس کشفیات علمی به دست آمده با قاطعیت نشان داده‌اند که سومرها و ایلامی‌ها از آسیای میانه به بین‌النهرین و خوزستان آمده‌اند».^(۵) دکتر صدر نیز می‌نویسد: «مهاجرت اقوام ایلامی به ناحیه خوزستان از ناحیه‌ای واقع در ترکمنستان یا از غار «آزبِق» واقع در آذربایجان شمالی صورت گرفته است».^(۶) با این حساب کاملاً روشن می‌شود که خاستگاه ایلامی‌ها هم درست بمانند سومریها سرزمین آسیای میانه (ترکستان) و حوالی دریای خزر (آذربایجان شمالی) می‌باشد. و اختلافات بسیار جزئی که در اقوال محققان مشاهده می‌شود احتمالاً ناشی از اسکان موقت آنها در یکی از این سرزمینها یا اسکان گروههایی از آنها در اراضی مذکور یا مبادلات فرهنگی و مدنی در مدت طولانی مهاجرت به سبک قدیمی بوده است. می‌دانیم که آسیای میانه و حوالی دریای خزر از

۱- ایران باستان، پیرنیا، ج ۱، ص ۱۳۳

۲- کثرت قومی و هویت ملی ایرانیان، صدر، ص ۲۶

3 - The Cambridge Ancient History, Volum 1, Part 2, page 89

۴- ر.ک. ایران تورکلرینین اسکی تاریخی، ج ۱، ص ۵۴

۵- همان، ص ۴۰

۶- کثرت قومی و هویت ملی ایرانیان، ص ۲۶

زمانهای بسیار دور مسکن ترکان بوده است و قدمت اسکان ترکان در آسیای میانه بنابه نوشته مورخان بیشتر است و شاید علت اصلی اختلاف در تعیین مسکن اولیه ترکها و اقوامی که با آنها ارتباط دارند همچون سومریها و ایلامیها ناشی از آن باشد که پاره‌ای از محققان حوالی دریای خزر را نیز همچون آسیای میانه از مراکز پیدایش اقوام ترک می‌دانند نه از مراکز اسکان بعدی آنان. به خصوص، اینکه یافته‌های باستان‌شناسی و تحقیقات زبان‌شناسی ارتباط اقوام سومر و ایلام را با ساکنان حوالی دریای خزر تأیید می‌کند به عنوان مثال ما از یافته‌های باستان‌شناسان در استراباد، عشق‌آباد و دره‌گزن نام برده‌ایم. به هر حال چه آنها را از ترکستان بدانیم و چه از آذربایجان شمالی زبانی که بدان تکلم می‌نموده‌اند، التصاقی (پیوندی) بوده است و می‌دانیم که امروزه اکثر دانشمندان زبانهای التصاقی را در گروهی قرار می‌دهند که از نظر ژئوپولیتیکی از کوههای آلتای در آسیای میانه تا کوههای اورال که در شرق آذربایجان و قفقاز کشیده شده‌اند، رواج دارند. همان طور که گفتیم زبان ایلامی‌ها التصاقی بود و این گفته را دانشمندان و مورخان و زبان‌شناسان مختلفی همچون دموورگان، دیولافوا، پیرنیا، دکتر صدر، پروفیسور زهتابی، پروفیسور خودیف، ژ. ژامپولسکی و... تأیید می‌کنند. در تاریخ کمبریج در حالیکه زبان ایلامی را التصاقی معرفی کرده‌اند بر غیرتصریفی بودن آن نیز تأکید نموده و نوشته‌اند: «[زبان] ایلامی‌ها، یک زبان پیوندی (غیرتصریفی) بوده و به هیچ یک از زبانهای شناخته شده مربوط نبود... این زبان همانطوری که از چنان مردمان محافظه‌کار و متعصب انتظار می‌رود، در طی قرون، خیلی کم تغییر یافت و کارایی آن در بیان مسائل و همخوانی آن با استعدادهای خلاق و فرهنگی اهالی متکلم به آن زبان زیاد بود.»^(۱) بنابراین تنها مسئله‌ای که با قطعیت نمی‌توان از آن سخن راند خویشاوندی زبانهای التصاقی ایلامی و ترکی است و می‌دانیم که این مسئله در مورد سایر اقوام التصاقی زبان هم صادق است. ام. دیاکونوف با اینکه قبول فرضیه اشتقاق زبان ترکی از ایلامی را نیازمند پژوهش و بررسیهای بیشتری می‌داند. اما در مورد ارتباط زبانهای سومری و ایلامی و ترکی می‌نویسد: «احتمال چنین ارتباطی - گرچه هنوز ثابت نشده - ولی قوی هست». وی در ادامه می‌نویسد: «زبان ایلامی ممکن است فی‌المثل با زبانهای ترکی و مغولی تا حدی خویشاوندی داشته باشد». و در حاشیه نیز درباره ارتباط دو زبان ترکی و ایلامی افزوده است که: «مشابهت زبان ایلامی با السنه ترکی و مغولی از لحاظ تیپولوژی (نوع شناسی) است. فی‌المثل در هر دو زبان جمع

با پسوند مستقلی بیان می‌شود... بعضی لغات متشابه نیز در زبان‌های ایلامی و ترکی یافت می‌شود...»^(۱) نویسنده کتاب «آذربایجان در سیر تاریخ ایران» با بیان اینکه «بعضی‌ها به وابستگی زبان ایلامی و نیز سومری به خانواده زبانهای ترکی باور دارند» نتیجه‌گیری می‌کند که در صورت اثبات این مسئله نظر طرفداران اصالت زبان ترکی در خاورمیانه و خاور نزدیک و از آن جمله در آذربایجان مبنای قابل اتکای استواری پیدا می‌کند گفتنی است که به نظر متخصصان بین زبانهای ایلامی و ترکی قرابت ژنتیکی وجود دارد. به عنوان مثال زامپولسکی وجود پارالل‌های معین لکسیک و جهات مشترک در زبانهای ایلامی و ترکی را مطرح ساخته و می‌گوید در زبان ایلامی واژه‌هایی چون اوکوز، مئشه و... با همان مفاهیم آشنای ترکی می‌گردد و دارای همان مفاهیمی هستند که امروزه در زبان ترکی آذری به کار می‌روند.^(۲) دانشمندان زیادی همچون ا. حرزفلد، ایلامی‌ها، کاسیها، لولوبی‌ها، قوتی‌ها و سومریها را در یک گروه قومی - زبانی (ethnolinguistic) قرار داده‌اند و در عین حال بسیاری از دانشمندان با تحقیق جداگانه در مورد اقوام یاد شده، بر قرابت این زبانها با زبان ترکی اذعان کرده‌اند.^(۳)

تمدن هیتی خطی = Hittite

به عقیده مورخان و نویسندگان نخستین قوم بزرگی که در آناتولی زندگی کرده قوم «هیتی» بوده است که در انجیل هم به این قوم اشاره شده است.^(۴) پیرنیا در این باره می‌نویسد: «تا سال ۱۸۴۰ م. اطلاعی از هیت‌ها نداشتیم. ولی اکنون معلوم شده که آنها در حدود ۱۷۰۰ سال قبل از میلاد در آسیای صغیر دولت مقتدری بر پا نموده بودند که این حکومت هزار سال دوام یافته و در نهایت در قرن هفتم قبل از میلاد به دست آشوریها منقرض شد.^(۵) در شناخت اقتدار امپراطوری هیت همین بس که آنها در اواسط قرن ۱۷ ق.م. حکومت مقتدر بابل را برانداخته و سرزمینهای آنها را تصاحب نمودند. پیشه اصلی اقوام هیت دامپروری، کشاورزی، باغداری بود و از مشخصات بارز کشاورزی آن وجود

۱ - تاریخ ماد، دیاکونوف، ص ۶۱

۲ - ر.ک. مقدمه‌ای بر تاریخ تحولات زبان ترکی آذری، ص ۱۳

۳ - آذربایجان ادبی دہلی، تاریخی، خودیغ، ص ۲۰ - ۴ - سرزمین و مردم ترکیه، اسپنسر، ص ۲۴

۵ - ایران باستان، پیرنیا، ج ۱، صص ۴۸ - ۴۹

تاکستانهای وسیع در این سرزمین بوده است. در کتاب «تاریخ جهان باستان» از هیتی‌ها به عنوان اقوامی که توانستند با تکامل کشاورزی و دامپروری وسیع در عصر مفرغ جامعه طبقاتی پدید آورند یاد شده است. در حالی که در مورد اکثریت مردم اروپا و آسیا و آفریقا تجزیه نظام طایفه‌ای و پیدایش طبقات اجتماعی تنها پس از شروع عصر آهن تحقق یافته است.^(۱) گفتنی است که محققان کشف آهن را نیز به آنها نسبت می‌دهند. می‌دانیم کشف آهن عصر جدید پرتحرکی را آغاز نهاد. ولی هیتی‌ها که با آن سلاح جنگی می‌ساختند راز صنعت آهن را تا مدت‌ها از دیگران پنهان داشتند.^(۲) از دیگر مشخصات تمدن هیتی می‌توان به قوانین مدنی و حقوقی آن اشاره نمود. گفتنی است قوانین مدون هیتی که بخش مهم آن به دست آمده به اعتدال و انصاف شناخته شده است. بنیاد «رعیت مملوک» در جامعه هیتی پانگرفت. آیین اجتماعی «وام و بدهکار» که دیگر بنیان ستمگرانه جهان قدیم بود، آنجا به وجود نیامد. این آیین بدوی خلاف عزت انسانی از مصر و سومر تا کرت و یونان به درجات جاری بود... به نوشته دکتر فریدون آدمیت: «آنجا نظام بردگی در کار بود ولی از بردگان حقوق مدنی به کلی سلب نمی‌گردید. بردگان افراد «نیمه حقوق» بودند یعنی شخصیت حقوقی ناقصی داشتند. همچنین قانون جزایی خطی [= هیتی] ماهیت انسانی و معتدل داشت نه کیفر سخت و تلافی جویانه، در مجموع نظامات مدنی خطی از معقول‌ترین قوانین اجتماعی تاریخ قدیم است.^(۳)

فرهنگ و زبان اقوام هیتی

فرهنگ امپراطوری هیتی بسیار متنوع بود کافی است گفته شود که مردمان آن به زبانهای مختلف (پروتوهیتی، هتونزی، لوئی و غیره) سخن می‌گفته‌اند و دو نوع خط به کار می‌برده‌اند. خط میخی که از سامی‌ها گرفته شده بود و خط هیروگلیف.^(۴) خزینه اسناد دیوانی شامل بیش از ده هزار لوح گلین در کتابخانه بزرگ سلطنتی هیتی (در بوغازکوی ترکیه که روزگاری پایتخت هیتی‌ها بود) به دست آمده است. متن قوانین، نامه‌های رسمی و عهدنامه‌های سیاسی از جمله مدارک زنده تاریخی می‌باشد. مکاتبات سیاسی با

۲ - تاریخ فکر، آدمیت، ص ۵۰

۱ - تاریخ جهان باستان، ج ۱، ص ۱۰۴

۴ - تاریخ جهان باستان، ج ۱، ص ۲۱۲

۳ - همان، صص ۵۲-۵۳

کشورهای دیگر مجموعاً به هشت زبان که رواج داشته، نوشته شده است.^(۱) قرائت متون هیتی از آن جهت که به خط میخی اکدی نوشته شده بود، به سهولت انجام می‌گرفت. ولی نظر به اینکه دانشمندان به زبانهای هیتی آشنا نبودند فهم این متون دشوار بود. مطالعه زبان هیتی طی نخستین جنگ جهانی به وسیله ب. هرورنی (چک) انجام یافت. در سال ۱۹۵۲ م. ژ. فردریش (آلمانی) نخستین فرهنگ لغات هیتی را منتشر ساخت. فهم هیروگلیف‌های هیتی تا حدودی دشوار بود. ولی کاوشهای قره‌تپه در (سیلسی)^(۲) که در حدود سال ۱۹۵۰ م. صورت گرفت. کتیبه‌های دوزبانی را که با حروف فینیقی و هیروگلیف هیتی در قرن ۸ م. نوشته شده بود، در دسترس دانشمندان قرار داد و بدین طریق مبنای زبان‌شناسی که برای این تحقیقات ضروری بود به دست آمد.^(۳) البته زبان و هویت اقوام هیتی یکی از جنجال‌برانگیزترین مسائل تاریخی است که نظرات مختلفی نیز در این مورد داده شده است. ادوارد شیرا زبان هیتی را یونانی دانسته و از اینجاست که نویسندگان دیگر آنها را هند و اروپایی، یونانی، و حتی آریایی محسوب داشته‌اند.^(۴) در حالی که این امر با واقعیات تاریخی تطبیق نمی‌کند همانطور که گفتیم مورخان اوج اقتدار و شکوفایی تمدن هیتی را مربوط به قرن ۱۷ ق.م. می‌دانند و اکثر آنها شکل‌گیری نخستین این تمدن را تا هزاره سوم پیش از میلاد عقب‌تر می‌برند.^(۵) در حالی که به نظر غالب محققان و مورخان مهاجرت اقوام آریایی به این مناطق در اوایل هزاره نخست پیش از میلاد صورت گرفته است با این حساب فرضیه آریایی بودن هیتی‌ها با چالش بزرگی مواجه می‌شود. حتی آقای پیرنیا که سعی در آریایی‌نژاد جلوه دادن اکثر اقوام باستانی نموده در این مورد چنین جرأتی به خود نداده است و حتی آنهایی که هیئت حاکمه امپراطوری هیت را از اقوام هند و اروپایی می‌دانند بر التصاقی (پیوندی) بودن زبان توده مردم در این امپراطوری اذعان نموده‌اند. مخصوصاً از آنجا که نام خدایان اهالی التصاقی زبان این سرزمین در کتیبه‌های آنها آمده است. اندیشه التصاقی زبان بودن آنها قوت می‌گیرد.^(۶) در کتاب «تاریخ جهان باستان» هم با اشاره به وجود اقوام مختلف در امپراطوری هیت، ظهور عنصر هند و

۲ - Cilicie احتمالاً منظور شهر سلماس می‌باشد (مؤلف).

۱ - تاریخ فکر، آدمیت، ص ۵۰

۳ - تاریخ جهان باستان، ج ۱، ص ۱۱۴

۲ - تاریخ فکر، آدمیت، ص ۵۱ - Webster's Dictionary, Hittite

۶ - کثرت قومی و هویت ملی ایرانیان، صدر، ص ۳۰

۵ - تاریخ جهان باستان، ج ۱، ص ۲۰۵

اروپایی را به دوره‌های بعد نسبت داده‌اند: «مردم این ناحیه از اقوام مختلف بودند. در هزاره سوم قبل از میلاد قبایل هاتی (Hatti) در آن می‌زیستند که نام خود را نیز بدان کشور دادند. زبانی که این اقوام با آن سخن می‌گفتند (ما آن را پروتوهیتی Protohity می‌نامیم) به زبانهای اهالی ماورای قفقاز نزدیک بود و نیز فرهنگ مادی هاتی‌ها و قبایل باستانی ماورای قفقاز از بسیاری جهات به یکدیگر مشابهت داشتند».^(۱) همانطوری که مشاهده می‌شود به هر حال اسناد تاریخی زبان اقوام هیتی را در گروه زبانهای اورال - آلتایی قرار می‌دهند و بنابه نوشته اکثر محققان هیتها هم مانند سومریها و ایلامی‌ها از آسیای میانه و از طریق آذربایجان به نواحی شرقی آسیای صغیر مهاجرت کرده‌اند و با این ترتیب اندیشه یونانی بودن و یا آریایی بودن آنها زیر سؤال می‌رود.^(۲) پروفیسور زهتابی با اشاره به نظرات دانشمندان و محققان مختلف زبان آنها را التصاقی و ترکی معرفی کرده، می‌نویسد: «هیت‌ها هم مانند سومرها و ایلامها ترک‌زبان بوده و سکنه اولیه آناتولی امروزی را تشکیل داده‌اند. گفتمنی است که ساکنان نخستین آناتولی یونانیها و یا اقوام هند و اروپایی نبودند بلکه اجداد ترکان بوده‌اند و اولین دولت و تمدن این سرزمین را آنها پدید آورده‌اند. این حکومت بعد از هزار سال پایداری در نهایت توسط حکومت آشور از بین رفت».^(۳) در نهایت بد نیست به این مسئله اشاره کنیم که بنابه نوشته برخی از نویسندگان از جمله اسپنسر، ترکهای امروزی دوست دارند گذشته خود را منتسب به هیتیان بدانند برای اینکه نشان دهند تاریخ بدون انقطاع و پیوسته ترک در سرزمین آناتولی وجود داشته است^(۴) که البته همانطور که نشان دادیم شواهد تاریخی بیشتر در تأیید این ادعا هستند.

نگاهی به ادبیات قوم هیتی

در مورد ادبیات هیتی اطلاع ناچیزی در دست است. هیتی‌ها معمولاً بر روی لوحه‌های چوبی می‌نوشتند از این رو قسمت عظیمی از کتابخانه هاتوسا از بین رفته است. در میان آثاری که باقی مانده است متون تاریخی و داستانهایی که از اساطیر الهام گرفته، وجود دارد. بعضی از دانشمندان معتقدند که این داستانها ترجمه حماسه‌های خوریت است. بنابه نوشته دکتر فریدون آدمیت: «خطیان [هیتیان] با گسترش روابط با اکد و آشور و تحت تأثیر

۲ - ایران تورکلرینین اسکی تاریخی، ج ۱، ص ۸۰

۱ - تاریخ جهان باستان، ج ۱، ص ۲۰۵

۴ - سرزمین و مردم ترکیه، اسپنسر، ص ۴۶

۳ - همان، ص ۸۸

آن تمدن، آثار ادبی سومری - اکدی را اقتباس کردند. رزمنامه‌ها، بخشی از حماسه قیل قمیش، شرح حال سارگون و پسرش شهریاران آکاد، نوشته‌هایی درباره علم هیئت و ستاره‌شناسی که با دانش و عقاید بابلی مشابهت دارند. از متون مهم آن کتابخانه سلطنتی در بغازکوی] به شمار می‌روند.^(۱) سرگذشت کوماریبی (Koumarbi) یکی از آثار ادبی هیتیان است. بر اساس این افسانه کوماریبی شاه خدایان بود ولی چون دیگران می‌خواستند از او سلب قدرت کنند بر آن شد که یار و همکاری برای خود بیافریند که بتواند بر او متکی شود. از آنجا که یک پهلوان باید مادری زورمند داشته باشد. کوماریبی با صخره‌ای ازدواج کرد که برای او پسری آورد به نام اولی کومی (Oullicoumi) پدر، او را در یک غار دریایی پنهان کرد. او در آنجا دور از ادراک همگان بزرگ شد ولی خدایان به زودی به وجود اولی کومی پی بردند و در صدد فریب وی برآمدند. ایشتار، که خود را هفت قلم آراسته بود. در کناره صخره‌ای عظیم به نغمه‌سرایی پرداخت اما بیهوده بود. زیرا اولی کومی نه چشم داشت و نه گوش، و ایشتار از سرنومیدی زیور خویش بر زمین فرو انداخت برخی از دانشمندان معتقدند که افسانه کوماریبی اثر عظیمی بر اساطیر یونان و به خصوص بر افسانه کرنوس پدر زئوس به جای نهاده است.^(۲)

تمدن و سرزمین اقوام هوری (میتانی)

ظاهراً میتانیان که در آثار هرودوت و دیگر مؤلفان باستانی ذکری از ایشان رفته همان هوریان (میتانی‌ها) بوده‌اند. به نوشته دکتر زهتابی هوریان از جمله قبایلی بودند که در هزاره‌های چهارم و سوم قبل از میلاد در نواحی کوهستانی آذربایجان غربی امروزی و مناطق شمالی کوه‌های زاگرس زندگی می‌کردند. تحقیقات اخیر نشان می‌دهد که اقوام هوری در نیمه دوم هزاره چهارم قبل از میلاد به عنوان ساکنان اولیه آذربایجان غربی و به عبارت دقیق‌تر در غرب و جنوب غربی دریاچه ارومیه، گردنه قوشچی، سلماس، خوی و سرزمینهای مابین دریاچه ارومیه و دریاچه وان زندگی می‌کرده‌اند. البته در قرنهای بعدی بخش شمالی بین‌النهرین و قسمت جنوبی فلات ارمنستان و حصه‌ای از سوریه و سرزمینهای واقع در مشرق دجله نیز از سرزمینهای آنها بوده است.^(۳) به هر حال آنچه از

۲ - تاریخ جهان باستان، ج ۱، ص ۴۴۴

۱ - تاریخ فکر، آدمیت، ص ۵۱

۳ - تاریخ ماد، دیاکونوت، ص ۱۲۲

نوشته‌های تاریخی برمی‌آید این است که از هزاره چهارم پیش از میلاد به بعد گستره سرزمینهای اقوام هوری افزوده شده است و بنابه نوشته ا.م. دیاکونوف در اوایل هزاره نخست میلادی در قسمت‌های شمالی سرزمین ماد میان رود ارس و دریاچه اورمیه و همچنین در کرانه غربی آن دریاچه اقوام هوری و اورارتویی بیشتر از اقوام مادی بوده‌اند. وی در ادامه می‌نویسد: «بخشی از هوریان محتملاً از زمان قدیم در ناحیه دریاچه اورمیه می‌زیستند و بخشی نیز شاید هنگام استعمار آنجا از طرف اورارتو در پایان قرن هشتم ق.م. به آن نقاط کوچانده شده‌اند. زیرا که اهالی پادشاهی اورارتو تنها از اورارتویان مرکب نبوده بلکه لااقل از چهار عنصر قومی تشکیل می‌شده است. بدین قرار اورارتویان و هوریان که با ایشان قرابت داشتند و ایبری و گرجیان و ارمنان (ارمنیان)»^(۱) از این نوشته برمی‌آید که هرچند دیاکونوف ادعا می‌کند هوریان در اوایل هزاره نخست میلادی اکثریت را در آذربایجان به دست آوردند در عین حال اقوامی از آنها از زمانهای قدیم «احتمالاً از هزاره‌های چهارم و سوم پیش از میلاد در این سرزمین ساکن بوده‌اند» و این امر تناقضی با گفته آقای زهتابی ندارد و در سایر منابع هم به تشکیل دولتهای کوچک متعدد در سده‌های پیش از تشکیل دولت فراگیر اقوام هوری (میتانی) اشاره شده است. شاید مهمترین مشخصه تمدن هوری یا میتانی استفاده از اسب بین این اقوام بسیار متداول بود و آن را به عرابه می‌بستند. حتی محتمل است که میتانی مرکز اسب‌پروری بوده است. زیرا رسالاتی در این فن از زبان هوری در سرزمین پادشاهی هیتیان و همچنین آشوری ترجمه شده بوده است.^(۲)

زبان اقوام هوری (میتانی)

قدیمترین نوشته هوریانی متعلق به تیشاری پادشاه اورکیش و ناوار می‌باشد. گفتنی است که در هزاره سوم پیش از میلاد جزء اراضی هوریان بوده و بعدها مردم آن خطه اکدی شدند.^(۳) البته باید گفت مدارک کم و بیش موثقی که درباره زبان اقوام هوری در دست می‌باشد، مربوط به خود این اقوام است.^(۴) و برخلاف ادعای پاره‌ای از نویسندگان کرد که

۱ - تاریخ ماد، دیاکونوف، ص ۲۱۱

۲ - تاریخ ماد، دیاکونوف، ص ۱۲۲

۳ - همان، ص ۱۲۵

۴ - همان، ص ۱۳۳

هوریان را آریایی و حتی از نیاکان کردان دانسته‌اند^(۱) امروزه بسیاری از محققان از جمله ا.م. دیاکونوف این اقوام را همچون ایلامیان و اقوام شمال قفقاز از عناصر غیرایرانی (غیرآریایی) می‌دانند.^(۲) دیاکونوف بارها به خویشاوندی نزدیک زبان هوری با زبانهای اورارتویی و ایلامی اشاره کرده^(۳) و درجایی از کتابش می‌نویسد: «در زبان ایلامی شیوه ویژه ساختن اجزای متشکله کلمه همانا روش الحاقی یا «آگلوتیناتیو» [پیوندی] است. یعنی متصل کردن عناصر مجزایی که هر یک از آنها وظیفه خاصی را ایفا می‌کنند. این اصل خاص زبانهای آلتایی (ترکی و مغولی) و تونگوس و منچوری و فنلاندی و اویغوری و ژاپنی و بسیاری از السنه دیگر می‌باشد و به زبانهای قفقازی و دراویدی هندوستان و زبانهای باستانی شرقی از قبیل هوریان و اورارتویی و سومری نیز بسط می‌یابد».^(۴) و پروفیسور زهتابی هم در بیانی مشابه می‌نویسد: «زبان هوریان هم التصاقی بوده و از این لحاظ با هیت‌ها و اورارتوها و قوتی - لولوبی‌ها شباهت داشتند. قاعده‌های شناخته شده صرف زبان هوریان تقریباً عین زبانهای ترکی امروزی از جمله ترکی آذری می‌باشد».^(۵)

تمدن اورارتو

برای نخستین بار در کتیبه‌های سالمان سار اول (Salmonsor)، پادشاه آشور در حدود قرن سیزدهم قبل از میلاد، از قبایل اورارتو یاد شده است.^(۶) امروزه می‌دانیم قبایل اورارتی در منتهی‌الیه شرقی آسیای صغیر، در ناحیه دریاچه شور «وان» زندگی می‌کرده‌اند. دکتر محمد امین ریاحی در مورد سرزمین این اقوام می‌نویسد: «کشور قدیم اورارتو (Ourartou) که در زبان عبری آرات نامیده شده، در حدود سالهای ۱۲۷۰ تا ۵۷۰ پیش از میلاد در غرب مرزهای ایران در اطراف دریاچه وان، در شمال کشور آشور تا کرانه‌های دریای سیاه جای داشت و پایتخت آن در حوالی وان بود».^(۷) البته دولت اورارتو در دوران اقتدار خود بسیاری از شهرهای امروزی ایران همچون ماکو، خوی، سلماس، نخجوان و

۱ - پیرامون ادب و زبان کردی باستان، صفی‌زاده، ص ۷

۲ - همان، ص ۹۹

۳ - تاریخ ماد، دیاکونوف، ص ۵۴

۴ - ایران تورکلرینین اسکی تاریخی، ص ۹۶

۵ - همان، ص ۶۱

۶ - تاریخ خوی، ریاحی، ص ۲۸

۷ - تاریخ جهان باستان، ج ۱، ص ۲۴۲

نواحی غربی دریاچه اورمیه را در تصرف خود داشت. وحدت اورارتو به وسیله شاردوری اول (Shardouris) پادشاه توروش پا که برای نخستین بار نام «پادشاه توده‌های بسیار» بر خود نهاد و از تمام شاهان خراج گرفت، بنیان نهاده شد. پسر کوچک او منووا (Menoua) که صد و یک کتیبه به خط میخی از او به دست آمده است، این وحدت را کمال و استحکام بخشید پادشاهان اورارتو رفته رفته سرزمین خود را به سوی شرق و جنوب گسترش دادند اورارتوها همچنین به ماورای قفقاز، مناطق علیای رود کورا (Koura)^(۱) و ارس نفوذ کردند.^(۲) بنا به نوشته دکتر محمد امین ریاحی: «در آن روزگار دو قوم ماد و ماننا در آذربایجان استقرار داشتند و دولت اورارتو در غرب و دولت آشور از جنوب غربی حملاتی به این سرزمین می‌کردند».^(۳) پروفیسور زهتابی هم به همزمانی حکومت‌های اورارتو و ماننا اشاره کرده و در خصوص سرزمینهایی که به دست اورارتوها افتاده، می‌نویسد: [حکومت اورارتو] در دوران اقتدار خویش قسمت‌هایی از اراضی همسایه شرقی خود یعنی حکومت ماننا را تصرف کرده بود. از جمله سرزمینهای کنونی سلماس، خوی، ماکو، نواحی غرب قره‌داغ، منطقه گونئی^(۴)، قره ضیاءالدین و ائواوغلو^(۵) و سراب را به صورت موقتی اشغال نموده و از میان آنها مناطق غرب قره‌داغ، سلماس، ماکو، قره ضیاءالدین (خوی)، ائواوغلی (خوی) و گونئی (خوی) را مدتها در اختیار خویش نگه داشت».^(۶) همانطور که گفته شد دکتر محمد امین ریاحی نیز از لشکرکشی‌های اورارتوها به این نواحی سخن رانده و اکثر نواحی آذربایجان غربی کنونی را جزو قلمرو آنها دانسته است. در این باره چنین می‌نویسد: «از کتیبه‌های آشوریه‌ها برمی‌آید که از قرن نهم تا پایان قرن هشتم پیش از میلاد ناحیه خوی از قطور تا مرند سان‌گی بوتو (San-gi butu) نامیده می‌شد و جزو قلمرو دولت اورارتو بود».^(۷) در نزدیکیهای قره ضیاءالدین بر سر راه مرند - ماکو منطقه‌ای به نام بسطام وجود دارد که در سال ۱۹۱۰ م. سنگ‌نوشته‌ای در آن پیدا شد. با تحقیقات باستان‌شناسان معلوم گردید که این کتیبه به شاهان اورارتو مربوط بوده است و از سال ۱۹۶۹ تا ۱۹۷۱ میلادی یک هیئت علمی آلمان دست به عملیات اکتشافی در این منطقه زد که در نتیجه آن بقایای

۱ - از سرحدات آذربایجان است که در منابع ایرانی و اسلامی اکثراً ذکر شده است.

۲ - تاریخ جهان باستان، ج ۱، ص ۲۴۲

۳ - تاریخ خوی، ریاحی، ص ۲۹

۴ - در نزدیکی شهرستان خوی

۵ - هر دو از توابع شهرستان خوی

۶ - ایران نورکلرینین اسکی تاریخی، ص ۱۰۰

۷ - تاریخ خوی، ریاحی، ص ۲۷

دژ نظامی بسطام کشف گردید. گفتنی است که این دژ بر بالای کوهی که از یک طرف با پرتگاه عمیقی به رودخانه مربوط می‌شود ساخته شده و بیانگر مقصود نظامی بانیان آن است. البته نظایر این قلاع که به پادشاهان اورارتو نسبت داده می‌شود در جای جای سرزمین آذربایجان به چشم می‌خورد از آن جمله مؤلف کتاب «قلعه‌های تاریخی آذربایجان» به قلعه سفندل در ۳۸ کیلومتری غرب شهرستان اهر اشاره نموده و آن را از بقایای قلعه اورارتی می‌داند. از طرفی هیئت باستان‌شناسان آلمانی که در سال ۱۹۶۷ م. این منطقه را مورد بررسی قرار داده است، خبر از شناسایی کتیبه اورارتوئی شاه (ساردور) دوم (۷۳۰ - ۷۵۰ ق.م.) در این کوه می‌دهد. وی در ادامه می‌نویسد: «قلعه مذکور در سکین دل (سفندل) از جمله بزرگترین استحکامات اورارتوئی در ایران است».^(۱) در پایان بد نیست اشاره کنیم که به نظر غالب زبان‌شناسان نام شهر «سردهری» در نزدیکی تبریز از نام ساردوری پادشاه اورارتو گرفته شده هر چند در ادامه سیاستهای شوونیستی و فرهنگ‌ستیزی پهلوی این شهر به «سردرود» تغییر نام داده است.

زبان و هویت اقوام اورارتو

هویت قومی اقوام اورارتو و به تبع آن زبان این اقوام همچون زبان و هویت سایر اقوام باستانی دستخوش خیالپردازی‌ها و تعصبات نویسندگان و مورخان واقع شده مخصوصاً مورخان ارمنی سعی کرده‌اند با قلب واقعیات این اقوام را ارمنی محسوب دارند. در حالیکه بنابه تحقیقات باستان‌شناسان و محققان ظهور عنصر ارمنی در این سرزمین به دوره‌های بعد از فروپاشی امپراطوری اورارتو مربوط می‌شود. نویسندگان «تاریخ جهان باستان» در این باره می‌نویسد: «پس از انهدام حکومت اورارتو زمانی چند قدرت به دست قبیله ارمنی‌ها افتاد و از این رو سراسر کشور، ارمنستان نام یافت. اختلاط بومیان اورارتو با قبایلی که بعداً به آنجا آمدند طی قرنهای بعد ملیت ارمنی را به وجود آورد و بدین طریق در قرن دوم ق.م. حکومت ارمنستان پا به عرصه نهاد».^(۲) دکتر محمدجواد مشکور نیز می‌نویسد که ارمنی‌های مهاجم ساکنان اورارتو را از بین برده و خودشان در این سرزمین ساکن شدند. گروهی از اهالی اورارتو که نمی‌خواستند خود را تسلیم ارمنی‌ها بکنند به

کوهها پناه بردند حتی بنا به روایات پاره‌ای از مورخان یونانی تا دوره هخامنشیان در قسمت کوچکی از ارمنستان به حیات ضعیف خود ادامه دادند. و بدین ترتیب ارمنی‌ها از قرن هفتم تا پنجم پیش از میلاد با استحاله اقوام اورارتو، آنها را در ملیت ارمنی وارد نمودند.^(۱) بنابراین کاملاً هویداست که بر خلاف تاریخ‌سازی مورخان ارمنی که دولت اورارتو را به خود نسبت می‌دهند ورود ارمنی‌ها به عرصه سیاسی این سرزمین و مطرح شدن آنها به عنوان یک ملت دارای ملیت مشخص بعد از فروپاشی امپراطوری اورارتو صورت گرفته است. همانطوری که قبلاً هم اشاره شد کتیبه‌های زیادی از شاهان اورارتو به دست آمده که پاره‌ای از آنها در سرزمین آذربایجان کنونی یافت شده‌اند. اورارتوها ابتدا خط هیروگلیف را به کار می‌بردند ولی بعدها خط میخی را از آشور و یا اکد فراگرفته و آن را ساده‌تر و تا حدودی تکمیل نمودند. به عنوان مثال ما به کشف کتیبه‌ای در حوالی قلعه سقندل اشاره نمودیم. گفتنی است که بنا به تحقیقات آقای ترابی طباطبایی کتیبه مذکور «فرمان سردوری (ساردور) پسر ارکیشتی پادشاه اوراتوئی را در ده سطر و با خط میخی و زبان اورارتی نشان می‌دهد».^(۲) البته قرائت متون اورارتویی از آن جهت که با خط میخی شناخته شده‌ای نوشته شده بود به سهولت انجام می‌گرفت ولی از آنجا که دانشمندان با زبان اورارتویی آشنا نبودند فهم متون دشوار بود. از نیمه قرن نوزدهم سایس (Sayce) دانشمند انگلیسی به خواندن و ترجمه تعداد زیادی از کتیبه‌های اورارتی اقدام نمود. پیشرفت قابل ملاحظه‌ای در زمینه مطالعه این زبان به وسیله ک. پادکانوف، م. نیکولسکی و نیز دانشمند شوروی به نام ژ. ملیکی شویلی به عمل آمد.^(۳) امروزه زبان‌شناسان اورارتویی را همراه با ایلامی، سومری، ماننایی و... در ردیف زبانهای التصاقی قرار می‌دهند.^(۴) پروفیسور زهتابی هم با استناد به گفته‌های «تمامی مورخین اروپایی» که اورارتوها را التصاقی زبان دانسته‌اند، می‌نویسد: «با توجه به این واقعیات تاریخی، می‌توان گفت که اجداد اورارتوها از آسیای میانه به [سرزمین جدیدشان] آمده‌اند».^(۵) مورخان حدس می‌زنند که زبان اورارتویی به زبان هوری‌ها که با آنها در یک سرزمین می‌زیسته و التصاقی زبان بوده‌اند، از لحاظ واژه‌ها و

۲ - قلعه‌های تاریخی آذربایجان، خاماچی، ص ۱۸۹

۱ - تاریخ مردم اورارتو، مشکور، ص ۴۴

۴ - کثرت قومی و هویت ملی ایرانیان، صدر، ص ۹

۳ - تاریخ جهان باستان، ج ۱، ص ۱۱۴

۵ - ایران تورکلرینین اسکی تاریخی، ص ۹۹

قواعد خیلی نزدیک بوده است. بنابه تحقیقات صورت گرفته اساساً این دو قوم در هزاره سوم پیش از میلاد به دو لهجه متفاوت از یک زبان واحد صحبت می‌کرده‌اند که بدون هیچ شک و شبهه‌ای این زبان واحد به زبان آسیای میانه آن روزگار و یا زبان سومر، ایلام و هیت بسیار نزدیک بوده است و به مرور زمان این دو لهجه به دو زبان مستقل تبدیل شده است.^(۱)

فرهنگ و تمدن کاسی‌ها

کاسی‌ها اقوامی کوهستانی بودند که در سرزمین لرستان کنونی زندگی می‌کردند. مورخان کاسی‌ها را از مهمترین قبایل کوهستانی زاگرس به شمار آورده‌اند که بیشتر از طریق دامداری و پرورش حیوانات اهلی به زندگی خود ادامه می‌دادند با این حال دیاکونوف می‌نویسد: «به احتمال قوی آنچه مفرغهای لرستانی نامیده می‌شود مربوط به قبایل کوهستانی کاسی می‌باشد».^(۲) دکتر گریشمن کاسی را قومی کوهستانی می‌داند که خاک بابل را تصرف کردند و به عنوان یک فاتح خارجی قریب ششصد سال در آن سرزمین فرمانروایی کردند و در نهایت هم انقراض آنها توسط قوای بابلی صورت نگرفت. بلکه ایلام نخستین دولتی بود که در هنگامی که کاسیان هنوز به شدت بابل را تحت اشغال داشتند نیرو گرفت و آخرین ضربت خود را وارد آورد به این ترتیب بنابه نوشته دکتر گریشمن «کشور بابل از تسلط کوهستانیان ایران نجات یافت و زیر یوغ ایرانیان ساکن دشت درآمد».^(۳) تأثیر فرهنگ کاسیان بر تمدنهای بعدی و حتی تمدنهایی که در دوره‌هایی از تاریخ با آنها همسایه بودند انکارناپذیر است. به طوری که مورخین از تأثیر کیش و آیین کاسیان در افکار مادیها سخن رانده‌اند.^(۴) گفتنی است که اقوام کاسی در ارتباط نزدیک با تمدن ایلام بودند و شاید به همین دلیل است که گروه کثیری از دانشمندان زبانهای ایلامی و کاسی را از یک گروه دانسته و بر التصاقی بودن هر دوی آنها تأکید کرده‌اند. دیاکونوف می‌نویسد کاسی‌ها از لحاظ قومیت و زبان به ایلامی‌ها نزدیک بودند.^(۵) و به زبانی شبیه به

۱ - ایران تورکلرینین اسکی تاریخی، ص ۱۰۸

۲ - تاریخ ماد، دیاکونوف، ص ۱۲۶

۳ - ر.ک. تاریخ اجتماعی ایران، ج ۱، صص ۱۲۷ - ۱۲۶

۴ - تاریخ ماد، دیاکونوف، ص ۹۱

۵ - همان، ص ۱۲۹

زبان ایلامی تکلم می‌نموده‌اند.^(۱) وی پس از این که بارها به قرابت زبانهای کاسی و ایلامی اشاره می‌کند در جایی از کتابش می‌نویسد: «حدود دو هزار سال قبل از میلاد کاسی‌ها در سرحدات ایلام و ماد زندگی می‌کردند و احتمالاً از لحاظ زبانی به ایلامی‌ها نزدیک بودند.^(۲) دانشمند دیگری به نام ژ. ملیکی شویلی (G.Melikichvili) زبان کاسی‌ها را خوبشاوند زبانهای ایلامی، قوتی و لولوبی دانسته و آنها را در یک گروه زبانی زاگرو-ایلامی قرار داده و قرابت این گروه زبانی را با زبانهای قفقازی نشان داده است. دکتر ارنست حرزفلد هم کاسی‌ها را با ایلامی‌ها، قوتی‌ها و لولوبی‌ها در یک گروه قومی-زبانی (Ethnolinguistic) قرار داده است.^(۳) بعدها با ورود قوم آریایی به سرزمین کاسی‌ها، بعضی از طوایف التصاقی زبان به مرور زبان خود را از دست داده و زبان هند و اروپایی اختیار نموده‌اند و شاید همین مسئله موجب شده تا برخی از مورخان کاسی‌ها را از قبایل هند و اروپایی و یا آریایی به حساب آورند. ولی پیرنیا در این مورد هم تردید کرده و نوشته است: «بعضی تصور کرده‌اند که این‌ها [کاسی‌ها] قومی از ملل آریایی بوده‌اند. ولی این عقیده حائز اکثریت نشده...»^(۴) به هر حال تحقیقات و اکتشافات باستان‌شناسان کاملاً مشخص نموده است که کاسی‌ها با ایلامی‌ها قرابت قومی-زبانی داشته و مانند آنها به زبان التصاقی حرف می‌زدند. پروفیسور زهتابی با رد نظریه‌هایی که ترکان همدان و سونقور و... را آریایی و «پروتولور» معرفی کرده‌اند ساکنان نواحی شمال و شمال شرق لرستان کنونی از قبیل ترکان همدان و سونقور و روستاهای اطراف آنها را از فرزندان کاسی‌ها می‌دانند که از زمان ایلامی‌ها و کاسی‌ها در تمام طول تاریخ همواره به زبان ترکی صحبت کرده‌اند و هنوز هم زبان خویش را حفظ کرده و به لهجه‌ای از ترکی آذری تکلم می‌نمایند.^(۵)

قوتی‌ها و لولوبی‌ها

قوتی‌ها و لولوبی‌ها را قدیمترین ساکنان سرزمین ماد دانسته‌اند^(۶) و عده‌ای هم آنها را از اقوام پروترک ساکن آراتتا پیش از تشکیل دولت ماد در آذربایجان کنونی دانسته‌اند.^(۷) با

۱ - تاریخ ماد، دباگونوف، ص ۱۲۰

۲ - همان، ص ۱۰۰

۳ - آذربایجان ادبی دلی تاریخی، خودیف، ص ۲۰

۴ - ایران باستان، پیرنیا، ج ۱، ص ۱۲۴

۵ - ایران تورکلر بتین اسکی تاریخی، ص ۹۳

۶ - تاریخ ماد، دباگونوف، ص ۱۰۲

۷ - آذربایجان ادبی، دلی، تاریخی، خودیف، ص ۲۰

این حال اطلاعات خیلی جزئی از زندگی و تمدن آنها در دست است که نشان می‌دهد این اقوام در شرق، جنوب و تا حدودی غرب دریاچه اورمیه امروزی و در سرزمین‌های کنونی همدان، قزوین، زنجان، میانه و شبستر ساکن بودند البته قوتی‌ها در نواحی شمال و شرق سرزمین لولوبی‌ها و جدا از آنها زندگی می‌کردند. ا.م. دیاکونوف بر این عقیده است که لولوبیان در نیمه دوم هزاره سوم قبل از میلاد صاحب دولت و حکومت بوده و مجامع صنفی تشکیل داده بودند.^(۱) و باید گفت که قوتی هم مانند لولوبی‌ها در اواسط هزاره سوم پیش از میلاد یعنی همزمان با آنها در نواحی شمالی و شرقی سرزمین آنها تمدن مقتدری را بنیان نهاده بودند: «ا.م. دیاکونوف در مورد قوتی‌ها و سرزمین آنها می‌نویسد: «تجزیه و تحلیل متون نشان می‌دهد که واژه کوتی [= قوتی] فقط در هزاره سوم و دوم قبل از میلاد معنی و مفهوم داشته است و به یک گروه قومی معینی اطلاق می‌شده که در مشرق و شمال و شمال غربی لولوبیان - و احتمالاً در آذربایجان ایران و کردستان - زندگی می‌کردند. در هزاره اول قبل از میلاد همه اورارتویان و مردم ماننا و ماد را کوتی = قوتی می‌نامیدند.^(۲) از مشخصات بارز تمدن قوتی‌ها شیوه حکومتی آنها بود که نسبتاً دموکراتیک و انتخابی بوده است. و رهبران آنها خود را شاه نمی‌نامیدند و مدت حکومت کوتاهی داشتند. بنابه نوشته ر. گریشمن در جامعه قوتی‌ها زنان حتی می‌توانستند به مقام فرماندهی لشکر برسند.^(۳) در حدود سال ۲۲۰۰ ق.م. اکد و سومر مورد هجوم قوتی‌ها قرار گرفت. گفتنی است که اهالی بین‌النهرین قوتی‌ها را «ازدهای کوهستان» می‌نامیدند. قوتی‌ها در این حملات اکد را با خاک یکسان کرده و شهرهای آن (مخصوصاً شهرهای شمالی) را ویران ساختند و خراج سنگینی بر اهالی تحمیل کردند.^(۴) و شاید به خاطر همین حملات است که سومرها، قوتی‌ها را تحقیر کرده و آنها را اقوامی بی‌نظم و قانون می‌دانستند. دکتر فریدون آدمیت می‌نویسد: «طوایف قوتی که به سرزمین سومر تاختند مردمانی بودند که به تعبیر سومری پایبند هیچ نظم و قانونی نبودند.»^(۵)

مسائل قومی - زبانی قوتی‌ها و لولوبی‌ها

پیش‌تر اشاره کردیم که دانشمندانی، همچون ژ. ملیکی شویلی و دکتر ارنست حرزفلد و

۱ - تاریخ ماد، دیاکونوف، ص ۱۰۱

۲ - همان، ص ۱۰۳

۳ - تاریخ جهان باستان، ج ۱، ص ۱۳۴

۴ - ر.ک. ایران تورکلرینین اسکی تاریخی، ص ۲۳۱

۵ - تاریخ فکر، آدمیت، صص ۱۸-۱۹

پروفسور یوسفوف بر قرابت زبانهای قوتی، لولوبی، ایلامی، کاسی تأکید کرده و حتی آنها را در یک گروه قومی - زبانی (Ethnolinguistic) قرار داده‌اند. (۱) ا.م. دیاکونوف می‌نویسد: «لولوبی‌ها از لحاظ قومی...، به احتمال قوی با ایلامی‌ها قرابت داشتند». (۲) وی در جایی دیگر از کتاب ارزشمند خود «تاریخ ماد» می‌نویسد: «ظاهر امر گواه است که زبان قوتی [= قوتی] مستقل و قائم به ذات بوده، چنانکه گفتیم شاید تا اندازه‌ای با زبانهای گروه ایلامی رایج در سراسر خطه زاگرس (ایلامیان، کاسیان، لولوبیان و شاید کاسپیان) قرابت داشتند». (۳) این که دیاکونوف زبان قوتی را مستقل و قائم به ذات معرفی کرده شاید بدین دلیل باشد که زبان قوتی‌ها صداهای ثقیل مخصوص به خود داشت و به همین خاطر از سایر زبانهای التصاقی متمایز گشته و لهجه‌ای مخصوص به حساب می‌آمد. (۴) پروفسور زهتابی هم با اشاره به نظرات سایر دانشمندان مبنی بر التصاقی بودن قوتی‌ها و لولوبی‌ها، و قرابت قومی - زبانی این اقوام با ایلامی‌ها و کاسی‌ها و مانناها، خصوصیات و روحیات ملی - اجتماعی لولوبیان و مخصوصاً قوتی‌ها را نشأت گرفته از عادات قدیمی اقوام و طوایف ترک آسیای میانه دانسته و می‌نویسد: «این واقعیت یک بار دیگر اثبات می‌کند که قوتی‌ها و لولوبی‌ها از آسیای میانه و از اهالی سرزمین اصلی ترکان بوده و نسب از سومری‌ها و یا ایلامی‌ها می‌بردند». (۵) بد نیست در پایان به مطالبی از دانشمند بزرگ دیاکونوف اشاره کنیم که با تأکید زبان اقوام قوتی و لولوبی را غیرهند و اروپایی دانسته و نوشته است: «زبان نواحی کنونی آذربایجان و کردستان ایران از قرن نهم تا قرن هفتم قبل از میلاد غیرایرانی بوده و ساکنان آن نقاط به زبانهای لولوبی و قوتی و مانند آن تکلم می‌کردند و فقط مشرق ماد یعنی ناحیه تهران کنونی و اصفهان را کاملاً زبان ایرانی فراگرفته بود». (۶) و این هم جوابی چندین باره به آنهایی که ادعا می‌کنند آذربایجان از ابتدا آریایی؟! و آذری زبان بود. (۷)

۱ - آذربایجان ادبی، دلی، تاریخی، خودیق، ص ۲۰ ۲ - تاریخ ماد، دیاکونوف، ص ۱۰۱

۳ - همان، ص ۱۰۴ ۴ - ایران تورکلرینین اسکی تاریخی، ص ۲۲۲

۵ - همان، صص ۲۳۱ و ۲۲۲ ۶ - تاریخ ماد، دیاکونوف، ص ۱۴۶

۷ - در اینجا آذری به مفهومی به کار رفته که آقای کسروی و طرفداران وی مطرح کرده و آن را لهجه‌ای از فارسی

سرزمین و تمدن اقوام ماننا

در شناخت اهمیت تمدن ماننا همین بس که اکثر محققان بر این باورند که تمدن ماد یعنی شناخته شده‌ترین تمدن باستانی ایران از آن منشأ گرفته و در واقع شالوده پادشاهی ماد و فرهنگ و تمدن آنها توسط اقوام ماننا شکل گرفته است. ا.م. دیاکونوف در این باره می‌نویسد: «مسلماً ماننای پیشین (آذربایجان ایران) مرکز اقتصادی و فرهنگی پادشاهی ماد بوده این ناحیه از دیگر نواحی از لحاظ اقتصادی پررونق‌تر بوده در آن ثروتمندترین کشتزارها و تاکستانها و بیشه‌ها وجود داشت».^(۱) وی در توضیح گفته‌های خود می‌نویسد: «اینکه می‌گوییم اراضی ماننای پیشین نه تنها از لحاظ اقتصادی بلکه از نظرگاه فرهنگی نیز مرکز پادشاهی ماد بوده با در نظر گرفتن پدیده‌هایی از قبیل برتری مسلم فنی و هنری پیشه‌وران ماننایی در برابر برادران شرقی ایشان می‌باشد و گنجینه زیویه خود گواه بر این مدعا می‌باشد».^(۲) به هر حال محققان بر این باورند که مرکز دولت ماننا در جلگه جتوبی دریاچه اورمیه در آذربایجان کنونی ایران بوده است.^(۳) و به قول پروفیسور خودیف «دولت ماننا قدیمترین دولتی است که بعد از دولت آراتا در سرزمین آذربایجان کنونی تشکیل یافته است».^(۴) بنا به نوشته ا.م. دیاکونوف در اوایل قرن ۸ ق.م. به غیر از ناحیه سان - گی بوتو (قطور - خوی - مرند) که در تسخیر دولت اورارتو بود و ما قبلاً در بحث از اقوام اورارتو از این مناطق یاد کردیم. باقی سرزمین آذربایجان کنونی ایران به طور مستقیم یا غیرمستقیم تحت حکومت «ایرانزو» پادشاه ماننا بود. ولی در مرزهای آن پادشاهی، متصرفات فرمانفرمایان نیمه مستقلی قرار داشتند که برای موجودیت ماننا خطرناک بودند. اینها عبارت بودند از پادشاهی «اوئیش دیش» (تقریباً در ناحیه مراغه کنونی) و «زیکرتو» (تقریباً در ناحیه میانه - اردبیل کنونی) و «آندیا» (در بخش سفلی دره قزل اوزن) و سرزمین «دیاکو» (به احتمال قوی در بخش علیای همان دره) البته همگی این حکومتها به طور رسمی «تابع ماننا» بودند هرچند در عمل تا حدودی از استقلال رأی برخوردار بودند.^(۵) به طوری که اشاره شد حتی دولت دیاکو در ابتدا تابع ماننا بوده است و از اسناد تاریخی هم برمی آید که در همان ایامی که مادها تحت رهبری دیاکو گام در راه اتحاد نهاده بودند،

۱ - تاریخ ماد، دیاکونوف، ص ۲۹۹

۲ - همان، ص ۵۷۱

۳ - همان، ص ۱۲۹

۴ - آذربایجان ادبی دلی تاریخی، خودیف، ص ۲۴

۵ - تاریخ ماد، دیاکونوف، ص ۱۹۴

حکومت ماننا قوی و نیرومند بوده است. چنانکه یکی از منابع آشوری دیاکورا حاکمی از جانب دولت ماننا می خواند و ا.م دیاکونوف در توضیح این مطلب می نویسد: بسیار محتمل است که در آغاز امر دیاکو به عمل سنجیده و بخردانه‌ای دست زده است و دولت ضعیف کوچک و جدید خود را تحت حمایت ماننا که در آن زمان قدرتی بسزا داشت قرار داده است ولی بعد کوشید کاملاً مستقل گردد.^(۱) ماننا از میان همسایگان خود به آشور تمایل بیشتری از خود نشان می داد و شاید به همین دلیل بوده است که در متون آشوری «سارگن دوم» بارها گفته شده است که «ماننا» تابع دولت آشور بود. و این خود علت مداخلات مکرر آشور در امور ماننا قلمداد شده، ولی این گفته با حقیقت مطابق نیست و آشوریان جز در موارد معدودی که وضع ماننا مساعد نبود، در دیگر احوال با دولت مزبور نه چون کشور تابع بلکه مانند متحد و همکار - گرچه متحد کوچکتر - رفتار می کردند. ظاهراً بار اول آشوریان به درخواست «ایرانزور» در سال ۷۱۹ ق.م. در امور داخلی ماننا مداخله کردند و این امر مقدمه مداخلات مخاطره‌آمیز بعدی آشور در امور داخلی این سرزمین گردید.^(۲) به عقیده ا.م. دیاکونوف هرچند سارگون در طی متون خویش از هر فرصتی استفاده کرده و اطاعت و فرمانبرداری ماننا را به میان می کشد ولی به خودی خود اوضاع و احوالی ایجاد شده بود که به تحکیم اساس دولت ماننا و به تحصیل استقلال کامل عملی آن دولت کمک می کرد. فی‌المثل در سال ۷۱۴ ق.م. اولوسونو دوبار به آشور خراج پرداخت ولی بعد از سال ۷۱۳ ق.م. مدتهای مدید از خراج و هدیه چیزی نمی شنویم و حتی ماننا جسارت را به حدی رسانده بود که به سرحدات اراضی آشور حمله می کرد.^(۳) و به قول پروفیسور زهتابی شاهان ماننا همیشه برای حفظ استقلال خود در برابر آشوری‌ها و اورارتویی‌ها سیاست خاصی را دنبال می کردند. گاه با یکی و گاه با دیگری متحد شده و در مواقع احساس ضعف تسلیم آنان شده و با پرداخت باج حاکمیت خود را حفظ می نمودند.^(۴) البته نباید فراموش کرد که پرداخت باج و خراج به این دولتها تنها در موارد معدودی صورت گرفته است و دولت ماننا از قرن ۸ ق.م. بارها با آشور و اورارتو به مبارزه برخاست و در واقع مرحله رونق و پیشرفت اتحادیه ماد مصادف با دوران مبارزه شدید ماننا علیه (اورارتو) بود. در اثر تفوق آشور بر اورارتو ماننا توانست قد علم کند و در ورای

۱ - تاریخ ماد، دیاکونوف، صص ۱۷۱ - ۱۶۸

۲ - همان، صص ۱۹۶ - ۱۹۵

۳ - همان، صص ۲۰۴

۴ - ایران تورک‌لرینین اسکی تاریخی، صص ۵۷۲

اقتدار خویش راه را برای ظهور تمدنهای ایرانی بعدی مخصوصاً تمدن ماد هموار سازد.

هویت و زبان اقوام ماننا

گفتیم که دولت ماننا بارها با آشور و اورارتو به مبارزه برخاست و در دوران اقتدار خویش از حیث قدرت با تمدنهای فوق برابری می‌کرد. با این حال این دولت به مراتب کمتر از دیگر دول بزرگ آن زمان شهرت یافته و شاید علت اصلی این گمنامی، در دسترس نبودن کتیبه یا سنگ نوشته‌هایی از شاهان ماننا بوده است. البته به طور غیرمستقیم از بعضی مدارک موجود چنین برمی‌آید که ماننائیان از خود خط و کتابتی داشتند که به ظن غالب از خط اورارتویی مأخوذ بوده و گمان می‌رود خط مزبور نوعی از خطوط میخی بوده است. در عین حال در نواحی اطراف دریاچه اورمیه هیروگلیف‌هایی نیز مشابه با هیروگلیف‌های اورارتویی متداول بوده است. به عنوان مثال بر روی دیسی نقره (۲) که در زیویه پیدا شد هیروگلیف‌های مزبور منقور است.^(۱) در بحث از سرزمین اقوام ماننا گفتیم که مرکز حکومت ماننا در جلگه جنوبی دریاچه اورمیه بوده است و شاید همین امر باعث شده تا پاره‌ای از نویسندگان آنها را آریایی و از اجداد کردان به حساب آورند.^(۲) در این که ماننا ملتی و یا اتحادیه‌ای از چند ملت و قبیله بوده است^(۳) شکی نیست و این احتمال هم وجود دارد که اقوام آریایی در ترکیب این اتحادیه وارد شده باشند ولی محققان نه تنها اهالی ماننا را از اقوام هند و اروپایی و آریایی نمی‌دانند بلکه بر این باورند که آریایی‌ها فرهنگ و مدنیت را از اقوام غیرآریایی ماننا فراگرفتند. حتی ا.م. دیاکونوف که سعی مفراط در آریایی جلوه دادن اقوام باستانی ایران از جمله مادها دارد در این مورد می‌نویسد: «پیش از ورود هند و اروپاییان صحرائشین و خانه به دوش در اراضی مزبور فرهنگی عالی و دولتی متکامل (مثلاً در سرزمین ماننا) وجود داشته و این خود در تکامل تاریخ نورسیدگان که سطح رشدشان پست تر بوده مؤثر واقع شده است».^(۴) وی در جایی دیگر می‌نویسد: «نه تنها در خاک ماننا و پارسوا و سرزمینهای مجاور آنها بلکه در کشور خود مادای و اتحادیه قبایل ماد نیز هنوز در اواسط قرن هشتم ق.م. زبان ایرانی بلامعارض و شریک حکمفرما نبوده و به هر قدر در این مناطق رواجی نداشته است».^(۵) برخی از محققان اقوام

۲ - پیرامون ادب و زبان کردی باستان، صفی‌زاده، ص ۷

۱ - تاریخ ماد، دیاکونوف، ص ۳۳۹

۴ - تاریخ ماد، دیاکونوف، ص ۷۲

۳ - تاریخ اجتماعی ایران، راوندی، ج ۱، ص ۱۵۲

۵ - همان، ص ۱۹۳

ماننا را از وارثان بلامنازع اقوام قوتی و لولوبی می‌دانند ولی آنچه در این میان مورد قبول همگان است و ما هم اشاره نمودیم وجود اقوام مختلف در ترکیب اهالی ماننا می‌باشد.^(۱) و به همین دلیل است که در «میراث ایران» آمده است: تعیین زبان یا زبانهایی که در میان مردم ماننا رواج داشته... دشوار است. اما از روی نام جاها شاید بتوان پی برد به اینکه ایلامی به زبان ایشان بسیار نزدیک بوده است.^(۲) و از طرفی تحقیقات صورت گرفته نشان می‌دهد که نام حکام و جانشینان دولت ماننا (سده‌های ۹ - ۷ ق.م.) همگی ریشه ترکی دارند.^(۳) و تمامی اینها زبان‌شناسان را بر آن داشته تا زبان مائنایی را همچون زبانهای اورارتویی، ایلامی، سومری، لولوبی، قوتی و... در گروه زبانهای التصافی [= پیوندی] ایران باستان قرار دهند.^(۴) پروفیسور زهتابی در اثر خود پیرامون تاریخ باستان ترکهای ایران می‌نویسد: «همانطور که در بحث از سکاهها و سایر طوایف مطرح کردیم مانناها از لحاظ قومی با مادها و سکاهها یکی بوده و از نظر زبانی هم با آنها قرابت و نزدیکی داشتند. و این خصوصیات مشترک زمینه اتحاد سه قوم مذکور را در برابر آشورها فراهم آورد. مانناها را از وارثان قوتی و لولوبی و هوریهها می‌دانند که مسکن اولیه آنها آسیای میانه بوده و زبان همه آنها التصافی بوده است.»^(۵)

زبان یا زبانهای مادی

مسلماً در هزاره اول پیش از میلاد خط و کتابت در سرزمین ماد وجود داشته ولی تاکنون هیچ مدرک دال بر اینکه با خط و کتابت آشنا بوده‌اند به دست نیامده است. ا.م. دیاکونوف از کمی منابع و فراوانی حدسیات نویسندگان و مورخان سخن رانده و می‌گوید: «هنوز در قلمرو مادیها یک شهر هم مورد حفاری قرار نگرفته است و حتی یک اثر کتبی نیز مربوط به دوران دولت مادیها باشد در دست نیست.»^(۶) پیرنیا هم عین همین مطلب را به صورت زیر بیان نموده است: «از شاهان ماد تا حال کتیبه‌هایی هم به دست نیامده، که بتوان راجع به زبان و خط آنها استنباطهایی کرد.»^(۷) در واقع در چنین شرایطی است که نویسندگان

۱ - آذربایجان ادبی، دلیلی، تاریخی، خودیف، ص ۲۴

۲ - ر.ک. تاریخ اجتماعی ایران، راوندی، ج ۱، ص ۱۵۲

۳ - آذربایجان ادبی دلیلی تاریخی، خودیف، ص ۲۳

۴ - کثرت قومی و هویت ملی ایرانیان، صدر، ص ۹

۵ - ایران تورکلرینین اسکی تاریخی، ص ۵۶۷

۶ - تاریخ ماد، دیاکونوف، ص ۱۱

۷ - ایران باستان، پیرنیا، ج ۱، ص ۲۱۹

مفروض مجال اندیشه پردازی و یا بهتر بگوییم خیال پردازی می‌یابند و سعی می‌کنند افکار فاشیستی خود را به عنوان سند علمی به بازار علم ارائه دهند و اشکال اصلی در اینجا است که نویسندگان بعدی هم بدون اینکه خود به دنبال تحقیق بودند غالباً به گفته‌های پیشینیان استناد می‌نمایند و این است که چنین خیال‌پردازیهای بی‌پایه‌ای پس از اندکی به عنوان یکی از اسناد موثق تاریخی جلوه می‌نماید. تاریخی که هیچگاه کار علمی بر روی آن صورت نگرفته. در زمینه زبان و قومیت مادها هم اکثر نویسندگان بعد از پیرنیا بدون اینکه رنج تحقیق و جستجوی واقعیات تاریخی را بر خود بپذیرند. بی‌هیچ زحمتی مرتباً به تکرار این جمله پرداخته‌اند که «مادها دسته‌ای از آریایی‌ها بوده‌اند». و حتی پاره‌ای از نویسندگان پا را از این هم فراتر نهاده و ادعاهای غیرواقع رنگین‌تری کرده‌اند. به عنوان مثال یکی از این آقایان در بحث از زبان کردی باستان آن را همان زبان مادی یا اوستایی باستان معرفی کرده و در ادامه می‌نویسد: «نخستین مردم در زمین که دارای شهرنشینی و فرهنگ و نویسه بوده‌اند. آریاییان ماد بوده‌اند».^(۱) در جواب نویسنده محترم باید متذکر شویم که مادها نه بالکل آریایی بودند و نه اولین مردمی بودند که تمدن شهرنشینی را پدید آوردند بلکه تا آنجا که حافظه تاریخ یاری می‌کند قبل از مادها، سومرها و ایلامی‌ها که التصاقی زبان و غیرهند و اروپایی و متأسفانه غیرآریایی! بودند تمدن شهرنشینی را پدید آوردند و برخلاف ماد که هنوز نوشته‌ای از پادشاهانشان به دست نیامده، نوشته‌های زیادی از تمدن سومر و ایلام و اورارتو و هیتی و... که همگی غیرهند و اروپایی و حتی غیرآریایی بوده‌اند در دست است. و در مورد آریایی بودن مادها هنوز سئوالات بی‌جواب زیادی مطرح است. آقای دیاکونوف در اثر ارزنده خود به نام «تاریخ ماد» با اشاره به چنین مواردی می‌نویسد: «نکته مهم دیگر اینکه تحقیقات پژوهندگان تاریخ ماد صورت یکجانبه داشته زیرا دانشمندان غرب به تقریب فقط و فقط از نظرگاه نفوذ آریاییها به تاریخ این کشور اظهار علاقه می‌کردند. دانشمندان مزبور تحت تأثیر این سابقه ذهنی قرار داشتند و معتقد بودند که اقوام شرقی به استثنای برخی «برگزیدگان» لیاقت رشد تاریخی مستقل را ندارند و برعکس آنهایی که به زبانهای هند و اروپایی سخن می‌گویند واجد نقش و رسالت تاریخی خاصی می‌باشد (و این نظر را دانشمندان مزبور به صورت تحلیل و تحسین «نژاد آریایی» موهوم و افسانه‌ای درآوردند). این دانشمندان به وسایل گوناگون آثار و علامات وجود زبان

هند و اروپایی را در سرزمین ماد بزرگ جلوه داده و از روی قصد از اهمیت این حقیقت می‌کاستند که پیش از ورود هند و اروپاییان صحرائشین و خانه به دوش، در اراضی مزبور، فرهنگی عالی و دولتی متکامل (مثلاً در سرزمین ماننا) وجود داشته و این خود در تکامل تاریخی نورسیدگان که سطح رشدشان پست‌تر بود مؤثر واقع گشته... حرف بر سر این است که دانش غرب به اهمیت قبایل مزبور در تاریخ جنبه اطلاق داده و قسمت و علو فرهنگ محلی را که نورسیدگان جذب کردند مسکوت گذاشته و اعلام کرد که جمله دیگر اقوام محکوم به وجود خارج از تاریخ می‌باشند. طرح موضوع بدین صورت در واقع مدح ستایش و ستمی است که اقویاً نسبت به اقوام مستعمرات روا می‌دارند.^(۱) خود دیاکونوف ظهور عنصر زبانی ایرانی را مربوط به هزاره اول میلادی یعنی همزمانی با مهاجرت آریایی‌ها به فلات ایران آن هم در شرق تمدن ماد، دانسته و می‌نویسد: «در آغاز هزاره اول در مشرق ماد یک عنصر جدید لسانی و قومی دیگر نیز دیده می‌شود و آن عنصر ایرانی است که ریشه آن ظاهراً در آسیای میانه بوده است».^(۲) وی در جایی دیگر به همین موضوع اشاره کرده و نوشته است: «زبان نواحی کنونی آذربایجان و کردستان ایران از قرن نهم تا قرن هفتم ق.م. غیرایرانی بوده و ساکنان آن نقاط به زبانهای لولوبی و کونی [= قوتی] و مانند آن تکلم می‌کردند و فقط مشرق ماد یعنی ناحیه تهران کنونی و اصفهان را کاملاً زبان ایرانی فراگرفته بود».^(۳) و به عنوان سندی دیگر وی در صفحه ۱۹۳ تاریخ ماد می‌نویسد: «نه تنها در اواسط قرن هشتم قبل از میلاد زبان ایرانی بلامعارض و شریک حکمفرما نبوده و به هر تقدیر در این مناطق رواجی نداشته است». از مجموع این روایات برمی‌آید که در سرزمین ماد یک زبان واحدی صحبت نمی‌شده و دلیل ما برای اثبات این گفته وجود طوایف مختلف در میان اقوام ماد می‌باشد که مورد تصدیق محققان است تقریباً همه محققان و مورخان غالباً با تاسی از نوشته هرودت مادها را نه یک قوم بلکه اتحادیه‌ای از اقوام مختلف دانسته‌اند که این اتحادیه حداقل شش قوم را در بر می‌گرفت و اینجاست که برخلاف ادعای بعضی‌ها که می‌نویسند: این قوم به زبان مادی از ریشه آریایی سخن می‌گفتند و آن را در نوشتن نیز به کار می‌بردند. دیاکونوف می‌نویسد که در زمان سکونت مادان در سرزمینی که نام آنها را به خود می‌گیرد... در خاک ماد زبان واحدی «ایرانی و یا

۲ - همان، ص ۱۳۳

۱ - تاریخ ماد، دیاکونوف، صص ۷۲ - ۷۳

۳ - همان، ص ۱۴۶

کاسپی، وجود نداشت، زبان مادی ایرانی که منابع موجود از آن یاد می‌کنند هنوز یک زبان قبیله‌ای بود و با وجود اهمیت و رواج خویش - چنانکه از مدارک فراوان مستفاد می‌گردد - فقط یکی از زبانهای قبیله‌ای سرزمین ماد بود (به خصوص ماد شرقی)، به هر تقدیر در دوران مورد مطالعه ما در حدود ماد آتروپاتن [آذربایجان] زبانهای قبیله‌ای دیگری - که منشأ غیرایرانی داشتند - وجود داشته است.^(۱) حال این سؤال مطرح می‌شود که زبانهای غیرایرانی (غیرآریایی) که دیاکونوف بر وجودشان اینقدر تأکید کرده کدامند. در این مورد خود دیاکونوف اطلاعات ارزنده‌ای در اختیار می‌گذارد و آن تشابه قومی - زبانی اقوام ماد با سایر اقوام باستانی التصاقی زبان همچون قوتی‌ها، لولوبی‌ها و ایلامی‌ها و... است که دیاکونوف بارها به این امر اشاره کرده و ما ضمن استناد به گفته‌های ایشان از این اقوام یاد کردیم و به عنوان مثالی دیگر می‌توان به مطلب زیر اشاره نمود: «ترکیب قومی با اصل و تبار مردم ماد - و لاقلاً بخش غربی آن سرزمین در آن زمان [هزاره دوم پیش از میلاد] به قدر کفایت برای ما روشن است و با اینکه ممکن است بعضی از اصطلاحات و نامهای قومی دستخوش دگرگونی شده باشند ولی دلیلی برای نقل و انتقالهای مهم توده‌های یک قوم و تبار از نقطه‌ای به نقطه دیگر در دست نیست و بدین سبب می‌توان گفت که ترکیب قومی مردم آن سرزمین بر روی هم از هزاره سوم تا آغاز هزاره اول [زمان ورود آریاییان به این سرزمین] بلا تغییر بوده است. مردم سراسر این ناحیه از دریاچه اورمیه گرفته (با اشمال گروههای قومی کوچک و یا مستقل و یا جزیره‌های قومی که در جهت دریاچه وان وجود داشته) تا بخش علیای دیاله از قوم «کوتی» = قوتی] و «لولوبی» بودند و لولوبیان در نقاط غربی تر و کوتیان در نواحی شرقی تر مسکن داشتند. گمان می‌رود سومین عنصر قومی که به تقریب در همان ناحیه مسکن داشته مهرانیان بوده‌اند ناحیه جنوب غربی - یعنی بخشهای علیای دیاله و کرخه - را عناصر قومی «کاسی» اشغال کرده بودند. احتمالاً ساکنان حاشیه کرانه دریا که بعدها مؤلفات عهد عتیق آنها را کاسپیان خواندند... به گروه کاسی و ایلامی منتسب بودند. سرانجام ممکن است که در برخی نواحی مجاور دریاچه اورمیه (به خصوص در مغرب و شمال آن) و همچنین در برخی دره‌های غربی زاگرس عناصر قومی هوریانی زندگی می‌کردند. مدارک کم و بیش موثقی که درباره زبان این اقوام در دست داریم منحصرأ مربوط به ایلامیان و هوریان است.»^(۲) به قول پروفیسور زهتابی از این نوشته کاملاً

احتیاطی دیاکونوف برمی آید که ریشه اصلی مادها مربوط به اقوام قوتی، لولوبی، کاسی، هوری، ایلامی می باشد و به میان دیگر مادها اساساً زبان التصافی داشته اند نه هند و اروپایی چون می دانیم که زبان همه اقوام مذکور التصافی بوده است. البته خود دیاکونوف هم در جای دیگری آشکارا به پیوستگی زبانهای مادی و ایلامی اشاره کرده و امکان خویشاوندی زبانهای ایلامی و ترکی را نیز قوی دانسته است.^(۱) چنانکه می دانیم زبانشناس مشهور ن. یا، مار هم بدون هیچ قید و شرطی زبان ماد را همان زبان ایلامی دانسته است.^(۲) و بار دیگر ذکر می کنیم که دیاکونوف بارها به مسئله قرابت قومی و زبانی مردم ماد با کاسی ها و ایلامی اشاره نموده است.^(۳) و پروفیسور زهتابی هم با در نظر گرفتن تمام موارد فوق مادها را از اعقاب قوتی ها و لولوبی ها دانسته و از آنجا که غیرآریایی بودن این اقوام اثبات شده، انتساب مادها به قوتی ها و لولوبی ها و حتی کاسی ها و ایلامی ها و مانناها به معنی غیرآریایی بودن آنهاست. وی در این باره می نویسد: «در بحث از اقوام قوتی و لولوبی دیدیم که آنها ۲۵۰۰ - ۳۰۰۰ سال پیش از میلاد در سرزمین آذربایجان کنونی - همدان زندگی کرده و تدریجاً اساس حکومت ماننا را پایه گذاری نموده و بعدها حکومت ماد را پدید آورده اند. می توان گفت که تشکیل دهندگان اساس حکومت و تمدن ماد یعنی حکومت ماننا و اقوام قوتی و لولوبی هیچ ارتباطی با آریایی ها نداشتند. تقریباً ۲۰۰۰ - ۱۵۰۰ سال پیش از ورود آریاییان به فلات ایران اقوام قوتی و لولوبی در مناطق جنوب و شرق دریاچه اورمیه در سرزمینهای کنونی اسدآباد، همدان، قزوین و زنجان و نواحی غربی آنها زندگی کرده و حتی قوتی ها ۹۱ سال در بابل حکومت کرده بودند. با این حساب غیرممکن است که اقوام ماننا و ماد نژاد آریایی او زبان هند و اروپایی داشته باشند. البته در اینجا قصد ما حکومت مرکزی ماد و زبان التصافی آن است نه زبان اقوام مختلفی که بعدها در ترکیب امپراطوری ماد وارد شدند.^(۴) البته پروفیسور زهتابی هم همچون سایر محققان هرگز ادعا نمی کند که همه طوایف ماد به زبان التصافی حرف می زدند وی در این باره می نویسد یکبار دیگر ذکر می کنیم که بی شبهه در ترکیب امپراطوری ماد، اقوام و مللی با زبانهای مختلف از جمله زبانهای هند و اروپایی وارد شده و از بعضی جهات بر آن تأثیر

۱ - تاریخ ماد، دیاکونوف، ص ۶۱

۲ - همان، ص ۶۲

۳ - همان، ص ۹۱

۴ - ایران تورکلرینین اسکی تاریخی، ص ۷۰۳

نهاده‌اند.^(۱) با این ترتیب وجود اهالی غیرایرانی زبان در میان قبایل مادی حتمی است و بارها در نوشته‌های محققان مورد تأکید قرار گرفته است. و ما اشاره نمودیم که این اقوام همان اقوام شناخته شده التصاقی زبان بوده‌اند که از زمانهای دور در این سرزمین سکونت داشته‌اند و پاره‌ای از نویسندگان آنها را از اقوام پروترک دانسته‌اند. توفیق حاجیف نیز با اشاره به زندگی مادهای غیرایرانی زبان در اکباتان می‌نویسد: «به نظر می‌رسد همین طوایف غیرایرانی زبان همانا ترکان بوده‌اند. فقط چنین شرایط تاریخی می‌تواند شروع منطقی باشد که در آینده آذربایجان را به مرکز زبان ترکی برگرداند. در اینجا صرفاً موقعیت فعال اقوام ترک زبان است که این قسمت از ایران را به تدریج از اراضی ایرانی زبان مجزا ساخته و زبان ترکی را در آن غالب می‌سازد».^(۲) البته توفیق حاجیف نظر خود را به صورت احتمال بیان داشته در حالی که امروزه بسیاری از دانشمندان و محققان چنین نتیجه‌ای را با قاطعیت اعلام می‌دارند که از آن جمله می‌توان به پروفیسور دکتر رضا نور و پروفیسور دکتر زهتابی و پروفیسور بسیم آتالای اشاره نمود. پروفیسور رضا نور در اثر عظیم خود به نام «تاریخ ترک» می‌نویسد: «آذربایجان قسمت غربی و جنوب غربی دریای خزر است به عبارت صحیح‌تر سرزمینی است که از حوالی تهران آغاز شده، همدان، زنجان، دریاچه اورمیه را در بر گرفته و تا کوه قاف (قفقاز) کشیده شده است. نام قدیم این سرزمین ماد بوده است. رومیان و بیزانسیان بدان آتروپاتن می‌گفتند».^(۳) وی در ادامه می‌افزاید: «نخستین اهالی شناخته شده ماد، ترکان می‌باشند». پروفیسور رضانور در جایی دیگر می‌نویسد: «نخستین صاحبان سرزمین ایران پیش از میلاد مادها هستند. ماد حکومت همه سرزمین را در دست داشت مادها نیز ترک بودند».^(۴) وی در ادامه با جسارت تمام اعلام می‌دارد: «این ترکان [مادها] که به مدت چهار قرن حکومت نموده‌اند دارای تمدنی والا بوده‌اند. به گفته محققان اروپایی تمدن ایرانی صرفاً بر پایه مدنیت مادها پا گرفته و رشد کرده است. به عبارت دیگر تمدن ماد در تمدن ایرانی همانا تمدن توران بوده است و آغاز دولت ایران همانا دولت ترک ماد می‌باشد». آقای محمدرضا کریمی با اشاره به نظریات پروفیسور رضا نور می‌نویسد: «جا دارد متذکر شویم که پروفیسور بسیم آتالای نیز با قاطعیت تمام، روی ترک بودن نخستین اهالی ماد تأکید کرده است. به نظر مؤلف دولت ماد تنها در سایه ترکان

۲ - آذربایجان ادبی دلی تاریخی، توفیق حاجیف، ص ۲۸

۱ - ایران تورکلرینین اسکی تاریخی، ص ۷۰۹

۴ - همان، ج ۵، ص ۷۲

۳ - تورک تاریخی، رضانور، ج ۴، ص ۲۲۵

توانسته است به موفقیت‌های علمی، فرهنگی و هنری دست یابد.^(۱) اقرار علیف، زبان‌شناس آذری نیز می‌نویسد: «نخستین اتحادیه طایفه‌ای ماد، نه ایرانی زبان بلکه وابسته به زبانهای کاسپی بودند که جزو زبانهای نزدیک به زبان ایلامی به شمار می‌آید».^(۲) ضمن اینکه دوباره یادآوری می‌نماییم زبان ایلامی التصافی بوده است، لازم به تذکر است که از میان دانشمندان اروپایی اوپر شرق‌شناس آلمانی (مقیم فرانسه) و بعضی از دانشمندان شوروی سابق نیز به شباهت زبان مادی و ایلامی و التصافی بودن آنها اشاره نموده‌اند و سایکسی با استناد و اتکا به عقیده عمومی مغ‌ها را قومی غیرآریایی از طوایف ماد به شمار آورده و احتمال داده است که آنها «تورانی بوده‌اند که اقوام آریایی در وقت تصرف کشور آنها را در جزء خود مستهلک نموده‌اند». در پایان بد نیست به این مسئله اشاره شود که بنابه نوشته دیاکونوف «در سده‌های نهم و هشتم قبل از میلاد اکثر اسامی مربوط به قوم ماد، هند و اروپایی نبودند».^(۳) البته دیاکونوف از میان نامهایی که برای طوایف ششگانه ماد مطرح شده فقط نام یک قبیله را کاملاً ایرانی و نام قبیله‌ای دیگر را مشتق از ایرانی می‌داند.^(۴) و برای نامهای دیگر طوایف ماد نتوانسته است از روی منابع ایرانی و هند و اروپایی مفهوم واقعی پیدا کند و حتی نوشته است: «برای پیش از نیمی از اسامی خاص که از قرنهای نهم و هشتم قبل از میلاد در ماد به ما رسیده است به صعوبت می‌توان در زبان‌های ایرانی ریشه‌ای برای آنها یافت».^(۵) در حالیکه پروفیسور زهتابی اسامی طوایف ششگانه مذکور را از نظر زبان‌شناسی ساختاری مورد بررسی قرار داده و نشان داده که همه آنها در اصل از ریشه ترکی مشتق شده‌اند جالب توجه است که پروفیسور زهتابی برای بیان معنی این اسامی از یک منبع ترکی و آن هم دیوان لغات الترك کاشغری استفاده کرده که در نیمه قرن پنجم هجری نوشته شده است.^(۶) و اینها خود می‌رساند که احتمالاً از اواخر هزاره نخست میلادی رفته رفته زبانهای هند و اروپایی در سرزمین ماد یا آتروپاتن رواج یافته و در پاره‌ای از مناطق اکثریت را به دست آورده ولی با این حال زیربنا و شالوده تمدن آذربایجان بر زبانهای التصافی ریخته شده است. همانطور که اشاره شده بسیاری از دانشمندان و

۱ - ر.ک. مقدمه‌ای بر تاریخ تحولات زبان ترکی آذری، کربمی، ص ۱۰

۲ - همان، ص ۱۳ ۳ - ر.ک. ایران تورکلرینین اسکی تاریخی، ص ۵۰۸

۴ - تاریخ ماد، دیاکونوف، ص ۱۴۲ ۵ - همان، ص ۱۴۴

۶ - ایران تورکلرینین اسکی تاریخی، صص ۵۲۳ - ۵۲۲

زبان‌شناسان با اطمینان به جای زبان التصاقی از واژه «زبان ترکی» استفاده کرده‌اند که در صحت این استعمال هنوز تردید است هرچند دلایل زیادی برای اثبات این مسئله ارائه گردیده است.

سکاها در تاریخ

قدیم‌ترین مورخی که از سکاها یاد کرده هرودوت می‌باشد که وی را پدر تاریخ می‌نامند و گویا وی اولین کتاب را در زمینه تاریخ نوشته است. هرودوت فصلی کامل از کتاب خود را به شرح حال اقوام سکا اختصاص داده و از این گذشته در سایر قسمت‌ها هم بارها از آنها یاد نموده و این خود بیانگر نقش مهم این اقوام در تاریخ باستان جهان می‌باشد. بنابه نوشته هرودوت: «منطقه دریای سیاه که داریوش به آن حمله کرد بین تمام مناطق موجود یکی از مناطقی است که اگر سکاها را استثنا کنیم جاهل‌ترین مردمان را در بر دارد زیرا ما هیچ قوم زنده‌ای را نمی‌شناسیم که در داخل این سرزمین زندگی کند و از حیث علم و اطلاعات قابل ذکر باشد. و همچنین به استثنای سکاها و آناکارسیس^(۱) هیچ انسان بااطلاعی را سراغ نداریم که در این سرزمین به دنیا آمده باشد.»^(۲) این مطلب می‌رساند که سکاهای این مناطق در آن زمان علی‌رغم اینکه قومی بیابانگرد بودند، از نظر علمی در وضعی قرار داشتند که هرودوت آنها را از دیگر قبایل ممتاز کرده و در مقام تمجید از آنها برآمده است. گفتنی است که منابع شرقی سکاها را «اشگوز»، «اسگوزا» و یا «ایشگوزا» می‌خوانند. دیاکونوف از اسکان موقتی سکاها در آذربایجان کنونی سخن رانده و می‌نویسد: «اقامت موقتی ایشان در آنجا [ماننا] حقیقتی است که به وسیله اسناد و مدارک تاریخی گواهی شده است.» وی در ادامه می‌نویسد: «در اینکه پادشاهی اسکیتها را باید در مجاورت ماد و به خصوص ماننا جست شکی نیست. مدارکی در دست است که در پایان قرن ششم و آغاز قرن پنجم قبل از میلاد اراضی مسکون توسط اسکیتها جزو ساتراپی ماد بوده.»^(۳) البته همانطور که خود آقای دیاکونوف نیز اشاره کرده در قرن ۷ ق.م. پادشاهی سکاها از لحاظ سیاسی استوار گشت و استحکام پذیرفت و مقتدرترین امپراطوری زمان یعنی آشور

۱ - (Anacharsis) از دانشمندان معروف یونان باستان که از اقوام سکایی بوده است.

۲ - هرودوت، هدایتی، ج ۴، ص ۲۳۱

۳ - هرودوت، هدایتی، ج ۴، ص ۱۱۲

آن را به نام «کشور ایشکوزا» به رسمیت شناخت. مرزهای پادشاهی اسکیت برای ما روشن نیست ولی به هر تقدیر کشور ایشان با آشور هم‌مرز نبود. احتمالاً پادشاهی های مزبور در اراضی مسطح تر و جلگه‌ها یعنی از کورا (کر) در ناحیه کی‌روف‌آباد (گنجه) تا سرزمین شمالی اورمیه مثلاً قره‌داغ و سبلان امتداد داشته و در اراضی مسکون توسط اویتان، آلبانیان، کاسیان و کادوسیان و... که ظاهراً توده اصلی پادشاهی اسکیت را تشکیل می‌دادند، مستقر بوده است.^(۱) آقای زهتابی هم تشکیل حکومت ایشغوزها [= سکاها] در آذربایجان را هم‌زمان با ورود آنها به این سرزمین دانسته و می‌نویسد: «می‌توان گفت سال ۶۷۴ ق.م. سال ورود ایشغوزها [= سکاها] به آذربایجان سال شروع حاکمیت آنها در این سرزمین می‌باشد... توانایی ایشغوزها به تشکیل حکومت در عرض مدت کوتاهی در آذربایجان در دوره‌های قدیمی نسبتاً عادی بود به این علت که عادات و رسوم و خصوصیات قومی ابتدایی قبایل، آنها را در سازماندهی حکومت یاری رسانده است.»^(۲) سید اسماعیل وکیلی نیز از استقرار سکایان در اطراف دریاچه اورمیه هم‌زمان با نهضت اقتدار ملی ماد سخن رانده و گفته است: «طبق منابع آشوری، در زمان پادشاهی پارتاتوا یا به قول هرودوت پرتوتیس کشور سکائیان شامل بزرگترین بخش ایالتی بود که بعدها به نام آتروپاتن (آذربایجان فعلی) نامیده شد که مرکز آن در جنوب دریاچه قرار داشت و پادشاه مانای (Mannai) نیز سلطنت آن را به رسمیت می‌شناخت و به نظر می‌رسید که با مادها نیز روابط حسنه داشته‌اند.»^(۳) فرورتیش یا خشریته پادشاه ماد پس از وحدت کلیه مادها که ناحیه وسیعی را از همدان تا مشرق دماوند و جنوب کرانه‌های صحرای مرکزی ایران اشغال کرده بود با کیمریان و ماننایان متحد شده و تصمیم گرفت بر نینوا ضربتی سخت وارد آورد. ولی اتحاد سکاها با دولت آشور موجب شکست او و دولت ماد گردید. سکایان از این شکست استفاده کرده و به ماد هجوم بردند و بنابه نوشته هرودوت سرزمین ماد را اشغال کرده و «مدت بیست و هشت سال بر آسیای علیا حکومت کردند.»^(۴) بنابه نوشته آقای وکیلی: «پایتخت سکایان سقز بود که نام خود را از سکائیان و یا سگه گرفته، فی الواقع همه قراین موجب آن است که معتقد شویم که آنان در سقز سکائیان در جنوب دریاچه

۲ - ایران نورکلرینین اسکی تاریخ، ص ۵۷۱

۱ - هرودوت، هدایتی، ج ۴، ص ۲۵۸

۳ - آذربایجان پیش از تاریخ و پس از آن، وکیلی، ص ۷۴

۴ - هرودوت، هدایتی، ج ۴، ص ۷۳

اورمیه در ناحیه مانای تصرف کرده بودند - مستقر شدند و پایتخت ایشان گردید. گنجینه سفز که اخیراً توسط روستائیان در نزدیکی سفز و در جنوب دریاچه اورمیه به طور تصادفی کشف گردید، داستان سکایان را مجسم می‌کند و حدس می‌زنیم (ر. گریشمن باستان‌شناس) که شاید این اشیاء متعلق به گنجی سلطنتی بوده و احتمالاً وقتی به پارتاتوایا پسرش مادیس تعلق داشته است.^(۱) می‌دانیم که پارتاتوا و مادیس از حکمرانان سکاهای بودند و ر. گریشمن هم بر این عقیده است که نام یک قوم غالباً به پایتخت وی اطلاق می‌شده است. شاید جالبترین صفحه تاریخ زندگی سکاهای، صفحه مبارزه آنها با داریوش هخامنشی است که در نوشته هرودوت آمده و ما قبلاً هم به این موضوع اشاره کردیم. هرودوت می‌نویسد وقتی داریوش هخامنشی به منظور جنگ با سکاهای به سرزمین آنها حمله ور شد. آنان با درایت تمام به سه گروه تقسیم شده و مدتها سپاهیان پارس را دست انداختند این تعقیب و گریز به حدی طولانی شد که داریوش خیال کرد سکاهای از ترس رویارویی با سپاه وی می‌گریزند بنابراین پیغامی به ایدانتیرس (Idantyrses) پادشاه سکا فرستاد و از او خواست که از در مذاکره درآید و به سرور خود آب و خاک هدیه کند. پادشاه دلیر سکاهای، به داریوش جواب داد: «تا این زمان هرگز در برابر هیچکس از ترس نگریخته‌ام و امروز هم که از برابر تو می‌گریزم مانند گذشته از ترس نیست. آنچه من امروز انجام می‌دهم چیزی بیش از آنچه معمولاً در زمان صلح انجام می‌دهم نیست». پادشاه سکاهای در ادامه می‌افزاید: «اما اگر با این حال مایلید که هر چه زودتر و به طور قطع با ما مصاف دهید. مقبره‌های پدران ما موجود است آنها را بیابید و ویران کنید. آنگاه خواهید دید که ما برای این قبرها با شما مصاف خواهیم داد، یا از کارزار خودداری خواهیم کرد. ما تا آن زمان با تو نبرد نخواهیم کرد. مگر اینکه اراده‌مان بر آن قرار گیرد. این بود پاسخ پیغام تو درباره جنگ درباره سرور ما غیر از زئوس (Zeus) که جد منست و هستیا (Hestia) که ملکه سکاهای است سروری ندارم و برای اینکه این ادعای تو را که خود را سرور من می‌دانی پادشاه دهم در جواب می‌گویم: برو زاری کن^(۲). این است جوابی که سکاهای به تو می‌دهند». ^(۳) البته هرودوت در ادامه می‌افزاید که سکاهای در نهایت تصمیم به نبرد با داریوش هخامنشی

۱ - آذربایجان پیش از تاریخ و پس از آن، وکبلی، ص ۷۵

۲ - اصطلاح خفت‌آوری که سکاهای برای دشمنان خود به کار می‌برده‌اند.

۳ - هرودوت، هدایتی، ج ۴، صص ۱۶۹ - ۱۶۵

گرفتند و «در هر یک از این برخوردها که سواران دو طرف با هم روبرو می‌شدند. سکاها پارس‌ها را منهزم می‌کردند سواران پارس در موقع فرار به پیاده‌های خود می‌رسیدند و پیاده‌ها به کمک آنها می‌شتافتند»^(۱) ولی آنچه در این پیغام خودنمایی می‌کند غیر از رشادت و دلیری سکایان باورهای مقدس آنان است. همانطوری که در جای خود بحث نموده‌ایم دین باستانی ترکان سه عنصر اساسی داشت که پادشاه سکاها در این پیغام ارادت شدید خود را به دو تا از آنها نشان داده، آنجا که از علاقه و احترام شدید به «قبور پدران» سخن می‌راند مذهب آباپرستی (آتالار دینی) را به یاد می‌آورد و آنجا که می‌گوید جز زئوس که خدای خدایان است سروری ندارد عقیده خود را نسبت به «خدای آسمان» «گوی تانری» آشکار می‌سازد و این امر بار دیگر ما را بدانجا رهنمون می‌شود که باور کنیم سکاها و یا لااقل طبقه حاکم آنها از ترکان بوده است و ما در بحث از زبان و منشأ سکایان به این موضوع خواهیم پرداخت.

سکاها از دیدگاه قومی-زبانی (Ethnolinguistic)

مسئله قومیت و زبان سکاها یکی از مسائل مورد اختلاف بین دانشمندان است. چنانکه برخی آنها را از هونها (ترک)، مغولان، اویغورها (ترک) و ترکان و برخی دیگر از تیره‌ای از آریاییان ایرانی و یا لااقل از نژاد هند و اروپایی دانسته‌اند.^(۲) به شهادت مورخین سیت‌ها از ترکستان و سبیری غربی آمده‌اند و همان اقوامی هستند که آشوریان آنها را اشگوازی (در تورات اشکوزای Ishkuzai) و پارسها ساکا و هندیان چاکا می‌شناختند.^(۳) زوستن که معاصر اشکانیان بوده ضمن اینکه بارها پارتها را از طوایف سکایی (اسکیت) معرفی می‌کند بر تورانی بودن همه آنها تأکید دارد^(۴) و مورخی دیگر می‌گوید: ساکاس و اسکیت و داهی و تورانی همه اسم یک طایفه است منتها در السنه مختلف و اختلاف موقع تغییر لفظ حاصل نموده و آن قسمت از ایران که مسکن طایفه ساکاس یا اسکیت یا داهی یا

۱ - هرودوت، هدایی، ج ۴، ص ۱۷۰

۲ - کاربرد کلمه نژاد در این مورد خالی از اشکال نیست ولی ما به ناچار طبق ادعای نویسندگان آن را ذکر می‌کنیم همین

طور است «نژاد آریا». (مؤلف) ۳ - تورانیان، بیات، ص ۳۰

۴ - ر.ک. در رالتیجان فی تاریخ بنی‌الاشکانیان، ص ۳۰۶

نورانی بوده هرگز حالت انقیاد و اطاعت کامل به مرکز دولت نداشته چه در عهد کیان و چه در دوران استیلای اسکندر کبیر بر آسیا.^(۱) زکی ولیدی طوغان می‌نویسد من هم به مانند ا. مینس (E.Minns)، ه. تریدلر (H.triedler)، ب. لوفر (B.Laufer) دانشمندانی که سرگرم تحقیق در زمینه مسائل فرهنگی و منشأ نژادی اسکیت‌ها (سکاها) هستند بر این عقیده‌ام که طبقه حاکم این قوم ترک بوده‌اند. در انسیکلوپدی اسلامی (ج ۲، ص ۹۷) هم این نظر تکرار شده است: «ترکان ابتدا شاید در سده هفتم ق.م. در اثنای یورش سکاها به اینجا - آذربایجان - آمده، طبقه حاکم را تشکیل داده‌اند. البته دانشمندان دیگری همچون پروفیسور اقدس نعمت کورات نیز از این نظر که قبایل ترک در میان سرمست‌ها و سکاها نفوذ داشته‌اند جانبداری کرده‌اند. توفیق حاجیف بر ترک‌زبان بودن سکاها تأکید کرده می‌نویسد: «ترک‌زبان بودن سکاها را آثار فرهنگ مادی کشف شده آنها که مربوط به اراضی و ادوار مختلف هستند. نیز به اثبات می‌رساند مثلاً تزئینات روی فلز و سنگ مربوط به سده‌های ۱۰ - ۹ میلادی اوکراینی‌ها و روس‌ها نقش‌های ویژه سکاها به شمار می‌روند این نقش‌ها در زبان سکاها (یعنی ترکی) با سما نامیده می‌شود و در رومی تیسنتیه حاجیف خاطر نشان می‌کند که ترک‌زبانان ساکن آذربایجان قدیم با آمدن سکاها... که بخشی از آنها هم‌زبانان بودند - تقویت شدند و بر حجم و وزن عمومی توده آنها در این سامان افزوده شد.^(۲) زکی ولیدی طوغان خاطر نشان کرده است که اطلاعات به دست آمده حاکی از آن است که سکاها از نظر شیوه زندگی، چگونگی قیافه، عادات و سنن و اخلاقیات و اعتقادات نو مراسم تدفین و... همانند هونها و گوک ترکها و ساکنان آلتای بوده‌اند و در چادرهای قبه‌دار ساخته شده از نمذ که مخصوص ترکان بوده زندگی می‌کرده‌اند. آقای بیات هرچند ترکستان را سرزمین نخستین سکاها معرفی می‌کند و با اینکه به شباهت اقوام ترک هون و سکاها اشاره می‌کند. باز سعی در آریایی جلوه دادن آنها دارد و می‌نویسد: «قبایل سیت با اینکه از زمره اقوام ایرانی محسوب می‌شدند و از خانواده ملل هند و اروپایی و گروه هند و ایرانی بودند؛ زندگیشان تقریباً شبیه به سبک زندگی هونها بود که در آن سوی استپها یعنی نزدیک سرحدات چین به سر می‌بردند.»^(۳) او در جایی دیگر

۱ - ر.ک. در رالتیجان فی تاریخ بنی‌الاشکانیان، ص ۲۹۹

۲ - ر.ک. آذربایجان در سیر تاریخ ایران رئیس‌نیا، ص ۸۷۲

۳ - نورانیان، بیات، ص ۳۱

می نویسد: «سیت‌ها... از لحاظ زندگی، هسیونگ - نوها^(۱) و توکیوها (تورکیوت‌ها)^(۲) را به خاطر می آورند: ^(۳) بدین ترتیب نویسندگانی هم وجود دارند که سکاها را آریایی می دانند چنانکه پیرنیا عزیمت سکاها به آسیای غربی را دنباله نهضت آریایی می دانند که از سده‌های پیشین شروع شده است. ولی آنچه که مسلم است سکاها مجموعه‌ای از اقوام بودند نه یک قوم، بطوری که ا.م. دیاکونوف نیز به وجود قبایل مختلف در تشکیل پادشاهی اسکیت‌ها اشاره نموده است.^(۴) و از نوشته‌های گوتمید برمی آید که وی اگر نه همه سکاها را، دست کم قبایلی از آنها را ترک می پنداشته است. عبدالحسین زرین کوب می نویسد: «تمام سکاها نه ایرانی بوده‌اند و نه از نژاد واحد؛ و این که هرودوت می گوید: سکاها را غرب با سکاها شرقی به وسیله مترجم حرف می زده‌اند این دعوی را تأیید می کند در این صورت می توان تصور کرد که آنچه هرودوت، بقراط، بطلمیوس، و دیگران در باب عادات و رسوم آنها نقل کرده‌اند، مربوط به اقوام مختلف باشد، نه قوم واحد. مرحوم دهخدا در لغت‌نامه خود سکاها را قومی مختلط نامیده و از قول شمس‌الدین سامی در «قاموس الاعلام» سکاها و اشکانیان را تورانی و از ملل ترک معرفی کرده است. حتی رانسکی که در ایرانی بودن زبان سکاها شکی ندارد به وجود قبایلی در میان آنها که به لهجه‌های ایرانی سخن نمی گفتند اعتراف می کند و از تمام این بحثها می توان نتیجه گرفت که سکاها مجموعه‌ای از اقوام با زبانهای مختلف بودند و وجود قبایل ترک در میان آنها به خصوص در میان سکاهاایی که در سرزمین آذربایجان کنونی ساکن بوده‌اند انکارناپذیر است و حتی به ادعای خیلی‌ها ترکها طبقه حاکم سکاها را تشکیل می دادند. رفیق اوژدهک که بارها بر این مسئله تأکید کرده که قبل از امپراطوری بزرگ هون ترکها حکومتهای دیگری تشکیل داده بودند می نویسد: «گفتنی است، قبل از هونها یک دولت مقتدر ترک وجود داشت که هونها جای ایشان را گرفته بودند و خیلی‌ها بر این باورند که این دولت ترک همان حکومت سکاها بوده است».^(۵) وی در مورد داستان قدیمی «شو» می نویسد: «داستان «شو» داستانی است نیمه تاریخی که ترکهای سکایی را معرفی می کند».^(۶) او حتی خود

۱ - Hisung-nu اتحادیه قبایل ترک زبان عهد باستان در مغولستان

۲ - اقوام ترک در قدیم

۳ - تورانیان، بیات، ص ۳۱

۴ - تاریخ ماد، دیاکونوف، ص ۲۵۷

۵ - تورکون قیزیل کیتابی، ج ۱، ص ۶۰

۶ - همان، ص ۶۱

«شو» را «پادشاه ترک سکا» می‌داند که در قرن چهارم ق.م. فرمانروایی می‌کرد.^(۱) این داستان تا قرن یازده میلادی (نیمه قرن پنجم هجری) به روش سینه به سینه نقل شده و در این قرن توسط محمود کاشغری در دیوان لغات الترک قبای کتابت بر تن کرد.^(۲) محمدحسن خان یکی از مورخان ارمنی نیز سکاها، اسکیتها و سکاسه‌ها را از طوایف تورانی (ترک) می‌داند.^(۳) پروفسور خودیف هم با اشاره به نظرات سایر محققین به وجود اقوامی با زبانهای ایرانی، ترکی و حتی قفقازی در ترکیب سکاها، سکیت‌ها و کیمرها اذعان می‌نماید.^(۴) بنابه نوشته پروفسور خودیف قبل از تأسیس امپراطوری بزرگ هون و ورود هونها به آذربایجان سکاها و سایر اقوام ترک‌زبان نقش اساسی را در حرکت‌های قومی سیاسی این سرزمین ایفا نموده‌اند.^(۵)

در پایان بد نیست اشاره کنیم که عده زیادی از دانشمندان از جمله زکی ولیدی طوغان، بارتولد و غیره با استناد به کتب وزین «دیوان لغات الترک» و «قوتاد قوبیلیگ» بر این عقیده‌اند که افراسیاب تورانیان همان آلپ ارتونقای مشهور و خاقان ترکان سکایی بوده است. گفتنی است آلپ ارتونقا از ترکیب سه کلمه جداگانه آلپ (قهرمان)، ار (مرد)، و تونقا (حیوانی پلنگ‌آسا که فیل را بدرد مانند یوزپلنگ) تشکیل شده است. پس آلپ ارتونقا یعنی قهرمانی به زورمندی تونقا. از شاهنامه فردوسی چنین برمی‌آید که افراسیاب (آلپ ارتونقا) حکمداری دلیر، حکیم و فهیم بوده است و برخلاف پادشاهان کیانی که چندان بهره‌ای از حکمت و دلاوری نداشتند وی علاوه بر دارا بودن تاج و تخت شاهی به عنوان دلیرترین قهرمان توران در میدان حاضر می‌شود. فردوسی درباره او می‌گوید:

وز او سایه افکنده بر چند میل	برو بازوی شیر و هم زور پیل
دم آهنج و در کینه ابر بلاست	که آن ترک، در جنگ نراژدهاست
چنین است آیین پور پشنگ	بیکجای ساکن نباشد به جنگ
اگر بشنود نام افراسیاب	شود کوه آهن چو دریای ناب

ملاحظه می‌شود که فردوسی کاملاً بر ترک بودن افراسیاب تأکید دارد گفتنی است که

۱ - نورکون قیزیل کیتابی، ج ۱، ص ۸۲

۲ - دیوان لغات الترک کاشغری، دبیر سیاقی، صص ۲۵۱ - ۴۴۹

۳ - ر.ک. مقدمه‌ای بر تاریخ تحولات زبان ترکی آذری، کریمی، ص ۱۹

۴ - آذربایجان ادبی دلیلی تاریخی، خودیف، ص ۲۵ - ۵. همان، ص ۲۶

تاجیکها آلپ ارتونقا را افراسیاب می نامیدند و فردوسی نیز این نام را از آنها فرا گرفته است. با این حساب داستان ترکی «آلپ ارتونقا» و یا روایت فارسی «افراسیاب» در شاهنامه را باید از مظاهر ادبیات و تاریخ ترکان سکایی دانست.

اشکانیان

اشکانیان را از نظر مدت زمامداری طولانی ترین، از نظر سیاسی، دموکراتیک ترین، از نظر مذهبی پلورالیست ترین و حتی از دیدگاه اجتماعی لیبرال ترین سلسله باستانی ایران دانسته اند. بنابه نوشته مورخان از سه دولت بزرگ ایران باستان یعنی هخامنشیان، اشکانیان و ساسانیان، دولت اشکانی این افتخار را برای همیشه به خود اختصاص داده است که ایران را از وجود اجانب پاک کرد و در پایان نیز در عرصه سیاسی و نظامی مغلوب هیچ قوم مهاجم خارجی نگردید و عرصه این خاک مقدس را با زور و ستم و نابرابری مهبای سم ستوران اجانب نساخت. بعد از اشکانیان شاخه ای دیگر از اقوام ایرانی یعنی ساسانیان بر مسند قدرت تکیه زدند که به گونه ای می توان آن را کودتای مذهبی عناصر فاشیستی و در عین حال کودتای قومی عناصر شوونیستی در داخل حکومت دموکراتیک و نسبتاً فدراتیو اشکانی نامید. در عین حال اطلاعات بسیار اندکی از این سلسله در دست است. و می توان گفت سلسله ای که پنج قرن بر سرزمین ایران حکومت می کرد در نهایت قربانی تلقی فاشیستی از دین و نیز تلقی شوونیستی از ملیت گردید و نه تنها خود بلکه نام و یادش نیز در سیاهچال افراط گرایان به فراموشی سپرده شد.

سیاستهای ضدپارتی ساسانیان

تقریباً تمامی نویسندگان تاریخ باستان ایران به سیاستهای ضدپارتی ساسانیان اشاره کرده اند. این سیاستها که به منظور امحای فرهنگ و تمدن پارتی و حذف نام آنها از صحنه تاریخ ایران طراحی شده بودند. در کتب مختلف منعکس شده و انگیزه های زیادی برای این کار ذکر گردیده که ما هم لازم دانستیم مختصر اشارتی به این موضوع داشته باشیم. خانم بیانی در مقدمه کتاب «شامگاه اشکانیان و بامداد ساسانیان» قبل از هر چیز به خصومت شدید ساسانیان با اشکانیان و تلاش بی امان آنها برای محو آثار حکومت و فرهنگ و تمدن اشکانی پرداخته است. وی در جای جای اثر خویش به این مسئله اشاره

کرده و می‌نویسد: «ساسانیان پس از اضمحلال حکومت اشکانی به نحوی منظم و حساب شده به نابودی و محو آثار مادی و معنوی قوم پارتی کمر بستند».^(۱) وی در جای دیگر می‌نویسد: «ساسانیان به پارسی بودن خویش افتخار می‌کردند. اینان پارس را بالاتر و برتر از همه ایالات می‌شمردند... ساسان که خیالات دور و درازی در سر می‌پروراند همواره می‌گفت: «اگر روزی ملک به من رسد. من روی زمین از اشکانیان پاک کنم».^(۲) این است که ما می‌بینیم در روزگاری که اشکانیان با سلوکیان یعنی دشمن مشترک همه ایرانیان می‌جنگیدند پارسی‌ها به عوض کمک به اشکانیان «جانب یونانی‌ها را گرفتند زیرا به تصور آنان تابعیت از یک حکومت ضعیف شده بر اقوام تازه نفس جویای نام برتری داشت به خصوص که هر دو در نظر پارسی‌ها بیگانه بودند». دکتر محجوب می‌نویسد: «اشکانیان حدود پنج قرن (۲۴۷ ق.م. تا ۲۲۴ م) بر ایران فرمانروایی کردند. جانشینان آنها یعنی ساسانیان بیش از آنچه عباسیان با امویان کردند در از میان بردن خاطره و تاریخ آنان کوشیدند».^(۳) در کتاب «تاریخ تحولات اجتماعی»^(۴) نیز آمده است: «تحمل پیروزی پارتیان اشکانی برای ایرانیان جنوبی که وارث تمدنی کهنسال بودند سخت دشوار بود و با وجود روش منصفانه پارتیان، غالباً پادشاهان و ملل تابعه از هر فرصتی برای مخالفت با حکومت پارتیان، استفاده می‌کردند». آقای احمدی در مقدمه‌ای که بر کتاب «درر التیجان فی تاریخ بنی الاشکان» نوشته به ناشناخته ماندن این اقوام اشاره کرده و می‌نویسد «که حتی در شاهنامه ابیاتی چند به این سلسله اختصاص داده شده است». وی در ادامه علت اصلی ناشناخته ماندن سلسله اشکانیان را سیاستهای نژادپرستانه و تعصب‌آمیز ساسانیان دانسته و می‌نویسد: «سلسله ساسانی با تکیه بر تعصب و تنگ‌نظری خاص حکومتی، آثار و روایات مربوط به اشکانیان را چنان محو و نابود ساخته‌اند که در «خداینامه» سندی که مبنای کار فردوسی بزرگوار و امین باشد، نامی از این سلسله نبوده و سرگذشتی به دست استاد بزرگوار طوس نرسیده تا در شاهنامه همیشه جاوید خود از این قوم یاد کند».^(۵) به عقیده مشیرالدوله نیز ممکن است به واسطه خصومت ساسانیان با اشکانیان صاحب خداینامه یا امثال او نخواسته باشند طول مدت سلطنت اشکانیان را موافق حقیقت نوشته

۱ - شامگاه اشکانیان و بامداد ساسانیان، بیانی، ص ۵۸

۲ - همان، صص ۵-۶

۳ - ر.ک. تاریخ تحولات اجتماعی، راوندی، ج ۱، ص ۵۹۱

۴ - راوندی، تاریخ تحولات اجتماعی، ج ۱، ص ۵۶۸

۵ - درر التیجان فی تاریخ بنی الاشکان، صص ۲۶-۲۵

و تاریخ این مدت را ذکر کنند و الا دولت پارت دولتی بزرگ و مقتدر جلوه می‌کرد. و حال این سؤال مطرح می‌شود که این همه دشمنی برای چه بوده و چرا با سقوط اشکانیان اخلاف آنها سعی در نابودی فرهنگ و تمدن آنها نمودند. دلایل بسیار زیادی در این امر دخیل‌اند. بنابه نوشته خانم بیانی از میان اقوام ایرانی آنهایی که خیال می‌کردند «دارای اصالت ملی بیشتری» هستند، خصومتشان نسبت به اشکانیان افزون بود و قوم پارتی را به چشم بدویان غاصبی می‌نگریستند که با زور حق آنها را پایمال کرده‌اند. سردسته این طرز تفکر پارسی‌ها بودند.^(۱) البته چنانکه بعداً هم اشاره خواهیم نمود به نظر می‌رسد که علت اصلی خصومت ساسانیان با اشکانیان شکاف قومی-زبانی (ethnolinguistic) بین این دو خاندان باشد و اسناد معتبر تاریخی هم این ظن را تقویت می‌کند. فعلاً لازم می‌دانیم اشاره کنیم که در مورد علل فقدان اسناد و مدارک تاریخی مربوط به حکومت پانصد ساله اشکانیان نه تنها سلاطین ساسانی بلکه شاهنامه‌نویسها، مغها و پیشوایان مذهب زرتشت که طبقه روشنفکر و دبیر و دانشمند کشور را تشکیل می‌دادند جملگی به جهات زیر با پارتیان سر مخالفت و دشمنی داشتند:

۱ - در دوره هخامنشیان مخصوصاً از عصر داریوش به بعد وضع ملل تابعه از جهات اجتماعی و طبقاتی مشخص و معین گردید و بین طبقه نجبا و اشراف و روحانیون با توده‌های زحمتکش شکافی عمیق پدید آمد. با حمله اسکندر و جانشینانش موقعیت اجتماعی طبقات فرمانروا سستی گرفت و اشکانیان در دوران طولانی حکومت خویش گامی در راه احیای قدرت روحانیون و طبقات ممتاز برنداشتند.

۲ - حمله اسکندر و جانشینان او قطع نظر از تلفات انسانی و خسارات مادی و معنوی دیگر، سبب گردید که افکار و نظریات فلسفی و اجتماعی جدیدی در زمینه‌های مختلف در بین ملل شرق نزدیک منتشر گردد. ادامه انتشار این افکار در دوره حکومت اشکانیان موجب عدم رضایت محافظه کاران و به خصوص پیشوایان مذاهب گردید.

۳ - پارتیان تعصب مذهبی نداشتند و به ادیان و معتقدات دیگر ملل مختلف به دیده تسامح و تساهل می‌نگریستند و در واقع نوعی پلورالیزم دینی بر افکار آنها حاکم بود. به همین مناسبت مغها و روحانیون زرتشتی که تلقی فاشیستی از دین داشتند با آنان دشمنی

و عنادی عمیق داشتند.^(۱)

مجموع این عوامل سبب گردید که موبدان زرتشتی نه تنها در مقام تدوین و گردآوری سرگذشت حکومت پارتیان برنیامده‌اند بلکه عامل مؤثری در محور روزنامه‌های رسمی و مدارک تاریخ این دوره بوده‌اند. البته باز هم تأکید می‌کنیم که موارد سه‌گانه فوق مربوط به دانشمندان و روحانیون ساسانی بوده و در مورد خود سلاطین ساسانی و طبقه سلطنتی این خاندان دلایل دیگری مطرح هستند که ما به پاره‌ای از آنها اشاره نموده‌ایم از جمله شکاف قومی-زبانی (ethnolinguistic) بین خاندان ساسانی و اشکانی که دلیل اصلی کینه و عداوت خاندان شوونیست ساسانی نسبت به اشکانیان بوده است.

منابع تاریخی موجود در مورد اشکانیان چه می‌گویند؟

مطالبی که نویسندگان نخستین سده‌های بعد از اسلام در مورد پادشاهان اشکانی نقل می‌کنند غالباً ناقص و نادرست است. تاریخ طبری در مورد اشکانیان بیش از چند جمله تکراری نمی‌نویسد که آن هم غالباً نادرست است. به عنوان مثال در این تاریخ می‌خوانیم: «مدت پادشاهی ملوک الطوائف دو بیست و شصت سال بود».^(۲) و در جای دیگری از کتاب آمده است: «عیسی پسر مریم (ص) پنجاه و یک سال پس از آغاز حکومت ملوک الطوائف در اورشلیم بزاد و همه روزگارشان از اسکندر تا قیام اردشیر پسر بابک و قتل اردوان و استقرار شاهی وی دو بیست و شصت و شش سال بود».^(۳) ما در اینجا با صحت و سقم این ادعاکاری نداریم قصد ما آوردن کل اطلاعاتی است که این مورخان از حکومت ۴۷۵ ساله اشکانیان داشته‌اند. فردوسی طوسی این تاریخ طولانی را تنها در ۱۸ بیت برگزار می‌کند و از جمله چنین می‌گوید:

چه گوید که را بود تخت مهان
کز آن پس کسی را نبذ تخت عاج
گرفته ز هر کشوری اندکی
ملوک الطوائف همی خواندند
تو گفتی که اندر جهان شاه نیست

پس از روزگار سکندر جهان
چنین گفت گوینده دهقان چاچ
به گیتی به هر گوشه‌ای هر یکی
چو بر تخت‌شان شاد بنشانند
بدین گونه بگذشت سالی دو بیست

۱ - ر.ک. تاریخ اجتماعی ایران، راوندی، ج ۱، صص ۵۷۰ - ۵۶۹

۲ - همان، ص ۴۹۹

۳ - تاریخ طبری، پاینده، ج ۲، ص ۴۹۷

این بود اطلاعات نادرستی که فردوسی از شرح حال اشکانیان در اختیار داشت گفتنی است وی نام نه تن از سلاطین این سلسله را نام می‌برد که فقط پنج نفرشان در تاریخ اشکانیان شناخته شده‌اند. وی از نبود منابع کافی سخن رانده و می‌گوید:

چو کوتاه شد شاخ و هم بیخشان
از ایشان به جز نام نشنیده‌ام
نگوید جهان دیده تاریخشان
نه در نامه خسروان دیده‌ام

پیرنیا در مورد آشفتگی تاریخ مکتوب اشکانیان در ایران باستان می‌نویسد: «اولاً معلوم نیست که تاریخ این دوره را اینها نوشته بودند و بعدها مفقود گشته یا اصلاً ننوشته بودند. ثانیاً اگر هم نوشته بودند ظن قوی بر این است که در دوره ساسانی که پارتیها و اشکانیان مغبوض این سلسله بوده‌اند. نوشته‌ها از میان رفته».^(۱) گفتنی است که بعد از اسلام نیز با ورود اعراب به ایران و کتابسوزی‌های وسیع بسیاری از کتب موجود هم از بین رفت بعلاوه سکوتی که بیش از دو قرن بر فضای علم و ادب ایران حاکم شد مانع از آن شد که منابع پیشین مورد پژوهش و بررسی قرار گرفته و به آیندگان منتقل شود همه این مسائل دست به دست هم داده و موجب شده که اطلاعات ما از این خاندان بسیار ناچیز باشد. البته نباید فراموش کرد که دلیل عمده این نقص را باید در سیاستهای ضدپارتی ساسانیان و عواقب آن جستجو نمود و ما پیشتر بر این مسئله تأکید نمودیم. خانم بیانی در این زمینه می‌نویسد: «ساسانیان پس از اضمحلال حکومت اشکانی به نحوی منظم و حساب شده به نابودی و محو آثار مادی و معنوی قوم پارتی کمر بستند». بدین ترتیب اگر کتب مورخین رومی، یونانی و ارمنی نبود که هر یک به مناسبت تماسهای دائمی با دستگاه اشکانی مطالبی درباره آن گردآوری کرده‌اند. هیچگاه ما نمی‌توانستیم تاریخ دقیقی از این دوره بدون سازیم و ناچار بودیم به روایات غرض‌آلود و تعصب‌آمیز و مسخ شده مورخان اسلامی اکتفا کنیم».^(۲) اما نباید فراموش کرد که از میان نویسندگان یونانی و رومی نیز به غیر از یکی دو نفر بقیه به ضبط کلیه وقایع این دولت علاقه‌ای نداشتند و وقایعی را ذکر کرده‌اند که به مردمان یا به دول آنها مربوط بوده است و این وقایع و سرحدات شمال غربی یا شمال غربی ایران روی داده است.^(۳) بی‌شک اولین و ارزنده‌ترین تاریخ مربوط به اشکانیان را مرحوم محمد حسن خان اعتمادالسلطنه جمع‌آوری و تدوین نموده است. متأسفانه قدر

۲ - شامگاه ایرانیان و بامداد ساسانیان، بیانی، ص ۵۸

۱ - ایران باستان، پیرنیا، ج ۳، ص ۲۱۹۹

۳ - ایران باستان، پیرنیا، ج ۳، ص ۲۱۹۹

این نویسنده و مترجم بزرگ عهد ناصری، با وجود همه معایب او هنوز مجهول مانده و کتاب «درر التیجان فی تاریخ بنی الاشکان» او تا این اواخر به مدت دهها سال به علت اینکه تجدید چاپ نمی‌شد از دسترسی مردم دور بود. آقای احمدی درباره این کتاب می‌نویسد: «تاریخ درر التیجان در واقع نخستین و به جرأت می‌توان گفت علمی‌ترین تحقیقی است که تاکنون نسبت به این خاندان [اشکانیان] به رشته تحریر درآمده است».^(۱) دکتر محمد جواد مشکور هم در مقدمه کتاب پارتی‌ها یا پهلویان قدیم با اشاره به این کتاب می‌نویسد: «... اما به زبان فارسی بهترین اثری که درباره اشکانیان و تمدن ایشان به تفصیل در دست است، نخست کتاب «دررالتیجان فی تاریخ بنی الاشکان» تألیف مرحوم محمد حسن‌خان اعتماد السلطنه وزیر اطلاعات و دارالترجمه عهد ناصری است».^(۲) گفتنی است که تاریخ فوق بعدها منبع استفاده پیرنیا و سایر مورخین ایران قرار گرفت. و ما نیز در این مبحث علاوه بر استفاده از منابع مختلف بر نوشته وی تأکید خواهیم نمود ضمن اینکه اشاره می‌کنیم خود وی بیشتر از ژوستن مورخ معاصر اشکانیان بهره جسته و طبعاً این امر بر اعتبار اثر وی می‌افزاید.

سرزمین و قلمرو اشکانیان

اقوام پارت در سرزمین خراسان کنونی ساکن بوده‌اند. چنانکه می‌دانیم مقصود از «پارت» یا «پارتیا» قسمت شرقی گرگان و خراسان کنونی است که داریوش در کتیبه‌های بیستون و نقش رستم آن را «پرتو» خوانده است. این قوم که مجموعه‌ای از قبایل سکایی بودند. در دشتهای بین بحر خزر و دریای آرال به صورت چادرنشین زندگی می‌کردند. چنانکه می‌دانیم سرزمین مذکور از دیرباز مسکن اقوام ترک بوده است. ژوستن درباره سرزمین اقوام پارت می‌نویسد: «سلاطین اشکانی اصلاً پارثینی [خراسانی] نبودند. تورانی و باختری بودند. مملکت پارثینی را به غلبه گرفتند و مرکز دولت خود قرار دادند و به این جهت معروف به سلاطین پارث شدند و وجه تسمیه آن ناحیه به پارت این که قبل از غلبه اشکانیان بر مردم این ناحیه در عهد قدیم مهاجرین و فراری‌های قوم اسکیت از توران به اینجا آمده و رحل اقامت انداختند؛ و پارت، در لغت اسکیت به معنی مهاجر یا نفی شده

است، به مناسبت مهاجرین و فراری‌های مزبور، اینجا معروف و موسوم به پارت شد. پس فراری‌ها و مهاجرین اسکیث نام خود را به این مکان داده و این مکان، اسم خود را به سلسله اشکانی^(۱). دیاکونوف راجع به آغاز کار اشکانیان و علل پیروزی آنان می‌نویسد: «در حدود ۱۶۰ ق.م بخش اعظم ساتراپ‌نشینهای شرقی به کلی از دست سلوکیه به در رفته به دولتهای مستقل تقسیم شده بود. نیرویی که این پادشاهیها و امارتهای کوچک و متفرق و پراکنده را متحد و یکپارچه کرد همانا پارتها بودند که در عهد میتریدات (مهرداد) اول به همسایگان خود حمله ور گشت و در حدود ۱۵۵ ق.م. سرزمین ماد را تصرف کردند. تسخیر ماد راه را برای تصرف بین‌النهرین به روی پارتها گشود. بنابه اطلاعات موجود در برخی موارد مردم محلی، مقدم پارتها را با شادی و درود پذیرا می‌گشتند. از جمله مادها که از بهره‌کشی سلوکیه رنج می‌بردند و از اقامت لشکریان آن دولت در سرزمین خویش سخت ناراحت و عصبانی بودند. جانب پارتها را که از لحاظ زبان و نژاد به ایشان نزدیک بودند، نگاه می‌داشتند. در ایامی که قوای آنتیوکوس در دهات پراکنده بودند مادها به صورت متشکل و متحد در تمام نقاط مسکونی و دهکده‌هایی که مقر پادگانهای مسکونی بود علم طغیان برافراشتند و سرانجام به یاری پارتها آنتیوکوس را مقتول و ارتش سلوکیه را تار و مار کردند^(۲). پارتیان پس از تصرف هر ناحیه یا استانی غالباً اداره آن را به سلطان یا والی محل وامی‌گذاشتند و مادام که زمامداران محلی در پرداخت مالیات و اجرای دستورات آنها تعلل و تسامحی نشان نمی‌دادند در مقام خود باقی بودند. در خاندان اشکانیان پادشاه انتخابی بود و اختیارات و امتیازات پادشاه تا حدی به سبب وجود دوشورا محدود بوده است هرچند این محدودیت چندان نبود. مسعودی در کتاب التنبیه و الاشراف به نکته اسرارآمیزی اشاره می‌کند و می‌گوید که من پس از ملاقات با علمای مجوس دریافتم که زرتشت در اوستا گفته است که سیصد سال دیگر حادثه بزرگی روی می‌دهد ولی به دین من خللی راه نمی‌یابد. ولی چون هزار سال سپری شود دین و دولت ما یکباره راه افول خواهد سپرد و چون در زمان اردشیر از هزار سال مسطور در اوستا دویمت سال باقی بود. اردشیر برای آنکه مردم دستخوش یأس و ناامیدی نشوند از تاریخ بعد از اسکندر تا اردشیر کاست و انتشار داد که این مدت ۲۶۰ سال است. این اقدام باعث اختلال تاریخ گردید و

۱ - ر.ک. درالتیجان فی تاریخ بنی الاشکان، ص ۱۱۲ - ۱۱۱

۲ - اشکانیان، دیاکونوف، صص ۴۸ - ۴۵

کتابها را هم موافق آن نوشتند.^(۱) با اینکه گفته مسعودی مبنا و مستند تاریخی ندارد قابل توجه و شایان دقت است، به عقیده مشیرالدوله ممکن است بواسطه خصومت ساسانیان با اشکانیان صاحب خدای‌نامه یا امثال وی نخواستند باشند طول مدت سلطنت اشکانیان را موافق حقیقت نوشته و تاریخ این مدت را ذکر کنند. گفتنی است که علی‌رغم همه اینها گفته مسعودی بسیار باارزش است زیرا می‌رساند که به تدریج مورخان بر نادرستی تاریخ حاکمیت اشکانیان پی برده بودند. چنانکه ابوریحان بیرونی نیز به این واقعیت رسیده بود. شایان توجه است که در زمان اشکانیان که سرزمین وسیعی از جمله آذربایجان کنونی را در تصرف داشتند. به خاطر نبردهای مداوم با دولت امپراطوری روم برای تسلط بر ارمنستان و ضمیمه کردن آن نواحی به ایران و ایجاد منطقه حائل بین ایران و امپراطوری روم مهمترین و بزرگترین لشکرکشی‌های تاریخی در آذربایجان انجام گرفته است و به علت نیاز به دفاع در مقابل هجوم دشمنان یا استقرار نیروهای تدافعی و احداث پادگانهای نظامی ضرورت را چنین ایجاب کرد که در تمام کوهستانهای بلند و مهم استراتژیکی قره‌داغ آذربایجان به خصوص در میان ارتفاعات جنگلی و صخره‌ای جالبترین و باارزش‌ترین و مهمترین قلعه‌های نظامی احداث و ایجاد گردد و نام قلعه ارشق شاید مشتق از کلمه ارشک یا اشک لقب شاهان اشکانی بوده و این قلعه نیز به نام یکی از شاهان آن سلسله بنا شده گرفته شده و در طول تاریخ به قلعه ارشق معروف گشته است. در حال حاضر آثار به دست آمده در محدوده قلعه ارشق این واقعیت را که قلعه ارشق از قلعه‌های نظامی دوره اشکانیان بوده است، نشان می‌دهد.^(۲) بنابر اهمیتی که آذربایجان در دوره اشکانیان داشته قلاع زیادی در این منطقه بنا شده که از آنجمله می‌توان به قلعه آوارسین، ارشق، اولتان، پشتو، قشلاق زاخور و... اشاره نمود.

فرهنگ التقاطی اشکانیان

بنابه نوشته مورخان اشکانیان کلیه آداب و رسوم خود را از سه منبع اخذ و دریافت نموده‌اند. اول از اسکیت‌های تورانی که اصل طایفه و اجداد آنها بوده‌اند. دوم از آداب و

۱ - ر.ک. تاریخ اجتماعی ایران، راوندی، ج ۱، ص ۵۶۹

۲ - قلعه‌های تاریخی آذربایجان، خاماچی، ص ۲۳

رسوم ایرانی و آشوری که قرن‌ها در آسیا شیوع و رواج داشته، سوم از یونانی‌ها که با اسکندر کبیر به ایران آمدند و به حکم غلبه بعضی از رسوم و آداب آنها در ایران و ممالک مجاور منتشر و معمول گردید، چنانکه هر وقت صورت آنها را سواره و تیر و کمان به دست ساخته‌اند حالت اسکیتی بودن آنها را وانموده کرده‌اند. باید گفت که شیوه جنگی پارتیان شباهت بسیار زیادی به شیوه رزمی سکاها داشت. در واقع این اقوام در مبارزات خویش از جنگ و گریز سود می‌بردند و حملات برق‌آسای اشکانیان همواره حملات برق‌آسای سایر اقوام ترک از جمله سکاها را در اذهان تداعی می‌کند. چنانکه اسپنسر در این مورد می‌نویسد: «آنچه برای جنگجویان صلیبی و بیزانسی‌ها هر دو غیرقابل تحمل و بیچاره کننده بود. شیوه حملات برق‌آسای ترکها و عقب‌نشینی برق‌آسای آنان بود. ولی ترکها همان شیوه‌ای را که در استپ‌ها و ریگزارهای بیکران آسیای مرکزی در موقع جنگ با سایر قبایل چادرنشین داشتند به کار می‌بردند».^(۱) مسئله دیگری که بر خویشاوندی پارتیان با تورانیان دلالت دارد نحوه پوشش اقوام پارتی است می‌دانیم که مورخین و دانشمندان باستان‌شناس اخیر برای تمیز و تشخیص اقوام و ملل مختلف و حتی طبقات اجتماعی مختلف یک جامعه به نوع لباس و نحوه پوشش آنها توجه دارند. بنابه نوشته مورخان شاهان اشکانی قبل از تشکیل سلسله اشکانی همراه قبایل خود یعنی پارتها زندگی صحراگردی و در نهایت بعد از مهاجرت از ترکستان و آمدن به سرزمین پارتیا (خراسان کنونی) تا حدودی زندگی شهرنشینی اختیار نمودند. بدیهی است که فرهنگ شهرنشینی لباسی به غیر از لباس صحراگردی می‌طلبد این است که آنان نیز به مانند سایر افراد قبایل پارت احتمالاً به تقلید از ایرانیان لباس شهری به تن کردند. ژوستن در این باره می‌نویسد: «اشکانیان پیش از آنکه به رتبه عالی سلطنتی نایل شوند، جامه تورانی می‌پوشیدند. چون به پادشاهی رسیدند لباسی مرکب از وضع ایرانی و تورانی ترتیب داده آن را پوشش خود قرار دادند. اعیان و نجبای پارت، لباسهای فراخ بلند به سبک مردم ایران می‌پوشیدند و رعایا همان البسه پشمینه خشن تورانی را در بر می‌کردند».^(۲) یکی دیگر از منابع فرهنگی اشکانیان فرهنگ یونان بود. البته مورخان در تأثیرپذیری اشکانیان از یونانیان به خصوص در زمینه فرهنگی اغراق کرده‌اند ولی نمی‌توان انکار کرد که اشکانیان مظاهر فرهنگی یونانیان را در حکومت خویش آشکار ساختند از آن جمله به کار بردن خط یونانی و تقویم

سلوکی (یونانی) می‌باشد و حتی علائمی که بر روی سکه‌های اشکانیان دیده می‌شود بیشتر تقلید از یونانیان و سلوکی‌هاست.^(۱) گفتنی است ادبیات و مذهب یونانی در قلمرو اشکانیان طرفداران زیادی داشت و اشکانیان در این کار تا آنجا پیش رفتند که خود را «یونان‌دوست» نامیدند. دلیل عمده‌ای که بر تأثیرپذیری اشکانیان از یونانیان دلالت دارد، طرد این خاندان از سوی اقوام ایرانی مخصوصاً پارسها می‌باشد. بنابه نوشته مورخان اشکانیان در ابتدا سعی کردند خود را ایرانی و از ساکنان اصیل این سرزمین قلمداد کنند ولی در این کار توفیقی نیافتند و به ناچار جانب یونانی‌ها را گرفتند و خود را یونان‌دوست خواندند. اعتماد السلطنه در این مورد می‌نویسد: «اشکانیان در ابتدا خود را ایرانی معرفی کرده و گفتند: «ما از نژاد کیانیم». ولی این حرفها به خرج ایرانی‌ها نرفت و سودی نبخشید و به همین علت اشکانی‌ها بنای اتحاد و قرابت با یونانیان را گذاشته خویش را جانشینان اسکندر و دوستداران یونانیان نامیده و به تحصیل ادبیات یونانی همت گماشته و حتی به پرستش خدایان یونانی پرداختند. القاب آنها را به خود دادند. خط و نقش سکه و سایر آثار آنها - ناقص یا کامل به زبان یونانی شده و همه اینها بدان دلیل بود که ایرانی‌ها آنها را خارجی و از خود بیگانه می‌شمردند.»^(۲)

زبان و هویت قومی اشکانیان

همانطور که اشاره شد اشکانیان از اقوام پارت یا پارت بوده‌اند و بنابر ادعای غالب مورخان و محققان قوم پارت نیز در اصل منشأ سکایی داشته است. البته بد نیست اشاره شود که مورخین قدیمی سه عقیده کاملاً متفاوت درباره نژاد پارتها و یا به عبارت صحیح‌تر «قومیت پارتها» ابراز داشته‌اند. گروهی مانند ژوستن که کتابهای تروک پومپه را خلاصه کرد. عقیده دارند پارتی‌ها از مردمان سکائی بوده‌اند و به زبان سکائی پارت به معنی تبعید شده است. برخی مثل استرابون می‌گویند که پارتی‌ها از مردم داه بوده‌اند و این مردم نیز سکائی، گروهی هم اظهار می‌کنند که پارتیها از آریان بوده‌اند. آقای پیرنیا با اشاره به سه نظریه فوق می‌نویسد: «این عقیده آخری را باید به کلی کنار گذاشت.»^(۳) البته او برای گفته

۲ - درر التیجان فی تاریخ بنی الاشکان، ص ۱۹۴

۱ - ایران باستان، پیرنیا، ج ۳، ص ۲۶۷۸

۳ - ایران باستان، پیرنیا، ج ۳، صص ۲۱۹۳ - ۲۱۹۲

خود دلایلی هم آورده که ما نیازی به ذکر آنها نمی‌بینیم. بنابراین سکایی بودن پارتها امری محرز تلقی می‌شود. شایان ذکر است که مرحوم دهخدا نیز در لغت‌نامه عظیم خود ارشک اول پادشاه اشکانی را سکایی دانسته و اقوام پارتی را بالکل سکایی معرفی می‌کند و این نظری است که پیرنیا در آثار خود منعکس نموده است.^(۱) بنابه نوشته غالب مورخان و محققان اشکانیان هیچگاه در طول حکومت خود بر کمک همکاری ایرانیان اعتماد کامل نمی‌کردند و به هنگام گرفتاری در جنگلهای خارجی بیشتر از استپ‌نشین‌های مشرق دریای خزر یعنی از خویشاوندان بدوی خود (سکاها) کمک می‌خواستند و به همین دلیل روابطشان را با اقوام مذکور تا آخر عمر هرگز قطع نکردند.^(۲) و به نوشته دکتر لمپتون «پس از روی کار آمدن اشکانیان قبایل بیابانگرد سکایی طبقه حاکمه را تشکیل دادند».^(۳)

اعتمادالسلطنه نیز تحت تأثیر نوشته ژوستن اشکانیان را پارتی و از طوایف سکائی می‌داند به نظر وی نوشته ژوستن در این مورد معتبرتر و قابل اعتمادتر است چون: «ژوستن مورخ لاتینی که [در] مائه دویم مسیحی بوده و تاریخ «ترک پمپه» لاتینی را در مائه اول مسیحی می‌زیسته تلخیص نموده، شرحی در باب اشکانیان می‌نویسد و چون آن هر دو با این طبقه از ملوک عجم معاصر بوده‌اند، آنچه ژوستن در این باب نوشته طرف وثوق و اعتماد است».^(۴) اعتمادالسلطنه بحث مفصلی در تبار و اصالت پارتیان نموده که اینک به قسمتی از آن اشاره می‌شود: «آنها که در اصل و نژاد بشر و تفرق و انتشار آن استقصا نموده‌اند، یافته‌اند که مردم روی زمین سه شعبه‌اند. شعبه‌ای اولاد «سام» و شعبه‌ای از پشت حام و شعبه سیم فرزندان «یافت» اند و سام و حام و یافت پسران حضرت نوح - علیه السلام - بودند. و یکی از شعب ثلاثه را که فرزندان یافت باشند اسکیت نامیده‌اند؛ و بعضی از اهالی فرنگ اسکیت را «اسیت» تلفظ می‌نمایند قوم اسیت [کذا] پس از دیری توالد و تناسل و تکثر اولاد و احفاد، قبایل و سلاسل عدیده کثیره تشکیل دادند. یکی از آن قبایل طایفه پارت است که سلاطین اشکانی معروف در آن طایفه بوده‌اند».^(۵) همانطور که از این نوشته برمی‌آید، سلاطین اشکانی برخلاف عقیده بعضی از نویسندگان «اصلاً و نسلأ

۱ - شامگاه اشکانیان و بامداد ساسانیان، بیانی، ص ۲

۱ - ایران قدیم، پیرنیا، ص ۱۲۱

۲ - رک. تاریخ اجتماعی ایران، راوندی، ج ۱، ص ۵۷۴

۳ - همان، ص ۹۹

۴ - درر التبجان فی تاریخ شی الاشکان، ص ۱۱۱

ایرانی نبوده، بلکه از طایفه تورانی معروف به پارت می‌باشند.^(۱) میرهدایت حصاری در مقاله‌ای تحت عنوان «حاکمیت ۴۸۰ ساله ترکان اشکانی در ایران» چنین می‌نویسد: «ایرانی نبودن اشکانیان را همه مورخان یکصدا تأیید کرده‌اند».^(۲) نباید فراموش کرد که در تمامی این بحثها مراد از «ایرانی» همان «هند و اروپایی» می‌باشد خواه از دیدگاه زبانی و خواه از دیدگاه قومی و به نظر بنده کاربرد این واژه مطلقاً اشتباه است هرچند متأسفانه به علت کثرت استفاده به صورت «غلط مصطلح» درآمده است. وگرنه هویت یا ملیت ایرانی مسئله‌ای جدا از داشتن یا نداشتن زبان و قومیت هند و اروپایی است. به هر حال آنچه از مجموع مطالب فوق برمی‌آید اشکانیان هند و اروپایی و آریایی نبوده بلکه سکایی بوده‌اند و سکاها نیز همانطوری که در بحث از این اقوام یاد شد ترک بوده‌اند. اعتمادالسلطنه می‌نویسد: «اکنون مورخان برعکس باورهای قبلی، با دلایل علمی ثابت کرده‌اند که اصل و نسب پادشاهان اشکانی ایرانی نبوده، بلکه از طایفه تورانی الاصل (ترکستان) موسوم به پارت یا پارت می‌باشند و نیز معلوم شده که پارتها از نسل یافث بن نوح و از قبایل اسکیت یا اسکیت بوده‌اند».^(۳) میرهدایت حصاری نیز همین مطلب را به صورت زیر بیان داشته: «پارتها عضویکی از قبایل ترک موسوم به اسکیت یا اسکیت یا ساکا یا سکه بوده، ابتدا در اطراف دریای آزوف در شمال زندگی می‌کردند. و بعدها به طرف جنوب حرکت کرده و در سواحل شرقی دریای خزر در سرزمین پارت ساکن شدند».^(۴) پروفیسور زهتابی نیز با اشاره به تحریفات صورت گرفته در تاریخ ایران باستان توسط سیاستمداران شورونیست سلسله‌های ساسانی و پهلوی و سایر نویسندگان درباری بارها بر اصلیت ترک شاهان اشکانی تأکید کرده و می‌نویسد حکومت ایران در «دوره اشکانیان، در دست پارتها که اصلیت ترکی داشته و از آسیای میانه آمده بودند» قرار داشت.^(۵)

متون ادبی اشکانیان

نبايد فراموش کرد که اشکانیان مدت‌ها زبان و خط یونانی را به عنوان زبان و خط رسمی

۲ - وارلیق، یای و هاییز ۱۳۷۷، ص ۱۹

۱ - دررالتیجان فی تاریخ بنی الاشکان، ص ۹۹

۴ - وارلیق، یای و هاییز ۱۳۷۷، ص ۲۰

۳ - دررالتیجان فی تاریخ بنی الاشکان، ص ۹۹

۵ - ایران تورکلربنین اسکی تاریخی، ج ۱، ص ۱۴

دربار خویش به کار می بردند. آقای راوندی در این باره می نویسد: «اشکانیان [زبان و خط یونانی را که جنبه بین المللی پیدا کرده بود حفظ و در کارهای سیاسی و اقتصادی مورد استفاده قرار دادند. حکام و افسران و مأمورین مالی و دولتی و حتی سلاطین کمابیش به زبان و خط یونانی آشنا بودند.^(۱) اعتمادالسلطنه هم در این مورد می نویسد باید دانست که زبان رسمی اشکانیان در صورتی که با رومی ها هم طرف ستوال و جواب بودند تحریراً و تقریراً زبان یونانی بود.^(۲) و به نوشته پیرنیا در ابتدا و اواسط دوره پارتی نوشته ها منحصرأً به زبان و خط یونانی نقش شده است.^(۳) باید دانست که بعدها اشکانیان زبان پارتی و خط آرامی را در نوشته های خود به کار می بردند و بنابه نوشته دیاکونوف تعداد متون پارتی عجله بسیار ناچیز است و به این سبب این زبان به قدر کفایت مورد بررسی قرار نگرفته. به خصوص متون پارتی مربوط به دوران سلطه پارت کمتر است. مطالعه در زبان پارتی از روی متون پارتی مانوی که در ترکستان چین کشف شده به عمل می آید ولی مدارک مزبور مربوط به دوران متأخری می باشد و بدین ترتیب سبب بایگانی عظیم اقتصادی پارتی که توسط هیئت باستان شناسی شوروی در نسا کشف گردیده از لحاظ مضمون و زبان بی شک شایسته توجه خاص می باشد.^(۴) دیاکونوف در ادامه نوشته خویش به رواج زبان پارتی در نیمه دوم پادشاهی اشکانی اشاره کرده و می نویسد: «از قرن اول میلادی زبان یونانی از سکه نوشته های پارتی رخت بریست و زبان پارتی (خط آرامی) جانشین آن شد.^(۵) متأسفانه کتابی که به زبان پارتی نوشته شده باشد در دسترس نیست اما از قرائن می توان دریافت که دوران پارتی از لحاظ فرهنگی و علمی و ادبی خالی از غنا نبوده است هرچند که آثار آن تقریباً محو شده است زیرا بزرگان ادب و فرهنگ اوایل عهد ساسانی که پرورش یافته دوران آخری پارتی بوده اند مانند مانی، گواهی بر وجود یک جو آماده شده فکری می باشند. به خصوص که آزادی نسبی عقیده و مذهب، زمینه را برای پیشبرد فعالیت ها افزون و پررونق تر می ساخت... مانی از بزرگان خاندان شاهی اشکانی بود و به هنگام تولد وی هنوز اشکانیان سلطنت را در دست داشته اند. حتی می توان گفت که مانویت تشعشی

۱ - تاریخ تحولات اجتماعی، راوندی، ج ۱، ص ۵۶۶ ۲ - درالنیجان فی تاریخ بنی الاشکان، ص ۱۹۴

۳ - ایران باستان، پیرنیا، ج ۲، ص ۲۶۷۸ ۴ - اشکانیان، دیاکونوف، ص ۱۱۶

۵ - همان، ص ۱۱۷

از دوران پارسی دارد. (۱) در کتاب حمزه اصفهانی می‌خوانیم: «از روزگار اینان کتابهایی که به دست مردم است در حدود ۷۰ جلد است». مسلماً این متون مجموعه آثار داستانی است که در زمان ساسانی باقی مانده بود و در دوره اسلامی از پهلوی به عربی ترجمه شده است. (۲) البته گفتنی است که بنابه نوشته دیاکونوف «متأسفانه چیزی از کتب پارسی در دست نیست ولی منظومه «نخل و بز» و «یادگار زریران» که به انشای زمان ساسانیان در دست است از پارسی‌ها مأخوذ می‌باشد». (۳)

۱ - شامگاه اشکانیان و بامداد ساسانیان، صص ۶۱ - ۶۲

۲ - اشکانیان، دیاکونوف، ص ۱۱۷

۳ - همان، ص ۶۳

فصل ۲

اقوامی که احتمالاً در سده‌های نخستین میلادی و حتی پیش از آن به آذربایجان آمده‌اند

تعدد و تنوع اقوام و طوایف ترک به حدی زیاد است که معرفی مختصر آنها نیاز به کتابهای جداگانه‌ای دارد اقوامی همچون هونها، خزرها، ساویرها، آوارها، کنگرها، قنقلی‌ها، اوغوزها، گوک ترکها، تابقاچ‌ها، اویغورها، قیرقیزها، تورگیش‌ها، قارلوق‌ها، پشچنک‌ها، اوزها، مجارها، بلغارها، و... نقش مهمی در شکل‌گیری تاریخ ترک ایفا کرده‌اند که ما از این میان تنها به شرح مختصر اقوامی خواهیم پرداخت که ارتباط مستقیم و نزدیکی با ساکنان آذربایجان داشته و روزگاری در این سرزمین ساکن بوده و در نهایت بنابه شواهد و اسناد تاریخی در تشکیل خلق و زبان مردم آذربایجان مؤثر بوده‌اند.

نکته مهم اینکه این اقوام به یکباره وارد آذربایجان نشده‌اند بلکه همانگونه که شرح خواهیم داد در فواصل زمانی مختلف و به دلایل گوناگون در طی قرون متمادی به احتمال قوی از اواسط هزاره نخستین پیش از میلاد تا اواسط هزاره نخستین پس از میلاد به این سرزمین آمده و در آن سکونت گزیده‌اند. دانشمندان و پژوهشگران آذربایجان از جمله پروفیسور خودیف، پروفیسور یوسفوف و پروفیسور زهتابی و... بر این باورند که ورود پیاپی اقوام ترک زبان مانع از آن می‌شد که طوایف غیرترک زبان مهاجر بتوانند زبان بومیان این

سرزمین را تغییر دهند.^(۱) به عبارت دیگر این مهاجرتها زمینه تقویت زبان ترکی را در آذربایجان فراهم می‌کرد نه اینکه موجب دگرگشت زبانی مردم این سامان گردد. ما در بحث دگرگشت زبانی به این موضوع خواهیم پرداخت.

ساویرها

بنابه روایات تاریخی مختلف از نخستین اقوامی هستند که وارد آذربایجان شده‌اند. این اقوام در قرن ۵ - ۶ میلادی در مناطق غرب سیبری و شمال قفقاز نقش مهمی ایفا کردند. خاستگاه اصلی آنان غرب کوه‌های آلتای بوده و با هونهای آسیا در ارتباط بودند. بعد از سقوط امپراطوری بزرگ هون با همدیگر متحد شده و تشکیل حکومت دادند.^(۲) ساویرها به علت هجوم اقوام آوار به مناطق غربی کوچ نموده و در نواحی جنوبی دشتهای قزاقستان ساکن شدند.

این اقوام در سال ۵۱۶، با هجوم به ارمنستان وارد سرزمین آناتولی شده و تا قونیه و آنکارا پیشروی نمودند. در سال ۵۴۵ م ضربات سختی را از جانب آوارها متحمل شده و بعد از آن تحت حاکمیت امپراطوری گوک ترک قرار گرفتند و در نهایت در قرن ۷ م در تشکیل امپراطوری ترکان خزر شرکت نمودند.^(۳) بنابه نوشته‌های مورخان بیزانس از زمانی که حافظه بشری به خاطر می‌آورد نه در ایران و نه در روم هیچ قومی مانند ساویرها صاحب مکانیزمهای پیشرفته نظامی نبودند، ایران و روم هیچگاه از علوم و فنون مهندسی بی‌بهره نبوده‌اند ولی هیچکدام از اینها در مکانیزمهای دفاعی و نظامی به پای ساویرها نمی‌رسیدند.^(۴) گفتنی است که بسیاری از مورخین احتمالاً تحت تأثیر نوشته هرودوت سابقه حضور طوایف ساویر و آوار ترک زبان در آذربایجان را تا پیش از زمان زندگی هرودوت - که در قرن ۵ ق.م. می‌زیسته، عقب برده‌اند که از آن جمله می‌توان به وروشیل گوکاسیان مورخ ارمنی اشاره کرد. با این حساب آمدن ساویرها به آذربایجان در دو مرحله صورت گرفته است. مرحله اول در قرون پیش از میلاد و مرحله دوم که در قرن ۴ م اتفاق

۱ - آذربایجان ادبی دلی تاریخی، خودبف، ص ۳۶ - ۲ - تورکون قیزیل کینابی، اوزده ک، ص ۲۰۷

۳ - تورکلرین تاریخ و فرهنگینه بیر باخیش، هبت، صص ۳۱ - ۳۲

۴ - ر.ک. تورکون قیزیل کینابی، اوزده ک، ص ۲۰۸

افتاده است. چنانکه قبلاً هم اشاره نمودیم هرودوت مورخ یونان باستان از اسکان ساسپرها (ساویرها) در اطراف رود ارس سخن می‌گوید و آنان را جزو اقوام بومی این منطقه می‌شمارد... در ادبیات تورکولوژی نیز، زبان ساویرها، خزرها و بلغارها ترکی دانسته شده و از نظر قومی نیز خویشاوندی آنان اثبات شده تلقی گردیده است. منابع تاریخی قرنهای پنجم و ششم میلادی از اسکان ساویرها و خزرها در آذربایجان و ترک‌زبان بودن آنها به صراحت تمام سخن گفته‌اند.^(۱)

آوارها

در مورد قومیت اقوام آوار محققین ایده واحدی ندارند بعضی‌ها این اقوام را مغول و یا آمیخته‌ای از مغولها و ترکان دانسته‌اند ولی نظر بسیاری از دانشمندان بر این است که آنها نیز همچون ساویرها ترک بوده‌اند. در کتیبه اورخون که از قدیمی‌ترین کتیبه‌های زبان ترکی محسوب می‌شود از اقوام آوار و خاقان آنها نام برده شده است. امپراطوری آوارها در اروپا بر مناطقی همچون مجارستان، آلبانی، چکسلواکی، اتریش و جنوب آلمان حکمرانی می‌نمود. بنابه نوشته دکتر هیئت آوارهایی که امروزه در قفقاز زندگی می‌کنند از اعقاب آوارهای نخستین می‌باشند.^(۲) البته باید گفت که این نظر عمومیت ندارد و برخی از محققان آن را رد می‌کنند. به هر حال باید گفت که امپراطوری ترکان آوار در سال ۸۰۵ م سقوط کرد و در نتیجه این اقوام در مجارستان شرقی و سرزمین بالکان پراکنده شده، دین مسیحی اختیار نموده و به مرور زمان، زبان خود را از دست داده و در فرهنگ بومی آنجا مستحیل گردیدند.^(۳) بنابر شواهد تاریخی اسکان آوارها در آذربایجان از قرن ۶ م به مدت یک قرن ادامه داشته و نقش آنان در شکل‌گیری و تکوین زبان ترکی آذربایجانی با توجه به شرایط تاریخی انکارناپذیر است. وجود برخی اسامی مناطق در رابطه با اسامی آوارها از نظر توپونیم نیز این اندیشه را قوت می‌بخشد که به هر حال در تکامل و شکل‌گیری زبان این سرزمین تأثیر داشته‌اند.^(۴)

۱ - مقدمه‌ای بر تاریخ تحولات زبان ترکی آذری، ۷، م. کریمی، صص ۲۸ - ۲۷

۲ - تورکلرین تاریخ و فرهنگینه بیر باخیش، هیئت، صص ۲۲ - ۲۳

۳ - تورکون قیزیل کیتابی، اوزده‌ک، ص ۲۲۱

۴ - مقدمه‌ای بر تاریخ تحولات زبان ترکی آذری، م. کریمی، ص ۲۹

خزرها

ترکان خزر در سواحل شمال غربی دریای خزر زندگی می‌کرده‌اند که در قرون ۱۰-۷ م امپراطوری بزرگی پدید آورده و نقش مهمی را در تاریخ شرق اروپا ایفا کردند. خزرها دوبار به اروپا مهاجرت کرده‌اند و شاید همین امر باعث شده آنها را در دو دسته متفاوت قرار دهند. یک دسته از خزرها که پیش از میلاد به اروپا راه یافته و رنگ پوستشان نسبت به خزرهایی که بعد از میلاد به اروپا رفته‌اند سفیدتر شده بود. دسته اول را «آخ‌خزر» می‌نامند که طبقه حاکم و ثروتمند جامعه را تشکیل می‌دادند در حالیکه دسته دوم «قاراخزر» نامیده شده و اکثراً جزو طبقه زحمتکش جامعه محسوب شده‌اند. در تشکیل خلق خزر ترکان ساویر نقش اساسی داشته و به غیر از آنها می‌توان از ترکانی همچون هونها، گوک ترکها، اوغوزها، بلغارها و مجارها نام برد. در سال ۵۷۶ م خزرها تابع امپراطوری گوک ترک بودند و از سال ۶۳۰ که دوران فترت و ضعف امپراطوری گوک ترک فرا رسیده بود، خود را مستقل اعلام کردند. ترکان خزر سالها با اعراب مبارزه کردند و بعضی‌ها بر این عقیده‌اند که اولین بار اعراب آنها را به این نام خوانده‌اند ولی در منابع روم (بیزانس) نیز آنها به همین نام خوانده شده‌اند.^(۱) تجارت وسیع، تشکیلات مقتدر سیاسی و آزادی مذهب از ویژگیهای امپراطوری خزرها بوده است. خزرها خود همچون گوک ترکها به دین خدای آسمان (گوک تانری) معتقد بودند و بنابر شواهد تاریخی بعد از آن دین یهود اختیار کرده بودند. دکتر ضیاء صدر در مقاله مفصلی که در این باره نوشته، چنین آورده است: «نکته مهم تاریخی این است که مسلماً یهودیان ساکن مناطق شمالی ایران اکثراً تبار ترک خزری داشته و از تبار اسطوره‌ای «ابراهیم - اسحق» نمی‌باشند زیرا چنانکه آرتور کستلر محقق مشهور یهودی در کتاب ارزنده سبط سیزدهم بخش دوم فصول ۷ و ۵ نشان داده است: «قسمت عمده یهودیان (اروپای) شرقی و بنابراین یهودیان جهان از تبار ترک خزر است و نه از اصل سامی. بخش حاکم اتحادیه خزرها و غزها (اوغوزها) در زمان «بولن خان» به دین یهود گرویدند.»^(۲) گفتنی است آزادی مذهب در میان اقوام خزر به حدی بود که حتی بعد از ورود اسلام به سرزمین آنها، در شهرهای آنان مساجد، کلیساها، و کشتها (کنیساها) در کنار هم ساخته می‌شدند و وجود عبادتگاههای یهودی می‌تواند دلیل دیگری برگفته‌های فوق باشد. به هر حال با سقوط امپراطوری ترکان خزر این اقوام پراکنده شده، گروهی به کریمه و

گروهی به آذربایجان مهاجرت نموده و با مردم بومی این مناطق اختلاط یافتند.^(۱) آقای محمدرضا کریمی نیز پس از بررسی نظریات مختلف تاریخی می‌نویسد: «تمامی منابع عربی، یونانی و فارسی از اسکان خزرها در آذربایجان در سده‌های چهارم الی ششم میلادی سخنی می‌رانند».^(۲) و ما در بحث از ترکان قبیچاق نوشته‌ایم که به نظر پروفیسور زهتابی ترکان خزر و قبیچاق در دوران ساسانیان و نخستین سده‌های میلادی وارد آذربایجان شده و با تات‌ها همنشین شده‌اند.

هونها

دسته‌ای از ترکان هستند که روزگاری بزرگترین امپراطوری‌های آسیا و اروپا را شکل دادند بسیاری از مورخان و نویسندگان هونها را نخستین گروه گردآمده ترکان دانسته‌اند که موفق به تشکیل حکومت گردیدند. گفتنی است مورخانی که در زمینه تاریخ ملل ترک کار کرده‌اند چه در ایران و چه در ترکیه و آذربایجان و سایر کشورهای ترک‌زبان و حتی کشورهای اروپایی معمولاً آثار خود را از امپراطوری بزرگ هون شروع کرده‌اند در حالی که یک ملت برای دستیابی به امپراطوری بزرگی که در مورد هونها مطرح شده نیاز به سالها و بلکه قرن‌ها تجربه و زمینه تاریخی دارد. تشکیل امپراطوری در جهان قدیم یکی از بزرگترین مظاهر تمدن شمرده می‌شده و ما می‌دانیم که تمدن از هیچ به وجود نمی‌آید و هیچ کس نمی‌تواند قبول کند که امپراطوری بزرگ هون بدون داشتن چنین سابقه‌ای (حکومت ترک‌زبان باستان) پا به عرصه وجود نهاده است. رفیق اوزده‌ک در تاریخ ترک می‌نویسد: «بی‌شک امپراطوری بزرگ هون نخستین دولت ترک نبود».^(۳) وی در جایی دیگر می‌نویسد: «نخستین امپراطوری بزرگ ترک‌ها یعنی حکومت جهانی ترک‌ها را ترکان هون تأسیس کرده بودند البته قبل از آنها هم دولتهای مقتدر ترک حکومت می‌کردند».^(۴)

گروهی از دانشمندان یکی از حکومت‌های مقتدر پیش از امپراطوری بزرگ هون را

۱ - تورکلرین تاریخ و فرهنگ‌پیر باخیش، هیت، صص ۳۵ - ۳۳

۲ - مقدمه‌ای بر تاریخ تحولات زبان ترکی، م. کریمی، ص ۳۷

۳ - تورکون فیزیل کیتابی، اوزده‌ک، ج ۱، ص ۴۸

۴ - همان، ص ۹۱

حکومت ترکان سکائی دانسته‌اند که پیش از این مورد بحث قرار گرفت. به هر حال هونها ترکیبی از جوامع مهاجر و کوچ‌نشین بودند که بر اساس اهداف ملی با یکدیگر ارتباط تنگاتنگ داشتند.^(۱) بر اساس نظریه پوپ (Poppe) طرفدار قرابت و خویشاوندی زبانهای آلتائیک و طبق تقسیم‌بندی با سکا کوف هونها اجداد کوچ‌نشین و بدوی ترکها بودند که به دو گروه تقسیم می‌شدند:

الف) هونها غربی که امروز زبانهای بلغار، اوغوز، قبچاق، قارلوق را تشکیل می‌دهند.
 ب) هونها شرقی که زبانهای کنونی اویغور، اوغوز و قرقیز، قبچاق از آن جمله‌اند و زبان مادری ترکها را تشکیل می‌دهند امروزه محققان هونها را در سه گروه متمایز مورد مطالعه قرار می‌دهند:

الف) هونها آسیا

ب) هونها اروپا

ج) هونها سفید (آغ‌هونلار) و یا افتالیتها که در منابع اسلامی و ایرانی به آنها هیاطله هم گفته شده است. هر کدام از اینها به نوبت تشکیل حکومت داده و نقش مؤثری را در تاریخ جهان از ترکستان تا قلب اروپا ایفا کرده‌اند. امپراطوری هون در آسیا از قرن ۴ ق.م. تا سال ۴۸ م. و امپراطوری هون در اروپا از ۳۷۴ م تا ۴۶۹ م و امپراطوری هون سفید از اواخر قرن ۴ م تا سال ۵۵۷ م ادامه داشته است. البته بین سالهای ۴۸ م تا ۳۷۴ م و حتی بعد از آن نیز دولتهای هون حکومت را در دست داشتند.^(۲) گفتنی است که هونها غربی که شاخه‌ای از آن هونها اروپا را تشکیل می‌داد از اعقاب هونها آسیا می‌باشند که در سال ۳۵ میلادی به سوی غرب مهاجرت نمودند. از آنجا که به قول پروفیسور وس رابرتز «آنچه که برای هونها دشوارتر و ناگوارتر می‌نمود اینک حاکمیت جامعه آنان در دست بیگانه‌ای باشد، آنان هیچ مشکل یا دردی را شدیدتر و ناگوارتر و تلختر از آن نمی‌دانستند که تحت سیطره دیگران باشند».^(۳) و تحت تأثیر این اندیشه بود که هونها غربی با ورود به اروپا امپراطوری هون اروپا را تأسیس نمودند مخصوصاً با ظهور آتیلا کشورگشایی این اقوام سرعت گرفت و توانستند حکومت خویش را در اروپا مستحکم نمایند. پروفیسور وس رابرتز می‌نویسد: «هونها علی‌رغم اینکه دچار شکست یا عقب‌نشینی شده بودند ولی به

۲ - تورکون فیزیل کیتابی، اوزده ک، ج ۱، ص ۵۱

۱ - اسرار فرمانروایی آتیلا، رابرتز، ص ۱۶

۳ - اسرار فرمانروایی آتیلا، رابرتز، ص ۶۳

هیچ وجه تن به اسارت و در یوزگی سایر ملل نداده بودند و در عوض بسیاری از ملل آسیایی و اروپایی و حتی آفریقایی را زیر سلطه حکومت خویش داشتند آنان با اینکه در صحرا و میان علفزارها زندگی کرده و پرورش یافته بودند اما ملتی جنگاور و شجاع بودند.^(۱) قبل از پرداختن به مسئله زبان اقوام هون و تأثیر آنها در آذربایجان بد نیست اشاره شود که به سبب پیروزیهای مکرر هونها، مورخان غربی آتیلا را فردی خونخوار و وحشی معرفی کرده‌اند. اما نباید فراموش کرد که به قول پروفیسور وس رابرتز «آتیلا هر اندازه نیز وحشی شناسانده شود و او را خونخوارترین چهره تاریخ بشناسند باز از رومیان باستان وحشی‌تر نبوده است. زیرا هیچگاه دیده نشده و در تاریخ ذکر نگردیده که آتیلا و سربازانش مثل رومیان انسانها را زنده زنده به جلوی سگها بیندازند و... او هر قدر هم بی‌رحم و شقی شناسانده شود از ایران کورتز و یا پیزار وحشی‌تر و بی‌رحم‌تر نبوده است... جنابتی که اروپائیان در طول تاریخ انجام داده‌اند، آیا آتیلا کرده است؟»^(۲) به علاوه آتیلا فرستادگانی را به نقاط مورد هجوم می‌فرستاد و از اهالی آن شهر می‌خواست بدون جنگ و خونریزی تسلیم شوند و در میدانهای نبرد نیز ابتدا اجازه می‌داد دشمن نخستین تیر را پرتاب نماید و این از جمله خصوصیات است که در مورد بزرگان دینی و اخلاقی ما هم مطرح شده و کمتر کسی به داشتن آن مفتخر است.

ترکان هون و آذربایجان

امروزه هیچ شکی در ترک بودن اقوام هون باقی نمانده است. گفتنی است دانشمندان بزرگی همچون ج. مارکوارت، پ. پتلیوت و او. فرانک و گ. نیمت و رنه گروسه و و. ابرهارد و ج. گلوژن با مطالعه زبان، فرهنگ و رسوم اقوام هون آنها را ترک دانسته‌اند.^(۳) چنانکه پروفیسور وس رابرتز نیز در مورد هونها می‌نویسد: «تا آنجا که مشخص گردید و از آداب و رسوم و جشنهایشان مشخص است گویا بیشتر به فلسفه و آیین شامانیزم اعتقاد داشته‌اند و به آن متوسل شده‌اند.»^(۴) گفتنی است که هر چند «دین شامان، آیین مغولان بود، اما بعضی

۲ - همان، ص ۴۰

۱ - اسرار فرمانروایی آتیلا، رابرتز، ص ۶۰

۳ - نورکلرین تاریخ و فرهنگینه بیر باخیش، هیت، ص ۹

۴ - اسرار فرمانروایی آتیلا، رابرتز، ص ۱۰۸

از قبایل ترک نیز با توجه به شرایط تاریخی این دین را پذیرفته بودند.^(۱) و این اقبال به آیین شامانیزم به حدی بوده که تا چند سال پیش غالب محققان و نویسندگان آن را مذهب اقوام ترک می‌دانستند و نگارنده بارها متوجه شده که هنوز هم در اذهان مردم آذربایجان مخصوصاً روستائیان نامی از آن باقی مانده، بطوری که گاهی فرزندان خود را به این نام می‌خوانند. به هر حال، بسیاری از محققان هونها را اجداد ترکان می‌شمارند و معتقدند در اتحادیه هونها قبایل پروتوتورک وجود داشته‌اند. البته منابع موثق تاریخی هم صحت این ادعا را به طور کامل ثابت می‌کنند. دکتر محمد زاده صدیق در این باره می‌نویسد:

«گروه‌های گردآمده ترکان از کهن‌ترین دوران تاریخی شناخته شده‌اند. نخستین گروه از آنان در دوران باستان با نام هونها پیدایی یافتند در میان اینان مهمترین و بزرگترین قبیله‌ها و در عین حال کهنترینشان که در دوران باستان در آسیای میانه بودند و توده اصلی را تشکیل می‌دادند، اوغوزها، توپکوها، و اویغورها بودند.»^(۲) درباره اختلاط هونها با مردم آذربایجان بد نیست به دوباره هجوم هونها یکی در دوران حاکمیت مدین (۲۰۹ الی ۱۷۹ م) که به ترک زبان شدن فنلاندیها انجامید و دیگری به رهبری آتیل در قرن چهارم میلادی اشاره کنیم که توانست شرق اروپا را تسخیر کند و در عبور از آذربایجان عده‌ای در همین جا ساکن شدند و در هر حال در قوام‌گیری مردم ترک زبان این منطقه بی‌تأثیر نبوده‌اند.^(۳)

پروفسور یوسفوف هونها را در شکل‌گیری مردم و زبان آذربایجان مؤثرترین و اساسی‌ترین عامل قومی می‌شمارد او ترک زبان شدن مردم آذربایجان را در طی پروسه هزار ساله ۱۱-۲ میلادی در اختلاط مردم با هونها می‌داند.^(۴) و گوکاسیان نیز می‌نویسد: «اهالی ترک منشأ آذربایجان به ویژه ساویرها در داخل کنفدراسیون هون بوده‌اند و در تاریخ به نام هون شناخته شده‌اند. به طور کلی منابع تاریخی قرون وسطی، طوایف ترک‌زبان را که در اتحادیه طایفه‌ای هون شرکت داشته‌اند، با نام هون تقدیم کرده‌اند.»^(۵) و پروفسور خودیف نیز با اشاره به ورود اقوام هون به سرزمین آذربایجان می‌نویسد: «مهاجرت ترکان هون به آذربایجان و اسکان آنها در این سرزمین تأثیر اساسی در شکل‌گیری جریان قومی - زبانی

۱ - نورکون قیزیل کیتابی، اوزدهک، ج ۱، ص ۲۰ - ۲ - مکتب مولویه، صدیق، ص ۹

۳ - مقدمه‌ای بر تاریخ تحولات ترکی آذری، کریمی، ص ۲۳

۴ - همان، ص ۳۳ - ۵ - همان، ص ۲۵

(Ethnolinguistic) مردم آذربایجان نهاده است.^(۱) بدین ترتیب می‌توان گفت ترکان هون از قرون اولیه میلادی وارد آذربایجان شده و با اهالی ترک‌زبان بومی ممزوج شده‌اند.

قبچاق‌ها

قبچاق‌ها را کومان نیز نامیده‌اند که البته این نام در ولایات روم و بیزانس برای نامیدن این دسته از ترکان به کار می‌رفت و در منابع اسلامی بیشتر قبچاق و گاهی قفچاق نامیده شده‌اند به طوریکه در دیوان لغات الترك کاشغری هم به این نام خوانده شده‌اند. به عقیده پروفیسور یوسفوف طوایف کومان که در قرون ۱۲ - ۹ ق.م. در سرزمینهای شمالی بین‌النهرین ساکن شدند نام اقوام کومان [قبچاق] بعدی را در اذهان قداعی می‌کنند.^(۲)

قبچاق‌ها علی‌رغم نفوذ و قدرت زیادی که داشتند موفق به تشکیل حکومت باثباتی نگردیدند، که البته دلایل زیادی در این امر دخیل‌اند ولی مهمترین دلیل آن پذیرش مسیحیت از طرف گروههای مختلف اقوام قبچاق و پراکندگی آنان در مجارستان، کشورهای شبه‌جزیره بالکان، لهستان و اتریش و اختلاط با بومیان این سرزمین‌ها بود که حتی به نابودی زبان قبچاق‌ها در این سرزمین‌ها انجامید. البته دسته‌ای از قبچاق‌ها هم با قبول اسلام سلسله‌های مملوکان مصر و سوریه را تأسیس کرده و تا برقراری امپراطوری بزرگ ترکان عثمانی به حکومت خود در این سرزمینها ادامه دادند که نتیجه آن خلق آثار ادبی فراوانی است که بخش مهمی از ادبیات پرربار ترکی را به خود اختصاص داده‌اند.^(۳)

شاید بتوان گفت در شکل‌گیری زبان ترکی آذری امروزی بعد از اوغوزها که نقش محور را داشتند، قبچاق‌ها نقش عمده‌ای ایفا کرده‌اند، بنابه نوشته‌های مورخین دسته‌های مختلفی از اقوام قبچاق از سده‌های نخستین بعد از میلاد در آذربایجان ساکن بوده‌اند و مورخین دوره اسلامی نیز به سکونت ترکان قبچاق در نخستین قرنهای بعد از اسلام اشاره نموده‌اند و می‌دانیم شمس تبریزی عارف بزرگ این شهر نیز از ترکان قبچاق بوده و علاوه بر تذکره‌نویسان خود مولوی نیز بارها به این امر اشاره کرده است.

زهی بزم خداوندی زهی می‌های شاهانه زهی یغما که می‌آرد شه قبچاق ترکانه^(۴)

۱ - آذربایجان ادبی دلی تاریخ، خودیف، ص ۲۷ ۲ - همان، ص ۲۱

۳ - تورکون قیزیل کیتابی، اوزده ک، صص ۲۷۴ - ۲۶۷ ۴ - دیوان شمس تبریزی، م. درویش؛ ج ۲، غزل ۹۳۴

پروفسور زهتابی هم در عین اینکه به لهجه واحد و یا «تزدیک به هم» ترکان اوغوز و قبچاق اشاره کرده، می‌نویسد: منابع تاریخ روشنگر این حقیقت‌اند که در دوران ساسانی‌ها و نخستین سده میلادی ترکان قبچاق و خزر در آذربایجان بوده‌اند و به اصطلاح خودشان با «تاتها» در یک جا زندگی می‌کرده‌اند.

خلج‌ها

دسته‌ای از ترکان اوغوز می‌باشند که در زمانهای قدیم از سایر اقوام ترک جدا شده و به سرزمین افغانستان و از آنجا به هندوستان و ایران مهاجرت نمودند. محمود کاشغری در کتاب دیوان لغات الترك که در اواسط قرن پنجم هجری تألیف شده، خلج‌ها را از اقوام اوغوز نامیده و با اشاره به جدایی آنان از سایر ترکمانان می‌نویسد: «ایشان [ترکمانان] در اصل بیست و چهار قبیله بودند، جز آنکه دو قبیله از خلج از ایشان ممتاز شدند به برخی چیزها و لذا آن دو قبیله در عداد ایشان شمرده نمی‌شوند».^(۱)

در نیمه قرن هفتم میلادی دسته‌هایی از اقوام اوغوز و خلج در سیستان و کابل ساکن شدند و دسته‌ای از آنها در قرن هشتم میلادی در هندوستان سلسله «تورک شاهی» را تأسیس نمودند که بر روی سکه‌های آنها به رسم سایر قبایل ترک روی تاج پادشاه شکلی گرگ ترسیم شده بود. البته خلج‌ها بعد از اسلام هم در هندوستان تشکیل حکومت دادند. ترکان خلج در زمان غزنویان علیه سلطان مسعود غزنوی قیام کرده و در پیروزی سلجوقیان مؤثر بودند. در زمان حمله مغول به ایران آنها تابع خوارزمشاهیان بودند و آنها را در مقابله با مغولان یاری می‌کردند. این اقوام از روزگاران پیشین اکثریت ساکنان جنوب قم و حوالی اراک و ساوه را تشکیل می‌داده‌اند و بعدها گروهی از خلج‌های حوالی ساوه به آذربایجان (مغان) مهاجرت نمودند.^(۲)

پچنکها

این اقوام دسته‌ای از ترکان اوغوز بوده‌اند که در تشکیلات امپراطوری بزرگ گوک ترک وارد

۱ - دیوان لغات الترك، دبیر سیاقی، ص ۴۵۱

۲ - تورکلرین تاریخ و فرهنگینه بیر باخیش، هبنت، ص ۴۸ - ۴۶

شده بودند و بعد از فروپاشی امپراطوری گوک ترک راه غرب در پیش گرفته و در قرن نهم میلادی به مجارستان رسیدند. و در نهایت تحت فشار اوزها که آنها نیز از اقوام اوغوز بودند مجبور شدند راه بلغارستان و مقدونیه در پیش گیرند. مورخان از همسایگی بچنکها با اقوام دیگر اوغوز و حتی از اسکان دسته‌ای از آنها در میان قبایل اوغوز حکایت می‌کنند. به طوریکه در دیوان لغات الترك محمود کاشغری از این اقوام در بین قبایل اوغوز یاد شده است و در شاهنامه فردوسی نیز پشتگ تداعی گر همین اقوام است.

گوک ترک (گوئی ترک)

گوک ترک نام دولتی است که در اواسط سده ششم میلادی در حدود کوههای آلتای تشکیل گردید و قلمروش در اندک مدتی از مغولستان تا دریای سیاه و دامنه‌های سیبری توسعه یافت. ترکان اغوز در این نخستین دولت بزرگ ترک که اتحادیه‌ای بود از اقوام و ملل مختلف آسیای میانه، طبقه حاکم را تشکیل می‌دادند. بنیان‌گذار این دولت مردی بود به نام بومین خان. دولت هیاطله (هون) که از اوایل قرن پنجم در آسیای میانه و شرق و شمال خزر فرمان می‌راند و با ساسانیان درگیری مستمر داشت در برابر سیل نیروهای گوک ترک دوام نیاورد. گفتنی است که حمایت ساسانیان از گوک ترک‌ها زمینه‌ساز پیروزی آنان بود و پیدایش امپراطوری عظیم گوک ترک در جوار شاهنشاهی ساسانی باعث قوام یافتن ترکها در سراسر آسیا و از آن جمله در ایران و آذربایجان شد... ترکانی که بعدها دولت غزنوی و قراخانی و سلجوقی و خوارزمشاهی و... را تشکیل دادند سابقاً در اتحادیه گوک ترک شرکت جسته‌اند.

بدین ترتیب می‌توان گفت بعد از فروپاشی امپراطوری بزرگ ترکان هون، گوک ترک‌ها در سطحی وسیع‌تر موفق به سازمان دادن قبایل کوچ‌نشین دشتهای آسیا شدند. امپراطوری گوک ترک از ۵۵۲ م تا ۵۸۲ م و امپراطوری گوک ترک شرقی از ۶۳۰ م تا ۵۸۲ م و در همین سالها امپراطوری گوک ترک غربی نیز در نواحی غربی و از سنال ۶۸۱ م تا ۷۴۴ م دومین امپراطوری بزرگ گوک ترک‌ها قدرت را در دست داشت. (۱) گوک ترک‌ها نخستین قوم ترکی نبودند که تشکیل حکومت می‌دادند ولی نخستین قومی بودند که به نام قبایل ترک تشکیل

حکومت دادند. چه می‌دانیم که قبل از آنها ترکان سکایی و نیز ترکان هون حکومت‌های مقتدری پدید آوردند ولی هیچ یک از اینها دولت خود را ترک ننامیدند. می‌توان گفت واژه ترک بعد از تشکیل اتحادیه طایفه‌ای گوک ترک در اواسط قرن ششم میلادی از حالت اسم خاص یک قبیله فراتر رفته و در دهه‌ها و سده‌های بعدی قبایل، اقوام و خلق‌های زیادی را دربرگرفت. ساویرها و خزرها که بعدها نقش مهمی در عرصه اجتماعی و ادبی آذربایجان ایفا کردند جناح غربی خاقانات گوک ترک را تشکیل می‌دادند. به ویژه همانطور که اشاره شد ترکان اوغوز که بنابه نوشته برخی محققان شالوده اصلی زبان ترکی آذری و استانبولی (کنونی) را ریختند، جناح حاکم امپراطوری بزرگ گوک ترک را تشکیل می‌دادند.

ترکان اوغوز

اوغوزها از قدیمترین اقوام ترک زبان به حساب می‌آیند که منسوب به اوغوز می‌باشند. زندگی اوغوز و شخصیت واقعی او در هاله‌ای از ابهام فرو رفته و با افسانه‌ها و اساطیر درآمیخته است. بعضی‌ها او را نوه یافث بن نوح و یافث را نیز جد ترکان دانسته‌اند و بعضی‌ها نیز به او نسبت پیغمبری داده و حتی پا را از این فراتر نهاده و او را همان ابراهیم خلیل (ع) دانسته‌اند. درک این تشبیه‌ها با در نظر گرفتن روایاتی که از زندگی اوغوز نقل شده آسان می‌نماید، هرچند در صحت این روایات تردید داریم. به عنوان مثال رشیدالدین فضل‌الله در «جامع التواریخ» به تشریح زندگی اوغوز می‌پردازد و از آن جمله می‌نویسد: «قراخان (پدر اوغوز) و برادرانش اورخان، کرخان و کزخان همگی کافر بودند و قراخان قائم مقام پدرشان بود و از او پسری در وجود آمد که سه شبانه روز پستان مادر نمی‌گرفت و شیر نمی‌خورد. بدان سبب مادرش می‌گریست و تضرع می‌کرد و هر شب در خواب چنان دیدی آن بچه با وی گفتی ای مادر اگر خداپرست شوی و محب خداگرددی، شیر تو بخورم. آن زن به واسطه آنکه شوهرش و تمامت اقوام ایشان کافر بودند، ترسید اگر اظهار خداپرستی کند او را با بچه هلاک گردانند، پنهان به خدای تعالی ایمان آورده و به اخلاص تمام محب حق جل و علا شده و آن بچه پستان مادر گرفته و شیر خورده و چون یک ساله شده به غایت پاکیزه و خوب صورت بود و آثار رشد و هدایت از ناحیه او می‌تافت. پدرش چون که آن معانی در وی دید، گفت از قوم ما بدین شکل و صورت هیچ فرزندی در وجود

نیامده و این پسر از اقران و اکثرا معظم و معتبر گردد و به مراتب کمال برسد. و جهت نام نهادن وی با خویشان مشورت کرده و بچه یکساله به آواز آمده و گفته نام من اوغوز نهید. حاضران از آن حال به غایت متعجب ماندند و به موجب سخن او که اثر ارشاد حق تعالی بود او را اوغوز نام کردند.

چون به حد بلوغ رسید پدرش قراخان از برادرزادگان خویش دختر کرخان که در غایت خوبی و پاکیزگی بود جهت او بستد. اوغوز در خفیه با آن دختر گفته که اگر خداپرست شوی و محب خدا گردی تو را دوست دارم و با تو نزدیکی کنم. او استعباد نمود و آن نصیحت قبول نکرد و گفت که با پدرت بگویم تو را هلاک گرداند. اوغوز بدان سبب به وی التفات ننمود و چون پدرش دید که او را دوست نمی‌دارد دختر برادر دیگر کرخان را جهت وی بستد. چون او را تسلیم اوغوز کردند با وی همان گفت. دختر قبول نکرد و به خدای ایمان نیاورد. اوغوز او را نیز دوست نداشت و پیش او نمی‌رفت. قراخان چون دید که اوغوز به آن دختر نیز میلی ندارد دختر برادر دیگر اورخان را جهت او نامزد کرد و... دختر سخن او قبول کرد و ایمان آورد و محب حق تعالی شد. بعد از آن اوغوز او را بستد و دوست داشت و چون خداشناس و بانیاز بودی نخواستنی که با پدر و اعمام آمیزش کند. چه ایشان کافر بودند و همواره از ایشان دوری جستی و جدا از ایشان به شکار رفتی و پیوسته نام خدای «تانگری» که به لفظ عربی «الله» است در زبان راندی و کس نمی‌دانست که معنی آن لفظ چیست و او همواره به آواز خوش الله گفتی و آن قوم پنداشتند که جهت الحان و سماع و سهو بازی آن لفظ می‌گوید و او را ملکه و معتاد گشته.

روزی قراخان عروسان را طوی کرد و حال او و اوغوز از آنها پرسید و بر اسرار اوغوز آگاه گشت. با خویشان امر مشورت کرد و جمله بر قتل وی اتفاق کردند. اوغوز مصاف و محاربه را مستور شد. صفها برآراستند و جنگ کردند... عاقبت الامر اوغوز غالب آمد و آن ملک را از تلاس و صیرم تا بخارا بگرفت... چون پادشاهی وی مسلم شد خرگامی زرین بزد و طوی بزرگ کرد. جمعی از اعمام و اقوام با او متفق شده بودند و او یغور نام نهاد که معنی آن به هم پیوستن و مدد کردن است و تمامت اقوام او یغور از نسل ایشانند و قوم دیگر را قنقلی نام کرد و اقوام قبچاق و قالاج و قارلوق و آغاجری هم از میان آن جماعت‌اند که با اوغوز متفق شده بودند و با اروغ او در آمیخته... وقتی که عزم گرفتن دیگر ممالک کرد

ایشان را از حدود «دریند» بازگردانید تا در آن حدود نشسته و محافظ آن ملک هستند تا زمانی که او مراجعت نماید و تمامت اقوام او یغور از نسل این جماعت‌اند...»^(۱) چنانکه مشاهده می‌شود نوشته فضل‌الله همدانی در جامع التواریخ از بعضی جهات بیشتر به افسانه شبیه است تا واقعیت. البته این شیوه نگارش قدیم بوده که حتی در معتبرترین آثار از اساطیر گذشتگان و افسانه‌های باستان رگه‌هایی به چشم می‌خورد. آنچه در میان همه این روایات مورد قبول است همانا نقش محوری ترکان اوغوز در شکل‌گیری ترکی آذری یعنی زبان امروزی مردم آذربایجان است و این را هم قبول داریم که اوغوزها از بزرگترین اقوام ترک بودند که بنابه روایاتی از بیست و چهار قبیله تشکیل می‌شد و این امر در دیوان لغات الترك کاشغری هم آمده است.

اوغوز و خاستگاه آن

درباره منشأ کلمه اوغوز عقاید مختلفی رواج دارد. ترک‌شناس مجاری نمت (Nemet) بر این باور است که واژه اوغوز از (اوق + اوز) تشکیل شده که در این ترکیب «اوق» به معنی تیره یا قبیله بوده و «اوز» نیز علامت جمع ترکی است بر این معنی اوغوز به معنی قبیله‌ها یا تیره‌ها می‌باشد. در متون عربی این اقوام را «غز» نامیده‌اند. نام اوغوز ابتدا در یکی از سنگ‌نوشته‌های ینی‌سئی به عنوان نام ایل ذکر شده است در سنگ‌نوشته‌های اورخون که مربوط به خاقانهای گوک ترک در قرن هشتم میلادی است از اوغوز یاد شده است. در قرن ۱۱ م کاشغری شهرهای اوغوزان را چنین شرح می‌دهد: سرپن یا سابران، قارچوق یا فاراب، سوغناق یا سوتاخ، قارناق، سیتکون یا سوت‌کند. سوت‌کند نزدیک فاراب است و امروزه خرابه‌های آن موجود است در منطقه سوت‌کند در ربع اول قرن دهم تعداد زیادی از اوغوزها و قارلوقها مسلمان شدند.

زندگی اجتماعی اوغوزها

تا اوایل قرن ۱۱ میلادی اکثریت اوغوزها کوچ‌نشین بودند و به طوریکه در دیوان

کاشغری هم ذکر شده از ۲۴ قبیله تشکیل شده بودند که در رأس هر کدام یک بیگ بوده است بیگها خیلی ثروتمند بوده‌اند. گفتنی است که اوغوزهای کوچ نشین به اوغوزهای شهرنشین یاتوق (تنبل) و به اهالی غیرترک سوقاق می‌گفتند. فعالیت اصلی اوغوزها دامداری بود زیرا اغلبشان کوچ‌نشین بودند و ثروت آنها را گله‌های گوسفند، اسب و شتر و حتی گاو تشکیل می‌داد. اوغوزها با همسایگان خود روابط تجاری نزدیکی داشتند. مهمترین متاع تجاری اوغوزها گوسفند بود. اهالی خراسان و ماوراءالنهر احتیاج گوشت خود را از اوغوزها و قارلوقها تأمین می‌کردند. به علاوه نمد (گنچه) ترک مشهور بود. اوغوزها از شهرهای اسلامی پارچه‌های بافتنی می‌خریدند و همین روابط تجاری نزدیک موجبات آشنایی و علاقمندی ترکان اوغوز با اسلام را فراهم آورد. به نوشته برخی از محققان اوغوزها قبل از اسلام پیرو دین شامان بودند. اما باز هم متذکر می‌شویم که بنابه تحقیقات اخیر دین «شامان» آیین اقوام مغول بود و هرچند در میان قبایل ترک هم رواج داشت ولی مذهب اصلی ترکان و مخصوصاً ترکان اوغوز که از اصیل‌ترین قبایل و اقوام ترک شناخته می‌شوند، «گوک تانری» یعنی خدای آسمان بود و این امر در افسانه اوغوز و داستان ولادت وی کاملاً مشهود است. به علاوه از روایات تاریخی برمی‌آید که اوغوزها نیز همچون سایر اقوام ترک به پرستش ارواح طبیعت می‌پرداختند و شاید همین امر باعث شده تا نویسندگان آنها را شامانی بدانند. گفتنی است اوغوزها نیز مانند گوک ترک‌ها مردگان را با لباس و اسلحه و اشیاء خود دفن می‌کردند. آنها برای قبر اتاقی می‌کنند و مرده را در آنجا می‌نشانند و به دستش ظرف (چمچاق) پر از قمیز (مشروب ملی ترکان قدیم) می‌دادند و در برابرش ظرف پر از مشروب فوق را می‌گذاشتند.

اوغوزها ریش خود را می‌تراشیدند ولی سبیل می‌گذاشتند و مانند سایر ترکان موی سرشان بلند بود. آنها جنگجو و در عین حال مهمان‌نواز بودند و نسبت به بزرگان خود احترام زیاد قائل بودند، از داستانهای دده قورقود برمی‌آید که تعدد زوجات در بین ترکان اوغوز مرسوم نبود و زنان منزلتی بس عظیم داشتند. در سال ۹۶۰ میلادی برابر با ۳۴۹ هجری دویست هزار چادر ترک مسلمان شدند. این ترکان تحت حکومت قاراخانیان بودند (یغما، قارلوق، چینگیل، توخسی). در میان اوغوزها اسلام در اوایل قرن ۱۱ میلادی به صورت دین رایج درآمد. مسلمانان به اوغوزهای مسلمان ترکمن می‌گفتند. و از ابتدای قرن ۱۳ میلادی این نام در همه جا جایگزین کلمه اوغوز شد.

به نظر ابوریحان بیرونی و رشیدالدین همدانی ترکمن به معنی ترک مانند است و

کاشغری هم در دیوان الغات الترك به همین معنی اشاره کرده است. اما امروزه «من» را به معنی ترک خالص می‌دانند زیرا «من» پسوند مبالغه است مانند دگیرمن، قوجامان و... اوغوزها به فرمانروای خود یابغو می‌گفتند. فرمانده ارتش سوباشی و جانشین یابغو «کول ارکین» نامیده می‌شده است. به مهر و فرمان یابغو «طغراق» (طغرا) می‌گفتند که بعد از مهاجرت در ایران و ترکیه هم متداول کردند. در دربار یابغو آجی باشی، میرآخور، چاووش (مأمور تشریفات) و بکچی‌ها (محافظین) بودند. کارهای دولت به وسیله مجلس استشاره انجام می‌گرفت.

تشکیلات قبیله‌ای اوغوز

اوغوزها به سازمان قومی و سیاسی خود (اثل) ایل می‌گفتند که به عربی «قوم» گفته می‌شود. هر ایل از چند بوی یا قبیله تشکیل می‌شد. رئیس هر قبیله یا بوی، بیگ نامیده می‌شد که این امر موروثی و رئیس ایل یا یابغو از میان بیگها که اصیل زادگان ایل بودند انتخاب می‌شد. یابغوی اوغوز به جای خاقان ترکان بود و از قرن ۱۲ میلادی به بعد که اوغوزها امپراطوری سلجوقی را تشکیل دادند از میان رفت و فراموش شد. مغولان ایل را اولوس (ملت) می‌گفتند که بعدها در میان ترکان نیز متداول شد. یورد به معنی کشور و محل اقامت ایل، بوی یا قبیله اوپا و عائله بود. بعدها اثل به معنی کشور نیز به کار می‌رفت. هر بوی، یا قبیله به چند اوپا (طایفه) تقسیم می‌شد. هر اوپا از چند عائله و یا خانواده «سوی» تشکیل می‌شد. اوپاق هم مانند عشیرت اصطلاح عمومی است و برای بویها، اوپاها و شاخه‌های آنها به کار رفته است. اوغوزها برخلاف اعراب و کردها نه به شکل قبیله بلکه به صورت ایل زندگی می‌کردند و تشکیلات سیاسی آنها به شکل ایل بود. از قرن دهم میلادی اوغوزهای منطقه سیحون دسته دسته به جاهای مختلف مهاجرت کردند. دسته اول به شبه جزیره مانقشلاق در شرق دریای خزر رفتند (اوایل قرن دهم). دسته دوم در زمان سلطان محمود به خراسان، اراک و بعد به آذربایجان آمدند. دسته سوم با سلاجقه به خراسان، ایران و ترکیه آمدند. دسته چهارم در قرن ۱۱ از شمال دریای سیاه به بالکان رفتند. گروهی هم در شهرهای اطراف سیحون ساکن شده و عده‌ای هم به شکل کوچ‌نشین در همین منطقه ماندند. اوغوزهای سیحون بنابه نوشته محمود کاشغری در دیوان الغات الترك در قرن یازده میلادی از ۲۴ قبیله تشکیل شده بود که فهرست ۲۲ قبیله آنها در این

کتاب داده شده است و رشیدالدین همدانی هم در جامع التواریخ فهرست هر ۲۴ قبیله را نوشته است. گفتنی است در کتاب کاشغری نام قبیله‌های قیزیق و قارقین ذکر نشده است. ۲۴ قبیله اوغوز بنابه روایت جامع التواریخ فرزندان شش پسر اوغوزخان هستند و هر کدام دارای یک علامت مخصوص (طمغا یا مهر) و هر چهار قبیله دارای یک انقون (توتم) می‌باشند که نشان می‌دهد در قدیم ایل اوغوز از شش قبیله تشکیل شده بود. اوغوزهای سواحل رود بارلیق هم که در کتیبه‌های بنی‌سئی ذکر شده شش قبیله بودند. طبق روایت جامع التواریخ شاخه حاکم اوغوزها بوز اوخ‌ها بودند به همین خاطر علامت آنها کمان بوده که نشانه حاکمیت بوده است. ولی علامت اوچ اوخ‌ها تیر بوده است. اوغوزها علامت مخصوص (طمغا) خود را روی حیواناتشان می‌زدند. سالورها این علامت را روی پول خود هم می‌زدند. آق‌قویونلوها علاوه بر پول و حیوانات روی پرچم و آثار و اسناد نیز مهر قبیله بایندر را می‌زدند. از عثمانیها هم سلطان مراد دوم علامت قبیله قایی را روی بعضی از سکه‌ها زده است. در آناتولی روی گلیم و دیوار و لباس و سنگ مزار هم علائم مخصوص قبیله را می‌زدند.

هر چهار قبیله اوغوز دارای یک توتم بودند که همه آنها مرغان شکاری و عبارت بودند از: شاهین، قارتال، تاوشانجیل، سونقور و اوج. گوشت این اونقونها خورده نمی‌شد و آنها را نشانه تبرک و خوش‌یمنی می‌دانستند.

قبایل بیست و چهارگانه اوغوزها

مطلبی که شاید بهتر بود در ابتدای بحث اوغوزها مطرح می‌شد این است که متأسفانه در ایران، مخصوصاً در دوره معاصر مورخان و نویسندگان ما علاقه چندانی به تدوین تاریخ اوغوزها از خود نشان نداده‌اند هرچند تأثیر اقوام اوغوز در شکل‌گیری زبان ادبی آذربایجان و بنابه روایت عده‌ای حتی در شکل‌گیری زبان ترکی آذربایجان چشمگیر بوده است تا حدی که پاره‌ای از نویسندگان به غلط ترک شدن آذربایجان را به سلجوقیان اوغوز نسبت داده‌اند. با این حال این اقوام هنوز در ایران ناشناخته‌اند و نویسندگان ما عموماً دامن سلجوقیان را چسبیده‌اند و به اصل و منشأ آنها کاری نداشته‌اند. شاید بتوان گفت اولین و تنها کار ارزنده‌ای که در این زمینه صورت گرفته مقالات تحقیقی و با ارزش دکتر جواد هیئت است که در سالهای ۱۳۶۲ و ۱۳۶۳ در مجله وارلیق به چاپ رسیده‌اند. ما نیز در

تهیه این مطلب و مخصوصاً در معرفی قبایل اوغوز با عنایت به آثار دیگر از جمله «جامع التواریخ» بیشتر بر مقالات دکتر هیئت تأکید خواهیم نمود. همانطور که قبلاً نیز اشاره نمودیم قبایل اوغوز بنابه روایت کاشغری ۲۲ و بنابه روایت جامعه التواریخ ۲۴ قبیله‌اند که نظر به اهمیت فوق‌العاده این اقوام در شکل‌گیری فرهنگ و زبان و ادبیات مردم آذربایجان به توضیح و شرح مختصر آنها می‌پردازیم و بار دیگر اشاره می‌کنیم که تفصیل مطلب را در جامع التواریخ و یا در مقالات دکتر هیئت در مجله وارلیق فراگیرید.

(۱) قبیله قایی: قایی به معنی محکم می‌باشد و توتم آنها شاهین و طغمایشان (اوما) بوده است. اولاد گون‌خان و از شاخه بوزاوک (بوزاوق) می‌باشند. از قبیله قایی خاندان عثمانی برخاسته و تعداد طوایف (اویماق) آنها مانند افشار بیش از دیگران بوده محل سکونتشان در آناتولی میانه و غربی بوده است.

(۲) قبیله بیات یا بایات: بیات به معنی غنی و ثروتمند می‌باشد. در قدیم به خداوند نیز اولوغ بایات می‌گفتند. توتم آنها شاهین و طغمایشان (هم) و مانند قبیله قایی اولاد گون‌خان و از شاخه بوزاوک (بوزاوق) می‌باشند. از قبیله بیات شخصیتهای مهمی همچون دده قورقود، فضولی (شاعر بزرگ قرن ۱۶ میلادی) برخاسته است. بیاتها در ایران و شمال سوریه و عراق و ترکیه سکونت داشته‌اند. قبیله قاجار هم از «شام بیاتی»ها هستند. و از یورقات (بوزاوخ) در زمان آق قویونلوها به آذربایجان آمدند و در ۱۴۹۱ میلادی در قاراباغ زندگی می‌کردند و قاجار نام رئیس قبیله بوده است. درباره بیاتهای ایران از زمان صفویه اسناد تاریخی موجود است بیاتهای ایران به سه شاخه تقسیم می‌شوند:

الف) بیاتهای سفید و یا بیاتهای آذربایجان

ب) بیاتهای سیاه یا بیاتهای خراسان

ج) شام بیاتی‌ها

الف) بیاتهای سفید: بنابر نوشته تاریخ عالم آرای عباسی (تألیف اسکندر بیگ) در زمان شاه طهماسب تعداد این بیاتها ده هزار چادر بود. این بیاتها در سفرهای شاه طهماسب همراه وی بودند.

ب) بیاتهای سیاه یا قارابایاتلار: در شمال خراسان، در منطقه نیشابور بوده و از خوارزم آمده‌اند. بعد از فتح خراسان به وسیله شاه اسماعیل تابعیت او را پذیرفته و به نشانه تابعیت قارابیات نامیده شدند.

- (ج) شام بیاتی قاجار: اینها شاخه‌ای از بیات شام هستند و قاجار هم از ایشان می‌باشند. قاجارها در قرن ۱۶ میلادی در منطقه گنجه و بردعه می‌زیستند.
- گفتنی است قسمت اعظم بیاتهای ایران امروزه در ایالت خمسه (زنجان) سکونت دارند و میان قشقایی‌ها نیز طوایف بیات موجود است.
- (۳) قبیله آقار اولی یا آقااولی: به معنی موفق می‌باشد. از اولاد گون‌خان و از شاخه بوزاق هستند. توتمشان شاهین است. علامت مخصوصی برایشان ذکر نشده است.
- (۴) قبیله قاراولی: به معنی چادر سیاه می‌باشد. اینها هم از اولاد گون‌خان و شاخه بوزاق هستند. توتمشان شاهین و علامت مخصوصشان (۴) می‌باشد.
- (۵) قبیله یازیر: به معنی حاکم بر کشورهای زیاد می‌باشند. از اولاد آی‌خان و از شاخه بوزاق هستند. توتمشان قارتال (عقاب یا قره قوش) و علامت مخصوصشان (۵) می‌باشد. یازیرها از مانقشلاق به بالخان و بعد به خراسان آمدند. در خراسان در غرب نسا مستقر شده و از قرن ۱۷ - ۱۲ میلادی موجودیت خود را به صورت نیمه‌مستقل حفظ نمودند مدتی تابع خوارزمشاهیان بودند. بعد از استیلای مغول به نام «قاراداش» نامیده شدند. بعد تابعیت صفویه را پذیرفتند.
- (۶) قبیله دوگر: به معنی جمع شدن می‌باشد. از اولاد آی‌خان و شاخه بوزاق هستند. توتمشان قارتال و علامت مخصوصشان (۶) می‌باشد.
- (۷) قبیله دودورغا: به معنی کشورگشایی و کشورداری است. از اولاد آی‌خان و از شاخه بوزاق هستند. توتمشان قارتال و علامت مخصوصشان (۷) می‌باشد. افراد این قبیله بیشتر در شمال ایران در صحرای ترکمن و خوارزم و همچنین در آناتولی در اطراف آماسیا، تارسوس و آنکارا مستقر شده‌اند.
- (۸) قبیله یاپارلی: از اولاد آی‌خان و شاخه بوزاق هستند. توتمشان قارتال و علامت مخصوصشان (۸) می‌باشد. نام این قبیله در دیوان لغات الترك کاشغری نیامده است.
- (۹) قبیله افشار: به معنی چابک و علاقمند به شکار حیوانات وحشی است. از اولاد اولدوزخان و شاخه بوزاق هستند. توتمشان تاوشانجیل و علامت مخصوصشان شبیه صلیب (۹) است. این قبیله یکی از بزرگترین قبایل اوغوز بوده و از قرن یازده میلادی نقش مهمی را در تاریخ ایفا نموده‌اند. به طوریکه در تاریخ و صاف آمده افشارها در قرن ۱۱ و ۱۲ میلادی از دشت قبیچاق یعنی سواحل رود سیحون با سالورها به خوزستان و کوه کیلویه آمده و در آنجا مستقر شدند. افشارها در خوزستان و سالورها در فارس تشکیل

حکومت دادند. بعدها از افشارهای گوندوزلو به خراسان (ابیورد) و قسمتی هم با آراشلوها به ناحیه اورمیه کوچ داده شدند. افشارهای ایمانلو که در منطقه اورمیه ساکن اند شاخه‌ای از ذوالقدرها هستند که در زمان صفویه به ایران آمده و بعداً در این منطقه سکونت کردند. اینها را نباید با قبیله اینانلو اشتباه کرد زیرا اینانلوها از قبیله شاملو هستند. در زمان شاه اسماعیل و شاه طهماسب یکی از تکیه‌گاههای مهم دولت افشارها بودند. اسکندر بیگ در تاریخ عالم آرای عباسی برای شاملوها لفظ طایفه جلیله و دربار ذوالقدرها طایفه رفیعه را به کار برده است. افشارها در ایران مهمترین طایفه را تشکیل می‌دهند و در اغلب مناطق ایران پراکنده‌اند. قسمت مهم افشارها در اورمیه، خمسه (زنجان)، اسدآباد همدان، خوزستان، فارس و کرمان و جنوب قزوین و شمال خراسان زندگی می‌کنند. در کرمان پنج هزار چادر افشار کوچ‌نشین‌اند. در تاریخ ترکان نقش آنها مداوم‌تر از سایر قبایل ترکان بوده است.

نادرشاه افشار که بعد از صفویه به سلطنت رسید از طایفه قیرخلی افشار ابیورد خراسان بود. او خود را ترکمن می‌دانست و می‌خواست با ترکان عثمانی و ترکستان روابط نزدیک برقرار کند و به همین جهت اصلاحات مذهبی را پیش کشید.

۱۰) قبیله قیزیق: به معنی قوی و جدی است. از اولاد اولدوزخان و شاخه بوز اوق می‌باشند. توتمشان تاوشانجیل و علامت مخصوصشان شبیه علامت ضربدر (X) می‌باشد. قسمتی از اینها در قرن ۱۶ در ناحیه دمشق به صورت کوچ‌نشین زندگی می‌کردند.

۱۱) قبیله بیگدلی: به معنی زبان بیگ و مانند بزرگان عزیز است از اولاد اولدوزخان و شاخه بوزاوق می‌باشند. توتمشان تاوشانجیل و علامت مخصوصشان (N) بوده است. یکی از پنج قبیله‌ای است که تشکیل حکومت داده‌اند. در زمان سلطان سلیمان قانونی مهمترین گروه ترکمنان حلب را بیگدلی‌ها تشکیل می‌دادند. به طوریکه در تاریخ یغما ذکر شده قبایل یغما از حلب تا دیار بکر بهترین بیلاقها را در دست داشتند. از میان آنها بیگهای بزرگ و شیوخ طریقت زیادی برخاسته است. در زمان سلطان مراد سوم (۱۵۹۵ - ۱۵۷۴ م) جمعیت آنها خیلی زیاد شده بود. گفتنی است که اکثریت شاملوها یعنی ترکمنان شمال سوریه را بیگدلی‌ها تشکیل می‌دادند. شاملوها در دوران شاه عباس صفوی بیش از دیگران قدرت و اعتبار پیدا کردند. در این دوره اغلب امرا از آنها بودند. بیگدلی‌ها در رأس شاملوها قرار داشتند. مثلاً عبیدی شاملو که از مؤسسين دولت صفوی بود و پسرش دورموش خان از قبیله بیگدلی بودند. قاراگوزلوهای منطقه همدان نیز ظاهراً از اولاد بیگدلی‌ها هستند.

همچنین طایفه گوکلن از ترکمنان ایران بیگدلی هستند.

(۱۲) قبیله قارقین : به معنی زیاد و آتش سیرکن می‌باشد. از اولاد اولدوزخان و شاخه بوزاق هستند. توتمشان تاوشانجیل و علامت مخصوصشان مانند شش لاتین (VI) است. نام قبیله قارقین در دیوان الغات الترك کاشغری نیامده است. با این حال به نظر می‌رسد این قبیله نقش مهمی در تاریخ اوغوز داشته‌اند در قرن ۱۶ میلادی در آناتولی نام چند محل به نام قارقین بوده و در میان ترکمنان حلب، یوزقارت، ذولقدر و بخش حمید (در اسپارنا) زندگی می‌کردند.

(۱۳) قبیله بایندر یا بایندیر : به معنی محل حاصلخیز و پر از نعمت می‌باشد. از اولاد گوک‌خان و از شاخه اوچ اوق هستند. توتمشان سونقور و علامت مخصوصشان (P) می‌باشد. در اوغوزنامه رشیدالدین نام بایندر به عنوان جانشین یابغو آمده و این قبیله به عنوان اصیل‌ترین قبیله اوچ اوق که در تاریخ اوغوزها نقش مهمی داشتند ذکر شده است. در کتاب داستانهای دده‌قورقود نیز خان بزرگ اوغوزها، بایندر نام دارد. در میان ترکمنهای ایران، قبیله گوکلن، طوایف بایندر زیادند.

(۱۴) قبیله بچه‌نک : به معنی ساعی می‌باشد و از اولاد گوک‌خان و شاخه اوچ اوق هستند. توتمشان سونقور و علامت مخصوصشان (M) می‌باشد. قبیله بچه‌نک غیر از ایل بچه‌نک می‌باشد. به طوریکه می‌دانیم ایل بچه‌نک در شمال دریای سیاه و بالکان‌ها (قرن ۱۰ و ۱۱ میلادی) زندگی می‌کردند. از بررسی دفاتر دولتی عثمانی معلوم می‌شود که در قرن ۱۶ میلادی، در میان ترکمنهای حلب و ارساقی‌های تارسوس و آت چکنلر زندگی می‌کردند.

(۱۵) قبیله چاوولدور : به معنی شریف و مشهور می‌باشد. از اولاد گوک‌خان و شاخه اوچ اوق (اوچ اوق) هستند. توتمشان سونقور و علامت مخصوصشان شبیه (F) می‌باشد. بیشتر افراد این قبیله در شبه جزیره مانقشلاق ماندند و تعداد کمتری به آناتولی و ایران آمدند.

(۱۶) قبیله چینی : به معنی هر جا دشمن را ببیند فوراً حمله می‌کند می‌باشد. اولاد گوک‌خان و از شاخه اوچ اوق هستند. توتمشان سونقور و علامت مخصوصشان (Y) می‌باشد. این قبیله در فتح آناتولی نقش مهمی داشته و همچون قبیله افشار از قبایل مهم و مشهور اوغوز می‌باشد. مریدان اولیه حاجی بکتاش مرشد طریقت بکتاشیه از چینی‌ها بودند لذا شیعه و قزلباش بودند. قسمت مهمی از چینی‌ها اطراف طرابزون به ایران رفتند و

به آق قویونلوها و بعداً هم به صفویه پیوستند. عده‌ای از آنها هم در ترکیه ماندند و در جنگهای صفویه و عثمانیها به نفع صفویه جاسوسی می‌کردند یعنی ستون پنجم تشکیلات صفویه را در داخل عثمانی تشکیل می‌دادند. در زمان شاه طهماسب این قبایل جزو سپاه ویژه محافظان سلطان درآمدند.

(۱۷) قبیله سالور: به معنی هرجا رود شمشیر و چماقش کار انجام می‌دهد. از فرزندان داغ‌خان و از شاخه اوچ اوخ می‌باشند تونمشان اوچ و علامت مخصوصشان (ک) می‌باشد. قبیله سالور یکی از مهمترین قبایل اوغوز می‌باشد که تا زمان مغولها سالغور نامیده می‌شدند و در تاریخ رشیدی نامشان با احترام یاد شده در میان امرای یابغو و از وزرای خان اوغوز سالورها بوده‌اند. در داستانهای دده قورقود از آنان به عنوان شریفترین قبیله اوغوز یاد شده، قازان خان فرمانروای مقتدر ایل اوغوز از سالورهاست. سونقور که از سالورها بود، ابتدا اتابک ملکشاه شد بعد او را از فارس اخراج و پسرش طغرل را به تخت نشاند و خودش قدرت را به دست گرفت و عنوان اتابک سونقور را گرفت و اتابکان فارس را تشکیل داد. (۱۱۴۸ میلادی برابر با ۵۴۳ هجری) سونقور چهارده سال با عدالت و درایت حکومت کرد و بعد از او برادرزاده‌اش سعد حکومت را در دست گرفت و سعدی شاعر معروف ایران تخلص خود را از او گرفته است.

آل سونقور روی پولهای خود علامت قبیله سالور را می‌زدند و اغلب آنها نام‌های ترکی داشتند سالورها در فتح آناتولی نقش مهمی داشتند. قاضی برهان‌الدین شاعر و فرمانروای سیواس قیصری در قرن ۱۴ میلادی سالور بود. در اواخر قرن ۱۶ سالورها به وسیله نوقایها از مانقشلاق اخراج شده و به طرف خراسان و اترک‌گرگان آمدند. ترکمنان «یقه یا ساین خانلی‌ها» از اولاد آنها هستند. بنابه نوشته ابوالغازی بیش از نصف ترکمنان کنونی سالور هستند.

(۱۸) قبیله ایمر: به معنی فوق‌العاده خوب و غنی است. از اولاد داغ‌خان و شاخه اوچ اوخ می‌باشند. تونمشان اوچ و علامت مخصوصشان مانند لای عربی (لا) است. ایمرها با ایل ذولقدر به ایران آمده و در تشکیل حکومت صفوی شرکت نمودند. ایمرهای ماوراء خزر مدتها در میان ترکمنان در مانقشلاق ماندند. بعد از قرن ۱۶ میلادی در سواحل اترک - گرگان مستقر شدند و به آنها ترکمنان یقه گفته شد. در حال حاضر در سواحل گرگان تعدادی خانواده ایمر زندگی می‌کنند.

(۱۹) قبیله آلابوتلو: به معنی دارای حیوانات خوب می‌باشد. از اولاد داغ‌خان و شاخه

اوج اوخ هستند. توتمشان اوج و علامت مخصوصشان شبیه علامت ایمر می‌باشد (۱۷). در آناتولی مرکزی و غربی در حدود ۴۴ محل و طایفه به نام این قبیله بوده (قرن ۱۶) که مهمترین آنها در آت چکن، آنکارا، قاستامونی، منتشه و اطراف حلب بوده‌اند.

(۲۰) قبیله یوره‌گیر یا اوره‌گیر: به معنی نیکوکار و سازمان‌ده می‌باشد. از اولاد داغ‌خان و شاخه اوج اوخ هستند. توتمشان اوج و علامت مخصوصشان (۱۸) می‌باشد. عده‌ای از آنها در میان ذوالقدرها بوده‌اند.

(۲۱) قبیله ایغدیر: به معنی نیکی و بزرگی و مردانگی آمده است. از فرزندان دنیزخان و شاخه اوج اوخ می‌باشند. توتمشان چاقیر و علامت مخصوصشان (۱۹) می‌باشد. نام قبیله ایغدیر در قرن ۱۶ در ۴۳ ده دیده شده. بعدها در تارسوس، ایچ ایل، کوچ حصار، منتشه سکونت نموده‌اند. در ایران در میان قشقاییها پانصد خانوار از قبیله ایغدیر وجود دارد (۱۳۶۲ هجری شمسی).

(۲۲) قبیله بوگدوز: به معنی متواضع و خدمتگزار است. فرزندان دنیزخان و از شاخه اوج اوخ می‌باشند. توتمشان چاقیر و علامت مخصوصشان (۲۰) می‌باشد. در آناتولی ۲۲ محل به نام بوگدوز موجود بوده که در حال حاضر از آنها نام سه محل باقی مانده است.

(۲۳) قبیله ییوا یا ایوا: به معنی رفیع و بلند پایه می‌باشد. از فرزندان دنیزخان و از شاخه اوج اوخ می‌باشند. توتمشان چاقیر و علامت مخصوصشان شبیه دو حرف (۲۱) می‌باشد. نام این قبیله در زمان سلاجقه زیاد به میان آمده، در قرن ۱۲ میلادی قبیله ییوا با افشار و سالورها از کنار سیر دریا به ایران آمدند و در غرب همدان و کردستان سکونت گزیدند و کردستان را تحت اختیار خود گرفتند (۱۱۵۸ میلادی). به نظر مینورسکی طایفه باهارلو از فارقیونلوها همه از ایوارها بودند و نام خود را از قلعه باهار مقر حکومت سلیمان شاه (فرمانروای ایوا) گرفته‌اند. در قرن ۱۲ میلادی عده‌ای از ایوارها در منطقه اورمیه زندگی می‌کردند. در میان قبیله قاجار در دوره صفویه طایفه‌ای به نام ایوا بوده و امام قلی‌خان قاجار از این طایفه بوده است.

(۲۴) قبیله قنیق: به معنی عزیز در همه جا آمده است. از فرزندان دنیزخان و از شاخه اوج اوخ می‌باشند. توتمشان چاقیر و علامت مخصوصشان به شکل تیر (۲۲) می‌باشد. خاندان سلجوقی از قبیله قنیق بودند که در فصل آینده مورد اشاره قرار خواهند گرفت.

قبایل اوغوز طبق نوشته جامع التواریخ رشیدی

شماره	مهر یا طمغا	اونقون (توتم یا حیوان مقدس)	معنی	نام قبیله	
۱	اوا	شاهین	محکم	قایی	فرزندان گون خان
۲	مار	شاهین	ثروتمند	بایات	
۳	...	شاهین	موفق	آلراولی	
۴	مر	شاهین	چادر سیاه	قارا انولی	
۵	۲	عقاب (قارتال)	حاکم به کشورهای زیاد	یا زیر	فرزندان آی خان
۶	۶	عقاب (قارتال)	برای جمع شدن	دوگر	
۷	س	عقاب (قارتال)	کشور گشائی و حکومت	دور دورغا	
۸	ل	عقاب (قارتال)	-	یاپرلی	
۹	+	تاوشانجیل (نوعی عقاب که اغلب خرگوش شکار می کند)	چابک و علاقمند بشکار حیوان	اوشاریار افشار	فرزندان اولدوزخان
۱۰	X	تاوشانجیل (نوعی عقاب که اغلب خرگوش شکار می کند)	قوتلی - جدی	قیزیق	
۱۱	۶	تاوشانجیل (نوعی عقاب که اغلب خرگوش شکار می کند)	مانند سخن بزرگان عزیز	بیگ دیلی	
۱۲	۷۱	تاوشانجیل (نوعی عقاب که اغلب خرگوش شکار می کند)	غذای زیاد و سیر کننده	قارقین	
۱۳	م	سونقوریا سنقور (نوعی بازشکاری)	جای پر نعمت	بایندر	فرزندان گوک خان
۱۴	س	سونقوریا سنقور (نوعی بازشکاری)	خوب کار می کند باغیرت	بچنه	
۱۵	۶	سونقوریا سنقور (نوعی بازشکاری)	با شرف مشهور	چاوولدور	
۱۶	۲	سونقوریا سنقور (نوعی بازشکاری)	هر جا دشمن بیند می جنگد	چینی	
۱۷	ک	اوج	در هر جا شمشیر و چماغی کار می کند	سالور	فرزندان داغ خان
۱۸	۵	اوج	خیلی خوب و غنی	ایمور	
۱۹	۵	اوج	دارای حیوان های خوب	آلابونتلی	
۲۰	و	اوج	بانی نظام و کار خوب	اوره گیر	
۲۱	لا	چاقیر (طغرل، نوعی شاهین، قرقی)	نیکی، بزرگی مردانگی	بیگدیر	فرزندان دیز خان
۲۲	۷	چاقیر (طغرل، نوعی شاهین، قرقی)	بهمه تواضع و خدمت می کند	بوگدوز	
۲۳	۲۲	چاقیر (طغرل، نوعی شاهین، قرقی)	درجه اش از همه بالاتر	بیرا	
۲۴	↑	چاقیر (طغرل، نوعی شاهین، قرقی)	در هر جا باشد عزیز است	قینیق	

بوز اوخ لار (تیر خاکستری ها)

اوج اوخ لار (سه تیرها)

فصل ۳

سلجوقیان اوغوز و فرایند دگرگشت زبانی در آذربایجان

بی‌گمان تاریخ سلجوقیان برای همه خوانندگان آشناست. می‌دانیم که سلاجقه از قبیله قنقق اوغوز بودند و سلجوق فرمانده ارتش (سوباشی) یابغوی اوغوز بوده است. پدر سلجوق دقاق نام داشته و علامت کمان آهنی که نشانه حاکمیت بوده است را دارا بود. فرزندان سلجوق اسرائیل، میکائیل، موسی و یوسف بعد از مرگ وی با ایل و تبارشان به طرف شمال خراسان آمدند. گفتنی است که بنابه تحقیقات اخیر سلجوقیان قبل از پذیرش اسلام پیرو دین یهود بودند و نام فرزندان سلجوق می‌تواند نشانی از این گفته باشد. دکتر ضیاء صدر می‌نویسد: «سلجوق و پدرش جزو اریستوکراسی نظامی امپراطوری یهودی خزر بودند که مطرود خاقان یهودی مذهب خزر قرار گرفت و به ناچار از قلمرو او خارج شد و به سوی حکومت سامانیان روی نهاد.»^(۱) می‌دانیم که ترکان اوغوز و از جمله سلجوقیان بعد از خزرها هسته مرکزی امپراطوری خزرها را شکل داده بودند و یهودی بودن خزرها به منزله یهودی بودن سلجوقیان نیز می‌تواند باشد. البته دکتر ضیاء صدر در جای دیگری این مطلب را با صراحت بیشتری بیان کرده و می‌نویسد: «سلجوق از ساحل سیحون علیا به حوالی بخارا کوچ کرده و در قلمرو سامانیان او و قبیله‌اش با شوق تمام از یهودیت به اسلام گرویدند و به همین سبب سلسله آنها بعد از تأسیس به او منسوب

گردید.^(۱) البته باید گفت که سلجوقیان پیش از یهودیت، همچون سایر اقوام ترک «ارواح طبیعت و درختان و کوهستان» را می‌پرستیدند.^(۲) این اقوام در زمان سلطان مسعود غزنوی به سرکردگی طغرل نوه سلجوق از رود جیحون گذشته و شهرهای خراسان از جمله نیشابور را تصرف کردند. در سال ۱۰۳۷ م طغرل در این شهر اعلام استقلال نموده و پس از پیروزیهای مکرر تا بغداد پیشروی کرد و در سال ۱۰۵۵ م از طرف خلیفه بغداد به لقب «سلطان» ملقب شد. آلپ ارسلان برادرزاده و جانشین طغرل با پیروزی درخشان خود در نبرد ملازگرد در سال ۱۰۷۱ میلادی برای آخرین بار سلطه ایرانیان را بر آسیای صغیر و سواحل مدیترانه ممکن ساخت. با این حساب بنابه نوشته رنه گروسه «قلمرو سلجوقیان از ترکستان چین تا ثغور مصر و امپراطوری بیزانس (آسیای صغیر) گسترده بود». این بود مختصری از تاریخ سلجوقیان و کیفیت به قدرت رسیدن آنها، در اینجا باید گفت که هرچند با تشکیل دولت سلجوقی حاکمیت جهان اسلام به دست ترکان اوغوز افتاد و طبعاً تشکیل چنین حکومتی را می‌توان نقطه عطفی در تاریخ ترکان اوغوز دانست ولی بر این نکته تأکید داریم که متأسفانه نویسندگان ما در زمینه نقش اقوام اوغوز در فرایند دگرگشت زبانی مردم آذربایجان اغراق کرده‌اند و نمی‌توان قبول کرد که ترکان سلجوقی زبان مردم آذربایجان و آسیای صغیر را ترکی کرده‌اند. به قول سعید نفیسی سلجوقیان نه می‌خواستند و نه می‌توانستند سرزمینهای پهناوری چون آذربایجان و آسیای صغیر را به یکباره ترک‌زبان کنند. از طرفی شاهان سلجوقی به زبان و ادبیات فارسی بیشتر علاقمند بودند تا زبان ترکی و بعضی از آنها از جمله سلطان سنجر اصلاً ترکی بلد نبودند. بنابه نوشته انسیکلوپدی زبان و زبان‌شناسی «زبان رسمی دربار سلاطین سلجوقی فارسی بوده و عربی نیز زبان مذهبی و علمی و آموزشی آنها بوده است».^(۳) بنابه نوشته دکتر هیئت نیز سلاطین سلجوقی هم مانند ترکان غزنوی به زبان و ادب فارسی علاقه وافری داشتند و زبان فارسی را در ایران و آسیای صغیر (ترکیه کنونی) زبان رسمی اعلام کردند و بیش از پیش به ترویج شعر و ادب فارسی همت گماشتند و خودشان هم اغلب به فارسی شعر می‌سرودند... ملک‌شاه سلجوقی به فارسی شعر می‌گفت و سلطان سنجر نیز علاوه بر اینکه به فارسی شعر

۱ - کثرت قومی و هویت ملی ایرانیان، صدر، ص ۱۰۷ - ۲ - سرزمین و مردم ترکیه، اسپنسر، ص ۶۷

می‌گفت به عنوان راوی حدیث نیز اسشتهار داشت»^(۱) و چنانکه گفتیم بنابه شواهد تاریخی سلطان سنجر حتی ترکی بلد نبود و حال چگونه ممکن است چنین سلسله‌ای انگیزه رواج ترکی را در آذربایجان و آسیای صغیر داشته باشند آنهم فقط در این سرزمینها نه در سایر مناطق تحت حاکمیت خویش و حتی نه در پایتخت خویش. از طرفی به گفته آن. سامویلوویچ در «کنگره توسعه زبان ادبی ملت‌های ترک» که در سال ۱۹۲۶ در باکو تشکیل یافت: «با دستور و یا از طرق بوروکراتیک نمی‌توان به یکباره زبان ادبی واحدی آفرید».^(۲) و این امر با در نظر گرفتن امکانات و ابزار فرهنگی آن روزگار یعنی هزار سال پیش غیرممکن تر می‌نماید مخصوصاً همانگونه که اشاره نمودیم هیچگونه سندی دال بر اینکه سلاطین سلجوقی چنین انگیزه‌ای داشتند نداریم. بر عکس اسناد موجود همگی عکس این مطلب را اثبات می‌کند. مسئله اسکان اقوام ترک با جمعیت انبوه در این مناطق نیز کاملاً منتفی است زیرا همانگونه که سعید نفیسی نوشته است: «سلجوقیان هرگز این همه جمعیت با خود نداشته‌اند که بتوانند سکنه همه نواحی ترک‌نشین ایران، قفقاز و ترکیه را فراهم کنند. لشکریان پادشاهان سلجوقی سربازان مزدور مرکب از عوامل مختلف مردم آن زمان بوده‌اند. و هرگز تاریخ ایران که نخستین میدان تاخت و تاز سلجوقیان بوده است نشان نداده که هیچ یک از پادشاهان سلجوقی گروه بسیاری را که بتوانند سکنه این نواحی وسیع را تغییر دهند با خود از این سوی ایران بدان سوی یعنی از خراسان و گرگان به نواحی غربی و شمال غربی برده باشند».^(۳) هرچند فرایند دگرگشت زبانی، پدیده‌ای کاملاً طبیعی و مشهود در بین اقوام و ملل مختلف جهان می‌باشد و به قول دیاکونوف، تقریباً هیچ یک از اقوام خاور نزدیک و دیگر نواحی اکنون به زبانی که اسلاف بلافصلشان چندین هزار پیش بدان متکلم بوده‌اند، سخن نمی‌گویند».^(۴) ولی در مورد آذربایجان اسناد و شواهد تاریخی وقوع چنین پدیده‌ای را نشان نمی‌دهند بلکه همگی بر نقض چنین برهانی شهادت می‌دهند. همانطور که در فصلهای پیشین اشاره کردیم سرزمین آذربایجان از هزاره‌های

۱ - وارلیق، شماره‌های ۱۲ و ۱۱، سال ۱۳۶۲، اوغوزها، هیئت، ص ۵۳

۲ - ر.ک. مقدمه‌ای بر تاریخ تحولات زبان ترکی آذری، کریمی، ص ۵۲

۳ - تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران، نفیسی، ج ۱، ص ۱۶

۴ - تاریخ ماد، دیاکونوف، ص ۶۹

پیش از میلاد مسکن اقوام باستانی پیوندی (التصاقی) زبان بوده است که بسیاری از پژوهشگران آنها را جزو اقوام پروترک (Pre-Türk) محسوب داشته‌اند و از طرفی در طی سده‌های پایانی پیش از میلاد و سده‌های نخستین میلادی اقوام ترک به این سرزمین مهاجرت کرده و در آن ساکن گردیده‌اند و ما تمامی این موارد را در فصلهای پیشین مورد مطالعه قرار دادیم. ز. ژامبولسکی دانشمندی است که در روند شکل‌گیری زبان واحد آذربایجان عنصر قومی ترک را تکامل یافته همان زبان ترکی باستان آذربایجان می‌شناسد. وی با تحقیقاتی که بر روی منابع یونانی، آشوری و اورارتویی به عمل آورده به وجود اقوام ترک زبان در سرزمین آذربایجان در اواسط هزاره دوم پیش از میلاد و نیز هزاره نخست پیش از میلاد اشاره نموده است.^(۱) پروفسور خودیف نیز با بیان این مطلب که اسناد و شواهد کافی درباره اسکان اقوام ترک از زمانهای قدیم در آذربایجان موجود است، به تحقیقات دامنه‌دار پروفسور یوسف اف اشاره کرده و می‌نویسد که طوایف ترک زبان در اوایل هزاره نخست پیش از میلاد با اقوام بومی درآمیخته و اساس زبان مردم آذربایجان را پایه‌ریزی کرده‌اند.^(۲) علیار صفرلی و خلیل یوسفلی نیز هرچند منکر تأثیر مهاجرت اقوام ترک در قرنهای دهم و یازدهم میلادی بر زبان مردم آذربایجان نیستند، با این حال بر این باورند که «سرزمین آذربایجان از زمانهای قدیم مسکن ترکها بوده است و ادبیات و فرهنگی که مردم آذربایجان در عرض هزاران سال آفریده‌اند در این سرزمین شکل گرفته است».^(۳) تیمور پیرهاشمی نیز بر این عقیده است که «ترک زبانهای امروزی ابتدا فارس یا دارای زبان دیگری نبوده‌اند که بعداً ترک شده باشند. این‌ها هم مثل آریایی‌ها و دیگر مردمانی بوده‌اند که از هزاران سال پیش به این طرف از جاهای دیگر دنیا آمده و در این منطقه سکنی گزیده‌اند. بنابراین تغییر زبان به آن صورت که... چندین کرور مردم غیرترک، زبان خود را تغییر داده و ترک زبان شده‌اند، در بین نبوده است...».^(۴) بنا به نوشته آقای فیلیپ سلجوقیان هنگام پیشروی در سرزمینهای اسلامی با ترکان دیگری برخورد کردند که پیش از آنها به این سرزمین آمده بودند.^(۵) گفتنی است که منابع ارمنی اطلاعات بسیار وسیعتری

۱ - ر.ک. آذربایجان ادبی دلی تاریخی، خودیف، ص ۲۵

۲ - آذربایجان ادبیاتی تاریخی، صفرلی، ص ۸۷

۳ - همان، ص ۱۸

۴ - وارلیق، مهر و آبان ۱۳۶۳، زبان آذربایجان و وحدت ملی ایران، صص ۴۹-۵۰

درباره اسکان ترکان در آذربایجان ارائه می‌دهند. دکتر موردان در دهه ۷۰ قرن ۱۹ م نوشت: «هرچند که زبان ارمنی جزو گروه زبانها هند و اروپایی است اما بی‌توجه به این امر زبان ارمنی تحت تأثیر زبان تورانی (= ترکی) قرار دارد. و البته این عناصر ترکی موجود در زبان ارمنی حاصل تأثیر زبان عثمانی نیست. عناصر ترکی موجود در زبان ارمنی به سده‌های چهارم الی هفتم میلادی مربوط می‌شود که در آن دوره نه عثمانیان در کار بودند و نه سلجوقیان»^(۱) و اصلانوف در کتاب مسایل زبان‌شناسی آذربایجان (ص ۷۳) می‌نویسد: «بعضی زبان‌شناسان و مورخان منشأ خلق و زبان آذربایجانی را به اوغوزها و سلجوقیان که در سده‌های ۱۲ - ۱۱ م به آذربایجان آمده‌اند، نسبت داده‌اند. در حالیکه پاره‌ای فاکت‌های داخل زبانی و خارج زبانی غیرعلمی بودن چنین نظری را و نیز موجود بودن زبان آذربایجانی داخل در گروه زبانی اوغوز دارای سیستم زبانهای ترکی و خلق متکلم به این زبان را از زمانهای قدیم در اراضی آذربایجان به اثبات می‌رسانند». توفیق حاجیف نیز می‌نویسد: «به نظر ما تا سده‌های ۱۱ - ۱۰ م و تا فرارسیدن امواج طوایف اوغوز - سلجوق، زبان ترکی الاصل آذربایجانی شکل گرفته بود. این یک واقعیت تاریخی است که اوغوز - قبیچاق‌هایی که در سده‌های ۱۱ - ۱۰ به این سرزمین آمدند. با خلق شکل گرفته آذربایجان مواجه و به محیط یک زبان شکل یافته وارد شدند و خواه ناخواه تحت الشعاع آنها قرار گرفتند. جریان شکل‌یابی این زبان هم که از قرنهای پیش آغاز گردیده بود در سده‌های ۹ - ۸ م کامل شده بود». پروفسور خودیف نیز در عین اینکه تشکیل زبان ادبی و عمومی مردم آذربایجان را مربوط به سده‌های ۹ - ۳ م می‌داند پس از بررسی نظرات برخی از مورخان می‌نویسد: «از مدت‌ها پیش اینگونه تصور می‌شد که قوم ترک از قرن ۹ تا ۱۱ م اکثریت را در آذربایجان به دست آورده و زبان ترکان آذربایجان از قرن ۱۰ تا ۱۲ م شکل گرفت ولی تحقیقات بعدی (و در اصل، بعضی از تحقیقات اولیه نیز) نشان داد که ترکها از زمانهای باستان در این اراضی ساکن بوده‌اند»^(۲) وی در جای دیگر می‌نویسد: «ترکی در آذربایجان به یکباره رایج نشده، چون از زمانهای قدیم در این سرزمین اقوام ترک زندگی می‌کرده‌اند و قبایل مهاجر با اقوام بومی ترک برخورد نموده و از نظر زبانی و قومی با آنها اختلاط یافته و در آنها ممزوج شده‌اند»^(۳) بنابراین مشاهده می‌شود که بنا به گواهی محققان و

۱ - مقدمه‌ای بر تاریخ تحولات زبان ترکی آذری، کریمی، ص ۲۷

۲ - آذربایجان ادبی دلی تاریخی، خودیف، ص ۱۸ - ۳ - همان، ص ۵۵

پژوهشگران مختلف ریشه زبان ترکی در آذربایجان در هزاره‌های پیش از میلاد دویده است و اگر چنین نبود آمدن هونها، خزرها و طوایف ترک زبان دیگر در دوره ساسانیان و یا حتی آمدن اوغوزها و قبچاقها در دوره بعد از اسلام به ویژه در روزگار سلجوقیان برای تغییر و دگرگشت زبان مردم آذربایجان به هیچ وجه کافی نبوده است. چون مهاجرین تازه وارد در مقایسه با بومیان اقلیتی بیش نبوده‌اند و نمی‌توانسته‌اند زبان خود را جایگزین زبان بومی نمایند. بعلاوه باید توجه کنیم که اقوام کوچ‌نشین ترک زبان با آشفتگی و بی‌ثباتی که بر اوضاع اجتماعی زندگیشان حاکم بود، از منحل کردن شکل قومی و زبانی مردم برخوردار از سطح بالای ترقی اقتصادی - اجتماعی - فرهنگی این سامان ناتوان بوده‌اند. و مهمتر اینکه چنین انگیزه‌ای نیز در میان نبوده است و همانگونه که اشاره نمودیم هیچ‌گونه سندی مبنی بر اینکه نوآمدگان انگیزه دگرگشت زبانی مردم آذربایجان را داشته‌اند، نداریم و اگر چنین انگیزه‌ای هم داشتند به هیچ وجه موقعیت لازم برای چنین کاری را نداشتند. به هر حال این فعل و انفعالات تنها در صورتی ممکن است که نوآمدگان با ساکنان پیشین از نقطه نظر منشأ و زبان اگر هم کاملاً یکی نباشند، لااقل قرابت نزدیکی با آنها داشته باشد. تنها در این صورت است که نوآمدگان می‌توانند با اهالی بومی بجوشند. و همانطور که بارها گفته‌ایم و نشان داده‌ایم پیش از مهاجرت اقوام ترک زبان به آذربایجان در روزگار ساسانیان و سلجوقیان در این سرزمین اقوام پروترک و بعدها اقوام ترک زبان زندگی می‌کرده‌اند و اقوام مهاجر با همزبانهای خود در آذربایجان برخورد نموده‌اند و گرنه اقلیت مهاجری که در فواصل زمانی خیلی زیادی وارد این سرزمین شده‌اند به تنهایی قادر به تغییر زبان مردم این سرزمین نبوده‌اند.

بخش سوم

آفرینش ادبی

فصل ۱

تشکیل زبان ادبی ترکی آذری

همانطوریکه قبلاً نیز اشاره شد به عقیده پاره‌ای از مورخان در تشکیل زبان ادبی ترکی آذری اقوام اوغوز نقش اساسی را ایفا نموده‌اند. البته این نقطه از آنجا ناشی می‌شود که این اقوام با مهاجرت گسترده خود در قرن یازده میلادی و طبعاً در سده‌های پیش از این تاریخ تأثیر زیادی بر زبان مردم این منطقه نهاده‌اند. ولی نباید فراموش کرد که به قول پروفیسور خودیف تشکیل زبان ادبی ترکی آذری تنها تحت تأثیر زبان ساکنان باستانی مردم آذربایجان و یا اقوام ترک مهاجر صورت نگرفته است بلکه قابلیت‌های عمومی زبان ترکی او از جمله ترکی اوغوز و قباچاق نیز بر آن تأثیر نهاده‌اند. نهایت اینکه با تشکیل زبان ترکی آذری ویژگیها و عناصر مربوط به فرهنگ و زبان آذربایجان در آن ظاهر شده و تدریجاً قوام یافته‌اند.^(۱) پروفیسور زهتابی هم در عین اینکه به لهجه واحد و یا نزدیک به هم ترکان اوغوز و قباچاق اشاره می‌کند به ادغام اوغوزهای سلجوقی با قباچاقها و خزرها و اوغوزهای پیشین پرداخته و زبان ترکی آذری امروزی را در درجه اول محصول آمیزش این لهجه‌ها می‌داند.^(۲) گفتنی است که دکتر هیئت نیز ترکی آذری و عثمانی (استانبولی) را حاصل آمیزش ترکان اوغوز با قباچاقها، اوغورها، مغولها و اقوام بومی آذربایجان و آسیای صغیر می‌داند.^(۳) به عقیده پروفیسور خودیف تمامی مراحل تشکیل زبان ترکی آذری ارتباط نزدیکی با مناسبات مدنی - اجتماعی اقوام بومی آذربایجان و ترکان مهاجر بعدی داشته

۱ - آذربایجان ادبی دیلی تاریخی، خودیف، ص ۴۵ - ۴۴

۲ - تاریخ زبان و لهجه‌های ترکی، هیئت، ص ۱۱۸

۳ - زبان آذری ادبی معاصر، زهتابی، ص ۲۶

است.^(۱) گفتنی است که به نظر می‌رسد تأثیر ترکی اوغوز در تشکیل زبان ادبی آذری، بیشتر مربوط به مراحل پایانی این فرایند بوده است و ما در بحث از سلجوقیان نشان دادیم که قرن‌ها پیش از ورود آنها به ایران و آذربایجان فرایند شکل‌گیری زبان آذربایجان آغاز شده بود چنانکه خود پروفیسور زهتابی با نهایت امتیازی که برای ترکان اوغوز در تشکیل زبان ادبی آذربایجان قائل است با اشاره به تحقیقات پروفیسور دمیرچی‌زاده می‌نویسد: «بررسی‌های علمی نشان می‌دهند که شکل زبان آذری ادبی (گفتاری و نوشتاری) به نخستین سده‌های میلادی برمی‌گردد».^(۲) و مسلم است که در نخستین سده‌های میلادی اثری از سلجوقیان در آذربایجان نبوده است. چه تاریخ ورود آنها به این سرزمین مربوط به سده یازده میلادی بوده است و همانطور که دانشمند شهیر ارمنی و گوکاسیان می‌نویسد: «از مطلب تاریخی - زبان‌شناسی ارائه شده آشکارا دیده می‌شود که زبان آذری خیلی پیشتر از سده ۱۱ م موجود بوده است. زیرا خصوصیات لهجه‌ای پدید آمده در سده‌های ۷-۵ م هنوز هم در آذربایجان حفظ شده است، تصادفی نیست که ما در سده‌های بعد از ۱۱ م عیناً به عناصر آوایی - لغوی و لغوی - گرامری ثبت شده در منابع سده‌های ۱۰-۵ م برخورد می‌کنیم. همه اینها نظر مرا دایر بر موجودیت زبان آذربایجانی به مثابه یک زبان عموم خلق جاری در زبان مردم، دست کم در سده ۷ م به اثبات می‌رساند».^(۳) گفتنی است که اسامی و عبارات مربوط به زبان آذربایجان در منابع ارمنی و گرجی مربوط به قرن پنجم هجری و بعد از آن به وفور یافت می‌شود. و بنابه نوشته پروفیسور خودیف با مقایسه این آثار مشخص می‌شود که در این اعصار زبان آذربایجان زبان یک یا چند طایفه نبوده است بلکه ویژگیهای گفتاری زبان همگانی ترک منشأ آذربایجان را داشته است.^(۴) لازم به ذکر است که در سده‌های پنجم و ششم میلادی زبان ترکی در میان طوایف کثیراللسان به عنوان زبان انسیت و ارتباط مطرح شده است و طوایف در ارتباط با یکدیگر، زبان خودی را کنار نهاده و به زبان عمومی آذربایجان یعنی ترکی سخنی می‌گفته‌اند. در همین دوران، زبان ترکی به عنوان زبانی دینامیک، متحول و بالنده در جریان است و زبانی ایستا نیست، چراکه با ایجاد ترکیب واژگان جدید و یافتن شکل گرامری متنوع با کیفیت بالاتر غنی‌تر

۱ - آذربایجان ادبی دلی تاریخی، خودیف، ص ۲۵ ۲ - زبان آذری ادبی معاصر، زهتابی، ص ۲۹

۳ - ر.ک. مقدمه‌ای بر تاریخ تحولات زبان ترکی آذری، کریمی، ص ۲۸

۴ - آذربایجان ادبی دلی تاریخی، خودیف، ص ۲۵

می‌گردد. این خصوصیات زبان ترکی موجب تأمین برتری این زبان در آلبانیای قفقاز در آن دوره می‌گردد. تاریخ سندی معتبر بر این ادعاست. این گفته‌ها یک بار دیگر این امر را نشان می‌دهد که اتمام شکل قطعی زبان آذربایجان به عنوان زبان واحد مردم این سرزمین در طی قرون پنجم و ششم نتیجه تحولاتی است که این زبان در سده‌های پیشین بر آن آغازیده بود. شکی نیست که در مبارزه متحدانه مردم این سرزمین با وجود طوایف و زبانها علیه ظلم و ستم ساسانی و استیلای اعراب زبان ترکی به عنوان زبان عمومی مردم آذربایجان سربرآورده است و این حرکت نه تنها به شکل‌گیری زبان واحد این سرزمین سرعت بخشیده، بلکه به شکل‌گیری زبان ادبی این سرزمین از میان زبان شفاهی تکان اساسی را وارد آورده است و به این ترتیب می‌توان ادعا کرد که پایان قرن هفتم میلادی به عنوان تاریخ تولد زبان عمومی مردم آذربایجان در تاریخ ورق می‌خورد.^(۱) گفتیم که نظر غالب در میان دانشمندان آذربایجان شوروی این است که فرآیند تشکیل زبان آذربایجان بر اساس ترکی پیش از سده‌های ۱۲ - ۱۱ م. (۶ - ۵ هـ) به پایان رسیده است. واحد عادلوف با جمع‌بندی نظریات دانشمندان مزبور در این باره می‌نویسد: «در سالهای اخیر، در بین کارهای انجام گرفته درباره تاریخ زبان آذربایجانی، تحقیقات در پیرامون تاریخ پیش از کتابت این زبان از جایگاه خاصی برخوردار بوده‌اند. در این تحقیقات درباره منشأ و تاریخ شکل‌گیری زبان آذربایجان یک سلسله نظریات جدید ارائه گردیده است. پیش از هر چیز غالب پژوهندگان (از پروفسورها ع. دمیرچی‌زاده، م. شیرعلیف، ت. حاجیف، ف. زینالوف؛ از دکترهای علوم زبان‌شناسی و اصلانوف، و. گوکاسیان و...) تز موجود درباره شکل زبانمان در نتیجه آمدن توده‌های انبوه اوغوزها در طی سده‌های ۱۲ - ۱۱ م به آذربایجان را بی‌اساس می‌شمارند و برای اثبات شروع تاریخ شکل‌گیری زبانی که در سده‌های ۱۴ - ۱۳ م نمونه‌های ادبی - بدیعی عالی عرضه داشته از قدیم از سده‌های ۱۲ - ۱۱ م یک سلسله دلایل قانع‌کننده ارائه می‌دهند. مأخوذات دارای منشأ ترکی موجود در منابع مکتوب خلق‌های همجوار ارمنی و گرجی که بدون تردید از سده‌های دست‌کم اول میلادی در اراضی قفقاز جنوبی می‌زیسته‌اند. تنها در نتیجه ارتباط و تماس نزدیک و مستمر با اقوام ترک زبان می‌توانسته‌اند به این زبانها راه یابند. غالب پژوهشهایی که محصول سالهای اخیر هستند، حکایت از آن دارند که زبان آذربایجانی در دوره آغاز کتابت یعنی در طی سده‌های

۱۴ - ۱۳ م دست کم یک راه هزار ساله تکوین و تکامل را از سرگذرانیده بودند و به طور کلی تاریخ تشکیل این زبان از سده‌های نخستین میلادی (سده‌های ۵ - ۴ م) آغاز گردیده و نهایتاً تا سده‌های ۷ م. به انجام رسیده است.^(۱)

در پایان یادآور می‌شویم که پروفیسور خودیف نیز در تحقیقات ارزنده خود بارها به تشکیل زبان عمومی مردم آذربایجان در سده‌های نخستین میلادی اشاره نموده که ما جمع‌بندی نوشته‌های وی را در اینجا می‌آوریم. لازم به توضیح است که این مطالب عیناً نقل قول نوشته‌های وی نیست بلکه ما با اساس قرار دادن تحقیقات وی آموخته‌های دیگری را نیز بر آن افزوده‌ایم تا تکمیل مباحث تشکیل زبان ادبی ترکی آذری را بر خوانندگان گرامی عرضه کنیم:

الف) در مرحله اول که از سده‌های ۵ - ۳ م تا سده‌های ۸ - ۷ م طول می‌کشد، زبان عمومی مردم آذربایجان در نتیجه فرآیندهای داخلی شکل می‌گیرد. گفتنی است که منظور از فرآیندهای داخلی تأثیر متقابل ترکان بومی آذربایجان (اقوام پروترک باستانی که قبلاً مورد مطالعه قرار گرفتند) و نیز ترکان مهاجر (اقوام مهاجر ترک که بعد از اقوام پروترک در همین کتاب مورد بررسی قرار گرفته است) می‌باشد. گفتنی است که این دسته از اقوام ترک مهاجر در نیمه دوم هزار اول پیش از میلاد و یا در سده‌های نخستین میلادی به آذربایجان مهاجرت کرده‌اند و همراه با ترکان بومی این سرزمین فاکتورهای داخلی تشکیل زبان ادبی آذربایجان را پدید آورده‌اند.

ب) بعد از شکل‌گیری زبان عمومی مردم آذربایجان و در حین تشکیل آن عامل دیگری نیز بر این فرآیند تأثیر نهاده که ما آن را فرآیندهای خارجی نام نهاده‌ایم. این مرحله خود در سه نوبت صورت گرفته است:

۱ - از سده‌های ۵ - ۳ م تا ۸ - ۷ م علاوه بر اقوام ترک ساکن آذربایجان که شالوده زبان عمومی این سرزمین را ریخته‌اند، به احتمال زیاد عوامل خارجی نیز مؤثر بوده‌اند. می‌توان گفت منظور از عوامل خارجی اقوام ترک زبانی می‌باشند که در همسایگی ترکان آذربایجان و یا در سرزمین‌های دیگری می‌زیسته‌اند و به هر حال با آنها مناسبات فرهنگی - سیاسی - اجتماعی داشته‌اند و علاوه بر اقوام فوق می‌توان از اقوام غیرترک زبانی نام برد که در مجاورت مردم آذربایجان و یا همراه با آنان در این سرزمین زندگی می‌کرده‌اند و طبعاً در

تشکیل زبان این سرزمین ولو به مقدار کمتر تأثیر داشته‌اند.

۲- از سده‌های ۸-۷ م تا ۱۱-۹ م بنابه نوشته پروفیسور خودیف در این دوره زبان ادبی آذربایجان تشکیل یافته بود و مخصوصاً در سده‌های ۱۱-۹ م این فرآیند به پایان رسیده است. با این حال در این دوره زبان ادبی آذربایجان شکل معین و ثابت خود را به دست آورد باید گفت که بیشترین تأثیر عوامل خارجی در تشکیل زبان ادبی آذربایجان با ورود اقوام اوغوز سلجوقی در این دوره صورت گرفته است. مخصوصاً از آنجا که این اقوام و ساکنان پیشین آذربایجان از نظر قومی-زبانی (ethnolinguistic) قرابت بسیاری با همدیگر داشته و حتی به احتمال زیاد و بنابه ادعای غالب پژوهشگران همه این اقوام از یک ریشه قومی-زبانی منشأ گرفته بوده‌اند. و این امر هیچ هم بعید نیست و ما در فصلهای پیشین دلایل کافی بر اثبات آن را ارائه داده‌ایم. البته نباید فراموش کرد که در این دوره اعراب نیز با تسلط بر آذربایجان و تحمیل زبان خویش به عنوان زبان رسمی و مذهبی و تعلیمی به عنوان فاکتور خارجی بر شکل‌گیری زبان ادبی ترکی آذری تأثیر نهاده‌اند. هرچند زبانهای فارسی و عربی در آذربایجان هیچ‌گاه از نوشتار به گفتار نرسید ولی استفاده از این زبانها در موارد فوق کافی بود تا زبان ادبی ترکی آذری را تحت تأثیر قرار دهند. همانطور که قبلاً نیز موود اشاره قرار گرفت متأسفانه برخی از نویسندگان بدون توجه به مراحل مختلف مذکور و بدون پرداختن به نقش اقوام ترک زبان بومی آذربایجان و نقش اقوام مهاجری که در سده‌های پایانی پیش از میلاد و سده‌های آغازین میلادی به این سرزمین آمده و در آن سکونت گزیده‌اند، تنها به مهاجرت اقوام اوغوز در قرن ۱۱ م. اشاره کرده و آنها را تنها عامل دگرگشت زبانی و حتی تنها عامل تشکیل زبان ادبی ترکی آذری دانسته‌اند که ما نادرستی این مطلب را نشان دادیم. در عین حال می‌توان گفت که زبان ترکی آذری که امروزه به کار می‌رود حاصل تأثیر ترکی اوغوز و سلجوقی بر فرآیند تشکیل زبان ترکی آذری است که از سده‌های نخستین میلادی آغاز شده بود. به هر حال بار دیگر تأکید می‌کنیم که بنابه نظریات غالب مورخان، زبان‌شناسان و پژوهشگرانی که در این زمینه به فعالیت پرداخته‌اند فرآیند تشکیل زبان ترکی آذری از سده‌های نخستین میلادی شروع شده بود و ورود انبوه ترکان اوغوز تنها به ظهور ویژگیهای خاص ترکی اوغوز و سلجوقی و یا به عبارت دیگر برجسته شدن این ویژگیها در این زبان انجامیده است. و همانطور که قبلاً نیز بحث شد ویژگیهای عمومی زبان ترکی و از جمله لهجه ترکی اوغوز نیز در تشکیل ریخت کلی این زبان دخالت داشته و در نهایت عناصر و ویژگیهای خاص زبان مردم

آذربایجان بر این فرآیند تأثیر نهاده و محصول همه این تأثیرات و فعل و انفعالات زبان ادبی آذری است که در سده‌های ۱۴ - ۱۳ م آثار ادبی ارزنده‌ای به این زبان پدید آمده است که بیانگر سیر تحول و تکامل حداقل هزار ساله آن است.

۳ - به عقیده پروفیسور خودیف، پروفیسور توفیق حاجیف و غالب مورخان، زبان‌شناسان و پژوهشگران آذربایجان از قرن ۹ تا ۱۱ میلادی فرآیند تشکیل زبان ادبی آذربایجان پایان می‌پذیرد. (۱)

فصل ۲

ادبیات شفاهی سرآغاز آفرینش ادبی

ادبیات شفاهی خلق آذربایجان در نوع خود و در سطح جهان بی نظیر و یا لااقل کم نظیر بوده و یکی از غنی ترین و کهن ترین ادبیاتهای شفاهی جهان است. جایگاه ادبیات شفاهی آذربایجان را می توان با ادبیات شفاهی کشورهای همچون رومانی مقایسه کرد که به نظر محققان برای فهمیدن و درک ادبیات این کشور بایستی با ادبیات شفاهی و فولکلوریک این سرزمین آشنا شد. اشعار رزمی، بزمی و حماسی فولکلوریک قابل توجه این کشور سبب شده است که ادبیات رومانی دارای ارزش جهانی شود.^(۱) و این حقیقتی است که در مورد ادبیات آذربایجان نیز صدق می کند. در واقع شالوده ادبیات آذربایجان بر فولکلور بنیان نهاده شده است. دکتر قره آغاجلو در تعریف فولکلور می نویسد: «فولکلور عبارت است از علم به آداب و رسوم توده مردم و افسانه ها و تصنیفهای عامیانه و توده شناسی و فرهنگ عام، مجموعه عقاید، اندیشه ها، قصه ها، ترانه ها، هنرهای ساده و ابتدایی یک ملت».^(۲) در اهمیت فولکلور و ادبیات شفاهی باید گفت که ادبیات مکتوب از ادبیات شفاهی نشأت می گیرد. به گفته یاشار کمال فولکلور ثروتی فرهنگی و دستاورد تجربه بزرگ انسان است، ثروتی که در طی صدها سال به همدستی خلق پدید آمده، از سینه به سینه میلیونها انسان به زمان ما رسیده است. پس برای ریشه یابی فولکلور و یک بایاتی یا ترانه و... در بعضی

موارد باید جریان چند هزار ساله را در نظر گرفت.^(۱) باید توجه داشت که ملل اولیه در تعلیم و تربیت از خط‌نویسی بسیار کم استفاده می‌کردند و شاید اصلاً از آن بهره‌ای نمی‌گرفتند... به این ترتیب است که تاریخ مختصر قبیله و آداب و سنن فرهنگی سینه به سینه منتقل می‌شد.^(۲) با این حساب تاریخ هر زبان شفاهی تا زمان پیدایش و شکل‌گیری ملتی که به آن زبان حرف می‌زند پیش می‌رود. زبان به مثابه یکی از سنگ‌های زیربنایی هر ملتی، با تشکل و تکامل آن ملت، پس از پیدایش مراحل تکامل را می‌پیماید و با تحول تاریخی آن ملت به حیات خود ادامه می‌دهد. بنابراین هر زبان شفاهی (گفتاری) عموماً هزاران سال قبل از پیدایش خط و ایجاد زبان مکاتبه (نوشتاری) وجود داشته است.^(۳) مسلم است که این آثار ابتدا از طرف شاعر یا فرد به خصوصی آفریده شده‌اند ولی در تکوین این آثار مسئله ابداع و پیدایش یک اثر یک چیز و انتقال آن چیز دیگری است. به عبارت دیگر هر اثر فولکلوریک هرچند در آغاز امر گوینده و پردازنده‌ای داشته ولی بعد از ابداع مدتها سینه به سینه نقل شده و پایه‌های تحول اجتماع و تاریخ و طی دوران کمابیش طولانی تبدلات و تغییراتی بر خود می‌پذیرد این است که می‌توان گفت سلايق فردی و جمعی بر آثار فولکلوریک تأثیر می‌گذارند و حتی گاه این تأثیر به حدی است که شکل کلی و پیام آن را عوض کرده و مفهومی جدید در میان عامه رواج می‌یابد. به عنوان مثال یکی از نمونه‌های بسیار قدیمی «آتالار سوزی» به این صورت بوده است: «آلاها تاپشیر دانانی، قورد یتمز» (گاو را به خدا بسپار، دیگر گریه آن را نمی‌خورد) ولی این گفته به مرور زمان و در نتیجه تأثیر افکار عمومی خلق به این صورت درآمده است: «اول دانانی باغلا، سونرا آلاها تاپشیر، (اول گاو را محکم ببند و بعد به خدا بسپار).

از مشخصات بارز ادبیات فولکلوریک و شفاهی، مردمی بودن آن است به دیگر سخن برخلاف آثار ادبی کلاسیک مکتوب و سایر آثار غیرادبی که ممکن است در گوشه‌های کتابخانه‌ها و یا لاقفل در محافل ادیبان و شعرا آفریده است و هیچگاه هم به میان مردم راه نیابند ادبیات شفاهی در میان مردم آفریده شده و همراه با بوده‌های خلق به حیات و بالندگی خود ادامه می‌دهد. اصولاً تصور فولکلور بدون خلق غیرممکن خواهد بود. این

۱ - آذربایجان شفاهی ائل ادبیاتینا بیر باخیش، زارع، صص ۲ و ۳

۲ - زبان آذری ادبی معاصر، زمناپی، ص ۱۴

۳ - تاریخ تمدن، ویل دورانت، ج ۱، ص ۹۲

است که در تعریف ادبیات شفاهی مردم آذربایجان، آن را آفریده طبقه زحمتکش جامعه دانسته‌اند.^(۱) و به قول دکتر هیئت ادبیات شفاهی خلق محصول آفرینش دسته‌جمعی جامعه بوده و خواسته‌ها، آرزوها، کدورت‌ها، شادیه‌ها در طرز زندگی و اعتقاد مذهبی آنان را منعکس می‌کند.^(۲) با نگاهی به آثار کلاسیک شعرایی همچون نظامی، خاقانی، فضولی، آخوندوف، صابر، لعلی، معجز، صمد و ورغون، و... تأثیر آثار فولکلوریک آذربایجان بر آنها آشکار می‌شود. هرچند خود این آثار نیز تأثیر متقابلی بر آفرینش آثار فولکلوریک داشته‌اند. همانطور که قبلاً نیز اشاره کردیم، ادبیات فولکلور آذربایجان ارتباط نزدیکی با ادبیات کتبی دارد صرف‌نظر از اینکه غالب آثار کتبی مخصوصاً قدیم‌ترین آثار ادبی مکتوب ترکی عیناً از فولکلور خلق بهره‌جسته‌اند باید اشاره کرد که شعرا و ادبای آذربایجان از موضوعات و اشکال و اوزان و مفاهیم ادبیات شفاهی بهره‌جسته و حکایات و منظومه‌ها و اشعار شیوایی را آفریده‌اند. از طرف دیگر آفرینندگان و پردازندگان ادبیات شفاهی آذربایجان از جمله نقالان و عاشیق‌ها نیز از آثار شعرای کلاسیک این دیار همچون نظامی، نسیمی، ختایی، فضولی و واقف بهره‌جسته و داستانها، قصه‌ها و اشعار بدیعی آفریده‌اند.

ترانه‌های بومی ترکی آذری که به طور عمومی «قوشما» (Qoshma) بر آنها اطلاق می‌شود مانند ترانه‌های عامیانه دیگر، ساده، ملهم از طبیعت ملموس، عاری از تکلف و تصنع و در قالبهای تمیز و موزون هجایی ریتمیک سروده شده و سینه به سینه و نسل به نسل به یادگار به ما رسیده است. بطور کلی قوشماها یا سخنان موزون و آهنگین آذری، به بخشها و انواع بایاتی، ماهنی، لایلا، اوخشاما، نازلاما، دوزگو یا قوشماجا، سایا و گونه‌های متفرق و پراکنده دیگر تقسیم می‌شوند. گفتنی است که آفرینش عاشیق‌ها که شامل استادنامه‌ها، داستان‌ها، تعریفنامه‌ها، باغلاماها و منظومه‌های گوناگون است از این بخشبندی بیرون است.^(۳) بنابراین می‌توان گفت این ادبیات شامل اساطیر، افسانه‌ها، مثل‌ها (آتالار سوزی)، داستانها، قصه‌ها، انواع چیستانها و لطایف با غنای ادبی بی‌نظیری می‌باشد که در طول سالیان طولانی و بلکه قرن‌ها دهان به دهان و یا بهتر بگوییم سینه به سینه نقل شده و به عهد ما رسیده است. ادبیات شفاهی خلق آذربایجان به حدی پر بار و

۱ - آذربایجان شفاهی ائل ادبیاتینا بیر باخیش، زارع، ص ۲۳

۲ - آذربایجان شفاهی خلق ادبیاتی، هیئت، ص ۷ ۳ - سابالار، صدیق، صص ۷-۸

گسترده است که سخن گفتن از آن کتابهای مستقلی می‌طلبد و کتابهای مستقل زیادی هم در این زمینه تألیف شده است که ما جهت خودداری از اطاله کلام از پرداختن به این موضوعات خودداری کرده و از ابابت حسن ختام یادآوری می‌کنیم که در میان مردم آذربایجان، چند طبقه خادم هنرهای زیبای مردمی بوده است که عبارتند از عاشیق‌ها، نی‌زن‌ها، نقال‌ها، درویش‌ها، رقاصان، سایاچی‌ها، و... و در میان آنان عاشیق‌ها، درویش‌ها و سایاچی‌ها تأثیر عظیمی در حیات فرهنگی خلق آذربایجان دارند. عاشیق‌ها، نوازندگان و خوانندگان دوره‌گردی هستند که همیشه سازی به همراه دارند و در میان مردم ده به ده و ایل به ایل می‌گردند و در ایام شادی مردم و مجالس جشن و عروسی و قهوه‌خانه‌ها و جز آن همراه ساز آذری و دف و سرنا ترانه‌های نشاط‌انگیزی می‌خوانند. شعر و آهنگ تصنیف‌هایشان را هم خودشان می‌سازند یعنی مدنیت و ادبیات عاشیق‌ها به وسیله خودشان در طی قرون متمادی ترتیب و تنظیم شده و اینک به دست عاشیق‌های معاصر رسیده است. کتاب «دده قورقود» عاشیق را «اوزان» (Ozan) می‌نامد و ساز را «قوپوز» (Qopuz) که سخت آن را مقدس می‌شمارد. ادبیات و شعر عاشیقی از گرانبارترین و غنی‌ترین بخش‌های ادبیات شفاهی خلق آذربایجان است که سابقه‌ای بسیار طولانی در این سرزمین دارد.

درویش‌ها و صوفیان دریوزه و تنبل هستند که از راه قصیده‌خوانی و دریوزگی امرار معاش می‌کنند و زندگی مشقت‌بارشان را تأمین می‌نمایند. اما سایاچی‌ها که بلااستثنا در دهات و میان کوهنشینان می‌زیند و در اواخر زمستان و آغاز بهار به در خانه‌ها می‌روند و با حرکات خاصی در حالی که دو چوب در دست دارند آنها را به هم می‌زنند و در این حال می‌رقصند و می‌چرخند. سرودهای سایا را می‌خوانند و آرد، گندم، جو، پنیر، بره، پول و جز آن جمع می‌کنند. گفتنی است مجموعه‌ای غنی از بازمانده‌های آثار فولکلوریک ترکی آذری که در اصطلاح مردم به «سایاچی سوزلری» یعنی سرودهای سایاچی معروف است تحت عنوان «سایالار» توسط دکتر حسین محمدزاده صدیق گردآوری و منتشر شده است.

فصل ۳

ادبیات کتبی اوج آفرینش ادبی

بی شک مهمترین گامی که بشریت در راستای مدنیت برداشته اختراع خط و آغاز کتابت بوده است. ویل دورانت پیدایش خط میخی و تطور و تکامل آن را بزرگترین منت سومریان بر تمدن جهانی می داند.^(۱) به نظر وی ادبیات | Literature | علی رغم آنچه که از خود این کلمه برمی آید و دلالت بر نوشته و حروف | letters | دارد. در آغاز پیدایش کلماتی بوده که گفته می شده نه حروفی که نوشته می شد. ادبیات از آواها و ترانه های دینی و طلسمهای سحری سرچشمه می گیرد که معمولاً کاهنان آنها را تلاوت می کرده اند و از ذهنی به ذهن دیگر انتقال می یافت.^(۲) ما در بحث از ادبیات شفاهی به این مسئله پرداختیم که یک زبان برای رسیدن به مرحله کتابت باید دوره طولانی تشکیل و تحول گفتاری (شفاهی) را پشت سر بگذارد و به قول پروفیسور زهتابی «بهترین تعابیر و اصطلاحات، تشبیهات و استعارات، کلمات مرکب زیبا، امثال و حکم و... اول در زبان گفتاری مردم ساخته می شود. زیباترین کلمات اصیل هر زبان سالها و قرنهای بدون اینکه به زبان ادبی راه یابد به شکل ناب و اصلی خود، در لهجه های گوناگون یک زبان به حیات خود ادامه می دهند.»^(۳) نهایت اینکه به قول ویل دورانت ملل اولیه در تعلیم و تربیت از خطنویسی بسیار کم استفاده می کردند و شاید اصلاً از آن بهره ای نمی گرفتند. به این ترتیب است که تاریخ مختصر قبیله، آداب و

۲. همان، ص ۹۴

۱. تاریخ تمدن، ویل دورانت، ج ۱، ص ۱۵۸

۳. زبان آذری ادبی معاصر، زهتابی، ص ۱۷

سنن فرهنگی سینه به سینه منتقل می‌شود. شاید ادبیات [نوشتاری] از موقعی پیدا شده باشد که این محفوظات و آداب ملی را با نوشتن تدوین کرده‌اند.^(۱)

به هر حال همه این توضیحات به این معنی است که یک زبان برای تشکیل زبان ادبی و نیز برای رسیدن به مرحله کتابت نیاز به قرن‌ها و بلکه هزاران سال تحول و پویایی دارد و مرحله کتابت نیز تا پیدایش آثار ادبی نوشتاری ارزنده مدت زمان زیادی را سپری می‌کند و همه اینها دایر بر این معنی است که مراحل آفرینش یک اثر ادبی ارزنده همچون «دده قورقود» که شاهکار ادبیات ترکی در قرن سیزده میلادی است به قرن‌ها پیش از آن برمی‌گردد که ما به این موضوع پرداخته‌ایم و در بحث از کتاب «دده قورقود» باز بدان اشاره خواهیم نمود. در اینجا لازم می‌دانیم اشاره کنیم که قدمت کتیبه‌های ترکی و به تبع آن ترکی آذری به ۲۵۰۰ سال پیش می‌رسد که این تاریخ با در نظر گرفتن کتیبه‌های اقوام پروترک و حتی پروتوترک به هزاره‌های سوم و چهارم پیش از میلاد یعنی حدود پنج هزار سال پیش از این می‌رسد.

کتیبه‌های ترکی

با اغماض از کتیبه‌های اقوام پروترک لازم است یادآوری کنیم که تا نیمه دوم قرن بیستم کتیبه اورخون قدیم‌ترین کتیبه ترکی محسوب می‌شد که ۱۲۵۰ سال پیش نوشته شده بود ولی با کشف کتیبه‌ای در پنجاه کیلومتری آما - آتا این تاریخ به ۲۵۰۰ سال پیش یعنی قرن پنجم پیش از میلاد رسید. گفتنی است این کتیبه نوشته‌ای دو سطری و بیست و شش حرفی بود که بر روی سینی نقره‌ای و با حروف کتیبه اورخون نقش بسته بود.^(۲) بعد از آن ادبیات ترکی و مهمتر از آن کتابت ترکی در دوران حکومت اقوام گوک ترک گسترش یافت. این آثار که در مراحل نخستین مربوط به سنگ‌نوشته‌های مزار پادشاهان و سرکردگان ترک بوده‌اند و رفته رفته ویژگیهای ادبی در آنها به چشم می‌خورد. دو دسته‌اند:

۱ - کتیبه‌های یثنی‌سنی که مربوط به قرن ۷ میلادی است و در کنار رود یثنی‌سنی پیدا شده‌اند.

۲ - کتیبه‌های اورخون که در کنار رود اورخون پیدا شده‌اند و مربوط به قرن هشتم

میلاادی می‌باشند که مهمترین آنها شش کتیبه است.

به نظر نویسندگان و محققان در زمان گوک ترک‌ها ترکان برای اولین بار صاحب الفبای ملی می‌شوند که به الفبای گوک ترک معروف است و قدیم‌ترین اسناد به زبان ترکی ادبی از این دوره باقی مانده است. گفتنی است سنگ‌نوشته‌های یثنی سنی اگرچه قدیم‌ترین است ولی از لحاظ ادبی قابل قیاس با سنگ‌نوشته‌های اورخون نیست. کتیبه‌های اورخون مربوط به دومین حکومت گوک ترک می‌باشد و مربوط به قرن هشتم میلادی هستند.^(۱) پروفیسور خودیف با اشاره به ارتباط کتیبه‌های ترکی و موقعیت آذربایجان می‌نویسد که از قرن پنجم میلادی و به احتمال زیاد پیش از آن کتیبه‌هایی با الفبای ترکی (رونیک) در آسیای مرکزی نوشته شده‌اند و چند قرن بعد کتیبه‌های اورخون که شاهکار فرهنگ ترکی می‌باشند پدید آمده‌اند. این کتیبه‌ها که در اوایل قرن ۸ م نوشته شده‌اند نمونه‌های کامل زبان ادبی عمومی اقوام ترک محسوب می‌شوند. وی در ادامه می‌نویسد: «بی شک الفبای ترکی قدیم (رونیک) قبل از اینکه در نوشتن کتیبه‌های فوق به کار رود تاریخ تکامل چندین هزار ساله را سپری کرده بودند و تصادفی نیست که در اراضی آذربایجان به نشانه‌ها، اشارات، فرمهای نخستین حروف و نوشته‌های نخستین این الفبا برخورد می‌کنیم. نوشته‌های کشف شده در قوبوستان، نخجوان، قزاخ (کازاخ)، و کلبجریک بار دیگر ثابت می‌کنند که اقوام ترک زبانی که از زمانهای قدیم در این سرزمینها زندگی می‌کرده‌اند در اوایل قرون وسطی نیز قادر به استفاده از الفبای ترکی قدیم (رونیک) بوده‌اند.^(۲)

۱ - واریلق، سال ۱۳۶۲، هینت، ارغوزها، شماره‌های ۱۰ و ۹، صص ۸-۶

۲ - آذربایجان ادبی دلی تاریخی، خودیف، ص ۲۷

بخش چهارم

نگاهی به تاریخ ادبیات ترکی آذری

کتاب «دده قورقود»

داستانهای دده قورقود که در جهان فرهنگ و ادب مردم ترک زبان به عنوان یکی از آثار زیبا و جاودانی زبان ترکی و شاید زیباترین آنها شناخته شده است در شمار وثائق فولکلوریک بی‌همتایی است که قرن‌ها پیش از این کسوت کتابت پوشیده و به مانند گوهر نایابی به عصر ما انتقال یافته است. این داستانها با شیوه‌ای بدیع و سبکی حماسی و شورانگیز صحنه‌ها و پرده‌هایی از دورنمای زندگی حماسه‌آمیز و ماجراهای پرشور گروههایی از چادرنشینان پرماجرا را که در دورانی از تاریخ به سرزمین امروزی آذربایجان راه جسته و به مرور بر پهنه تاریخ پرحادث این دیار پیوسته‌اند بازگو می‌کند.

کتاب دده قورقود از یک مقدمه و دوازده داستان حماسی و رزمی تشکیل شده که همچون سایر آثار فولکلور ترکی متن کتاب نظم و نثر توأمأ به کار گرفته شده بطوری که اشعار به کار رفته در این کتاب ۲۰۰۰ بیت بوده و می‌توان گفت ۳۰٪ متن را به خود اختصاص داده‌اند. گفتنی است این اشعار توسط اوزانها (عاشیقهای محلی) ساخته و پرداخته شده که همراه با نوای قوپوز (ساز) برای مردم خوانده می‌شدند. به طور کلی توالی نظم و نثر در آثار فولکلوریک آذربایجان از جمله اشعار و داستانهای عاشیقی به وفور یافت می‌شود. مقدمه کتاب که به عقیده خیلی‌ها بعداً به این کتاب افزوده شده است ضمن طرح خطوطی از سیمای افسانه‌ای دده قورقود نمونه‌هایی از سخنان حکمت‌آمیزی که در میان مردم به نام وی شهرت داشته نقل کرده است. گفتنی است مقدمه کتاب رنگ و بوی اسلامی دارد در حالیکه به عقیده بسیاری از محققان از جمله بار تولد، علی بیگ‌زاده و جفری لویس و... این داستان در قرن ششم یا هفتم میلادی پدید آمده و بعدها رنگ و بوی اسلامی به خود گرفته است. به نوشته میرعلی سیدسلامت «برای کتابت آن تاریخ دقیقی تعیین نشده است ولی برای شکل‌گیری آن (داستانها) سده‌های دهم و یازدهم را قبول کرده‌اند. عده‌ای نیز آن را محصول سده‌های هفتم و هشتم [میلادی] می‌دانند. با توجه به حقایق موجود در کتاب در مورد شکل‌گیری آن باید تجدید نظر اساسی به عمل آید. زیرا متفاوت از آن چیزی است که تا حالا نموده شده و شاید فاصله زمانی زیاد باشد»^(۱) البته این را می‌دانیم که همه داستانهای دده قورقود در یک زمان واحد شکل نگرفته‌اند و به راحتی می‌توان فهمید که این داستانها در مراحل و زمانهای مختلف به وجود آمده‌اند. آقای

سیدسلامت در بررسی نسبتاً جامعی که در مورد کتاب دده قورقود به عمل آورده، با اشاره به موقعیت زمانی و مکانی اسطوره‌های انعکاس یافته در داستانهای دده قورقود به این نتیجه می‌رسد که این داستانها مدتها پیش از ورود قبایل اوغوز به آذربایجان شکل گرفته و به عقیده جفری لویس نام اوغوز در این داستان به معنی قبیله و طایفه است و اضافه شدن کلمه ترک به کلمه اوغوز دقیقاً این معنی را می‌رساند آقای سلامت می‌نویسد: «اینجا منظور ایشان [جفری لویس] همان قبایلی است که از قرن ششم [میلادی] به بعد به آذربایجان سرازیر می‌شوند. در صورتی که در متن کتاب و داستانها صحبت از اوغوز ایل و طایفه زیاد طبیعی و جاافتاده به نظر نمی‌رسد. با اینکه زحمات زیادی برای تطبیق داستان و افراد آن به سرکرده‌های قوم اوغوز، که در تاریخ صاحب موقعیت و در جغرافیای صاحب مکان خاصی بوده‌اند به عمل آمده ولی اگر گرد نشسته زمان بر روی این داستانها را بتوانیم بتکانیم خواهیم دید که اوغوز چه سهمی از استعاره و چه سهمی از طایفه را دارد.»^(۱)

گفتنی است که اوغوز عموماً به دو معنا به کار می‌رود: یکی به معنای ایل، طایفه، و... دوم مفهوم استعاری یعنی انسان بسان شخصیت دیگری به تصویر می‌کشد. اوغوز به مفهوم استعاری، به بن‌مایه‌های اساطیر مربوط می‌شود. با دیدگاههای اساطیری زمانهای خیلی قدیم همصدا می‌شود. گفتنی است که در این مفهوم آفرینش داستانهای دده قورقود یا اوغوز به دوره‌های باستانی نسبت داده می‌شود به نوشته سیدسلامت و در متن داستان به اسامی مشخصی از افراد ایل اوغوز که بعد از سده ششم [میلادی] به اراضی آذربایجان آمده‌اند برخورد می‌کنیم که به نظر می‌رسد این اسامی بعداً جایگزین اسامی اصلی شده‌اند. اسامی اصلی در بعضی متون حفظ شده‌اند. مثل بوغاج که کلمه بوغا در زبان ترکی به معنی گاو است...»^(۲) آقای سلامت در بیان «اصولی که بر اساس آنها گزینش مقدمه و متن داستانها» در کتاب مذکور به عمل آمده می‌نویسد: «... در مقدمه و متن، قسمت‌هایی که صراحتاً مربوط به بعد از میلاد مسیح است، مثل مسیحیت گرجی‌ها،... و سایر مورد مراجعه قرار نگرفته و از کلمه کشیش فقط مفهوم استعاری آن مورد نظر بوده است. مسایل مربوط به آمدن ایل اوغوز^(۳) به آذربایجان و الصاق مضامین کتاب به حرکات

۱. مقدمه‌ای بر بررسی کتاب دده قورقود، سلامت، ص ۲۸-۲۷

۲. همان، ص ۱۹

۳. به زعم مؤلف کتاب اوغوز به خاطر نزدیک بودن به کلمه اوکوز، بیشتر مفهوم استعاری است تا قوم تاریخی.

قالب‌گیری شده آنها در تقسیمات تاریخی - سنتی آنها تا جائیکه به مفاهیم اصلی خلی وارد نیامورد کنار گذاشته شده است». در توضیح مطالب باید گفت که به زعم مؤلف همانطوری که خود بارها تأکید نموده واژه اوغوز در کتاب دده قورقود مفهوم استعاری دارد نه قوم تاریخی همانطوری که خود وی در ادامه می‌نویسد: «کلمه اوغوز به صورت استعاری در ارتباط با اساطیر، خدایان به کار برده شده است و به معنی قوم تاریخی اوغوز نیست. اصولاً به کار بردن مفاهیم دارای وضعیت معین تاریخی برای پدیده‌هایی که قبل از پیدایش تقسیم‌بندی تاریخی و جغرافیایی پیموده شده، حادث می‌شوند، عملی بی‌پایه خواهد بود».^(۱) همه این پیش‌فرضها آقای سیدسلامت را بدانجا رهنمون می‌شود که بنویسد: «... باید زمان وقایع اتفاقیه کتاب دده قورقود خیلی قدیم‌تر از زمان سرازیر شدن قبایل و عشایر اوغوزا به آذربایجان باشد».^(۲) گفتنی است که بررسی دقیق تحقیقات صورت گرفته در این مورد قبول نظرات آقای سیدسلامت را ممکن می‌سازد و به قول استاد دکتر فرزانه در مقدمه‌ای که بر کتاب دده قورقود نوشته: «در تکوین آثاری از نوع داستانهای دده قورقود که جنبه فولکلوریک آن بر جنبه ابداع فردی آن برتری دارد مسئله پیدایش اثر یک چیز و تاریخ و تدوین و کتابت آن چیز دیگر است. به عبارت دیگر هر اثر فولکلوریک ولو اینکه در آغاز امر گوینده و پردازنده‌ای داشته باشد، بعد از ابداع مدتها سینه به سینه نقل می‌شود. پایه پای تحول اجتماع و تاریخ و طی دوران کمابیش طولانی، تبدلات و تغییراتی بر خود می‌پذیرد و آنگاه ممکن است کسوت کتابت بی‌پوشد».^(۳) و کاملاً طبیعی است اگر با این حساب ادعا کنیم که تاریخ کتابت داستانهای دده قورقود بیانگر تاریخ پیدایش و تکوین آنها نیست و این خود دلیلی دیگر بر قبول نظریات آقای سیدسلامت است. نویسنده مزبور فصلی از کتاب خود را به این سؤال اختصاص داده که آیا تلغین مقطع زمانی برای این مجموعه اساطیر ممکن است؟ و در جواب سؤال خود پس از پرداختن به نظریات محققان مختلف چنین آورده است: «مجموعه اساطیر را با توجه به وجود عناصر اصلی یعنی کمان زمخت، نبودن فلز، آدمخواری تپه‌گوز، تولد تپه‌گوز در پیله پروانه [نه ابریشمی] و حضور تعداد محدود انواع و وظایف زن در جستجوی گیاهان و شناخت دورادور حیوانات و عدم تشخیص جنسیت آنها، نیزه‌های چوبین و وجود

۱ - همان، صص ۲۱ - ۲۰

۲ - همان، ص ۴۰

۳ - کتاب دده قورقود، فرزانه، ص ۱۰ الف

مباحثات پایین آمدن و توتمیستی می توان در محدوده معینی از خط تکاملی انسان ارزیابی نمود و مثلاً گفت: قبل از سفالگری یا همزمان با آن می باشد.^(۱) با دقت در نوشته آقای سیدسلامت درمی یابیم که قدمت آفرینش صحنه ها و شخصیت های داستانهای دده قورقود در بعضی موارد به هزاران سال پیش از تاریخ کتابت این داستانها مربوط می شود با این ترتیب شگفت آور نیست اگر ما می بینیم که نویسندگان روزگار باستان از شخصیتها و عناصر موجود در این داستانها برای رنگ آمیزی تابلوهای شعری خویش بهره برده اند. چنانچه حماسه سرای بزرگ یونان باستان هومر در اودیسه «غول یک چشم» را با تأثیرپذیری از تپه گوز می آفریند چون تپه گوز هم فقط یک چشم دارد و به همان اندازه ترسناک است. داستان ضحاک در حماسه شاهنامه فردوسی نیز از آنجا که ضحاک هر روز از گوشت مغز دو مرد جوان و نیز گوشت گوسفند استفاده می کند عیناً برگرفته از همین شخصیت داستانی است که روزی دو مرد جوان از ترکان و چند گوسفند از گله آنان می گیرد و می خورد نهایت اینکه آشیل در حماسه های یونان باستان قهرمانی روئین تن است و در شاهنامه فردوسی این خصلت را به اسفندیار داده اند که او نیز روئین تن است و باز در داستانهای دده قورقود همین ویژگی نیز مختص تپه گوز است.

البته ممکن است عده ای بر ما ایراد بگیرند شاید نویسنده داستانهای دده قورقود مضامین خود را از داستانهای شاهنامه یا ایللیاد و اودیسه هومر فراگرفته و در اثر خود منعکس نموده باشد، در پاسخ باید ابتدا پرسیم کدام نویسنده؟ ما توضیح دادیم که داستانهای دده قورقود از آثار فولکلوریک هستند که حتی در زمان واحدی و توسط فرد مشخصی آفریده نشده اند و گفتیم که به احتمال قوی این داستانها در زمانهای متفاوت آفریده شده اند و این روح جمعی اقوام ترک بود که با آرایش و احیاناً پیرایش داستانهای مزبور آن را به نسل بعدی منتقل می کرد نه اینکه شاعری یا نویسنده ای در گوشه کتابخانه ای نشسته و با مراجعه به منابع مختلف موجود چنین داستانهایی را بیافریند کاری که به عنوان مثال فردوسی انجام داد و برای سرودن شاهنامه خود به منابع موجود مراجعه کرد. به هر حال بد نیست در این مورد نیز به توضیح مفصل آقای سیدسلامت مراجعه کنیم. وی با مراجعه به نظریات محققان اروپایی می نویسد: «جوهر زیادی برای اثبات اینکه چگونه یک افسانه هومری در کتاب دده قورقود راه یافته لازم است. و ای بسا که، دریاها

مرکب اثبات چنین مطلبی بشوند و اثبات نگردد. ولی برعکس اثبات اینکه هومر از منابع تپه‌گوز استفاده کرده، با نترسیدن از هیبت و آوازه هومر و بدون تمسک به حلقه جادویی که آن هم باز دلیلی است و با دقت و امعان نظر در وسایل و روش‌های اثبات مربوط به چنین مسایلی باید مشکل زیادی در پیش نباشد، در منطق مناط صدق و کذب قضایا، استفاده از عکس و عکس مستوی است، اینجا راه‌حل‌ها باید ساده‌تر هم باشد. من نمی‌دانم یک کارشناس به ازای ترجمه حق دارد چیزی از یک فرهنگ به فرهنگ دیگر ببخشد یا نه، ولی این را می‌دانم که در صورت بخشش از کیسه خلیفه می‌بخشد. جالب است آقای خون دیتس (H Ven Diez) فولکلورشناس برجسته و مترجم آلمانی تپه‌گوز آن را از روی نسخه دستنویس (درس دن) ترجمه کرده است. در این اثر می‌گوید: «در اینجا تپه‌گوز هم به سیکلوپ‌های^(۱) دیگر و هم به سیکلوپ هومر از تمام جهات شبیه است اما سیکلوپ اوغوز از یونانی گرفته نشده بلکه مال یونانی‌ها تقلیدی از این است». آقای دیتس برای این گفته چند دلیل می‌آورد یکی از آنها این است که شرق [در روزگار باستان] شعر یونان را نمی‌شناسد (نمی‌داند). در همین مورد با مقایسه، خیلی قدیمی بودن اثر تپه‌گوز را ادعا می‌کند.^(۲) با این ترتیب دیگر شکی باقی نمی‌ماند که داستانهای دده قورقود قرن‌ها و هزاره‌ها پیش از اینکه بر روی کاغذ نوشته شود در اندیشه ترکان این سرزمین آفریده شده، رشد یافته و از نسلی به نسل بعد و به عبارت مناسب‌تر از سینه‌ای به سینه دیگر منتقل شده است و رواج این داستانها در میان مردم به حدی رسیده است که به گوش حماسه‌پرداز بزرگ یونان باستان رسیده و آنچنان وی را مجذوب خویش کرده که در آثار خود به انحای مختلف از آن بهره‌مند شده است. در مورد ارتباط شاهنامه فردوسی با داستانهای دده قورقود و «قوتاد غوبیلیگ» هم مطالب زیادی مطرح شده که ما فعلاً مجال بررسی آنها را نداریم فقط بار دیگر تأکید می‌کنیم که تمامی پژوهشگران بر این باورند که داستانهای دده قورقود در دوره‌های مختلف تاریخی با گذشت زمان رنگ و بوی مذهبی، فرهنگی و ادبی آن روزگاران را بر خود گرفته و برای تعیین تاریخ دقیق آفرینش آنها باید گرد زمان نشسته بر این داستانها را زدود، چنانکه پروفیسور خودیف نیز با اینکه کتابت این داستانها را مربوط به

۱ - سیکلوپ (Cyclops) در لغت به معنی غول و عظیم الجثه بوده و در اساطیر یونان به غول یک چشم اشاره می‌کند. (مؤلف)

۲ - مقدمه‌ای بر بررسی کتاب دده قورقود، سلامت، صص ۳۲ - ۳۳

قرن ۱۱ - ۱۰ میلادی می‌داند. ولی پیدایش آنها را به سده‌های پیشین نسبت داده و ظهور ویژگیهای زبانی اوغوز را نه به شکل‌گیری این داستانها بلکه به تکوین نهایی و کتابت آن مربوط می‌داند چون تنها در این مرحله است که اقوام اوغوز - سلجوق در آذربایجان برتری سیاسی کسب می‌کنند و همانطوری که قبلاً مورد بحث قرار گرفته خواه ناخواه زبان آنها بر زبان مردم آذربایجان تأثیر نهاده است.^(۱) به هر حال داستانهای دده قورقود حماسه‌ها و ماجراهای شکوهمندی است که در سرزمین آذربایجان آفریده شده‌اند. گواه ما علاوه بر اسامی اماکن و اقوام (که پاره‌ای از آنها در کتابت تغییر کرده) دارا بودن بنیاد گرامری و زبان ادبی و اسلوب نگارش آذری می‌باشد که در این داستانها به چشم می‌خورد. و به قول استاد دکتر فرزانه «از این رهگذر این دست‌آوردهای بدیع و زیبا با تاریخ و زبان و ادب و آداب و فولکلور آذربایجان پیوند خورده است و این پیوستگی و آمیختگی تا آنجا پیش رفته که این داستانها از نظر آفرینش و اسلوب زبان و رخدادها و روابط از داستانها و اوغوزنامه‌های اقوام آسیای مرکزی به کلی متمایز شده و آنچنان بافت و خصلت بومی و ملی به خود گرفته که در ادوار بعدی پایه‌های سیر و تحول فولکلور آذربایجان، سرمنشأ و سنگ‌بنای داستانهای ملی، حماسی و غنایی این دیار گشته است به طوری که با یک بررسی و سنجش اجمالی همانندیها و هماهنگی‌های بسیاری را مابین طرز قالب‌بندی، اسلوب، شخصیت‌ها، سبیه‌ها و برداشتهای داستانهای دده قورقود با داستانهای رزمی و غنایی فولکلوریک مردم آذربایجان که متعلق به ادوار بعدی هستند می‌توان پیدا کرد.

به عنوان مثال می‌توان به مقام زن در داستانهای دده قورقود اشاره نمود. در این داستانها زنان منزلتی ارجمند و ستایش‌آمیز و هم‌تراز با مرد دارند. در این جا برخلاف بسیاری از افسانه‌های شرق که زن وضعی نکوهش‌بار به خود می‌گیرد و چیزی جز از بازیچه هوس مردان و ابزاری برای خدعه و نیرنگ به حساب نمی‌آید، زن در داستانهای دده قورقود با تمام عواطف انسانی و شهامت و عزت اخلاقی و موقعیت بلند مادری خود جلوه می‌کند. در داستانها نشانی از تعدد زوجات به چشم نمی‌خورد. زن در همه جا هم‌تراز و هم‌اورد مرد است. یکی از روشهای مرسوم در انتخاب همسر، هم‌اورد بودن دختر و پسر در فنون کشتی، اسب‌سواری، تیراندازی، شمشیرزنی و جنگاوری است. تمامی این حقایق را نه تنها در آثار فولکلوریک بعدی بلکه حتی می‌توان در زندگی اقوام ترک آذربایجان مشاهده

کرد که از آن جمله می‌توان به زنان قهرمانی همچون نگار - همسر و هم‌رزم باوفای کوراوغلو، هاجر - همسر و هم‌رزم باوفای قاچاق‌نسی، فاطمه - دختر فضل‌ا... نعیمی رهبر قیام حروفیان تبریز، زینب پاشا رهبر قیام زنان تبریز در دوره مشروطیت و... اشاره نمود. چنانکه مورخان دوره اسلامی نیز به موقعیت والای زنان در جوامع ترکی این مناطق اشاره کرده و اظهار تعجب نموده‌اند. این بطوطه می‌نویسد: «چیزی که در این بلاد مایه تعجب فراوان بود، احترامی بود که درباره زنان خود داشتند. مقام زن در این میان پیشتر از مقام مرد است».^(۱)

گذشته از این روحیه جنگاوری، دلاوری، مهمان‌دوستی و حتی انسیت نام این داستانها یعنی «دده قورقود» با گرگ مفاهیم و مواردی هستند که نه تنها در آثار بعدی بلکه در زندگی و روحيات واقعی مردم آذربایجان منعکس شده‌اند و از این نمونه‌ها فراوان هستند... گفتنی است تا شروع قرن ۱۹ میلادی کسی از وجود این داستانها مطلع نبود. در اوایل قرن ۱۹ نسخه‌ای از آن در درسدن (Dresden) کشف شد و نسخه دیگر در اواسط قرن ۲۰ در واتیکان مورد شناسایی قرار گرفت. در ایران در اوایل انقلاب متن این کتاب به کوشش دکتر محمدعلی فرزانه چاپ و منتشر شد و ترجمه فارسی آن نیز توسط خانم عزبدفتری از روی متن انگلیسی به چاپ رسیده است. در پایان یادآور می‌شویم که اعلام سال ۱۹۹۹ میلادی از طرف سازمان بین‌المللی علمی، فرهنگی یونسکو به عنوان سال دده قورقود موجب خوشحالی ادب‌دوستان و پژوهشگران ترک به ویژه دوستداران فرهنگ و ادب ترکی در آذربایجان شد و در سمیناری که به همین مناسبت در تبریز برگزار شد مقالات تحقیقی ارزنده‌ای در این زمینه ارائه گردید و به زودی آثار گرانبهایی در این زمینه چاپ و منتشر شد.

حسن اوغلو

اگر ما کتاب دده قورقود را که تاریخ‌کتابت آن را به قرن ۱۱ میلادی نسبت می‌دهند کنار بگذاریم نخستین شاعر نامور و بزرگ ادبیات ترکی آذری عزالدین اسفراینی متخلص به حسن اوغلو و یا پورحسن می‌باشد که در قرن ۱۳ میلادی می‌زیسته است.^(۲) او در

اسفراین شهری در نزدیکی خراسان در اواخر قرن سیزدهم و اوایل قرن چهاردهم می‌زیسته است. تحقیقات نشان می‌دهد که اشعار فارسی و آذری وی شهرت عظیمی داشته است.^(۱) زبان شعر حسن او غلو پخته و منسجم و شیوا است. غزلیات او در مدت کمی در بین ترکان آذربایجان، آناتولی و مصر اشاعه یافته و شعرایی مانند سیف سرایی در قرن ۱۴ و احمد داعی بر آن نظیره نوشته‌اند. با این ترتیب به نظر نمی‌رسد اشعار حسن او غلو اولین نمونه و تجربه در این زبان باشد. مع‌هذا چون هنوز در این زمینه آثار قدیمی تری در دست نیست، شعر حسن او غلو اولین نمونه زبان ادبی ترکی آذری محسوب می‌شود.^(۲) انسجام و پختگی شعر حسن او غلو به حدی است که قبول کردن آن را به عنوان نخستین اثر ادبی نوشتاری ترکی با مشکل مواجه می‌سازد. شعر او در اندک مدتی به سرزمینهای دیگر راه یافته و شاعران ترک را تحت تأثیر قرار می‌دهد تا جایی که به نظیره‌گویی از آن روی می‌آورند. این است که دکتر هیئت هم با وجود اینکه از اشعار وی به عنوان نخستین نمونه شعر ترکی آذری یاد می‌کند، تردید خود را پنهان نمی‌دارد و همین امر حدس ما را تقویت می‌کند که چه بسا آثار ادبی خلق شده قبل از این آثار در گذر زمان محو و نابود شده و یا ناشناخته مانده‌اند. چنانکه در تذکره‌الشعراى دولتشاه سمرقندی او را عارف و موحدی دانسته‌اند که به هر دو زبان فارسی و ترکی دیوان شعر داشته است و از این دو دیوان شعر امروز فقط دو قطعه شعر ترکی و یک قطعه شعر فارسی به دست ما رسیده است. حال این سؤال مطرح می‌شود اگر این سه قطعه شعر هم از بین می‌رفت آیا ما سندی بر وجود شعر ترکی در این قرن داشتیم و می‌توان این امر را به اشعار شعرای پیشین نیز تعمیم داد. از طرفی با نگاهی به شعر او همانطور که قبلاً اشاره شد انسجام کاملی مشاهده می‌شود که بیانگر الهام و استفاده وی از آثار شعرای پیشین است.

آپاردی کؤنلومو بیر خوش قمر یوز جانفزا دلبر

نه دلبر، دلبر شاهد نه شاهد، شاهد سرور

من اولسم سن بت شنگول صراحی ایلمه قل - قل
 نه قل - قل، قلقل باده، نه باده، باده احمر
 باشمدان گئتمدی هرگز سنینه ایچدیگیم باده
 نه باده، باده مستی، نه مستی، مستی ساغر
 شها شیرین سوزون ایلر میصبرده بیر زامان کاسد
 نه کاسد، کاسد قیمت، نه قیمت، قیمت شکر
 توتوشمایینجا در آتش بلیرمز خصلت عنبر
 نه عنبر، عنبر سوزش، نه سوزش، سوزش مجمر
 ازله جائیم ایچینده یازیلدی صورت معنی
 نه معنی، معنی صورت، نه صورت، صورت دفتر
 حسن اوغلو سنه گرچی دوعاچی دیر ولی صادق
 نه صادق، صادق بنده، نه بنده، بنده چاکر
 در این غزل بدیعه‌ها و صنایع ادبی زیبایی به کار گرفته شده به عنوان مثال اگر در
 مصراعهای دوم به جای «نه» حرف «چه» بگذاریم غزل تبدیل به ملمع فارسی - ترکی
 می‌شود. اکنون چند بیت از غزل ترکی دیگر وی نیز نقل می‌شود:

سن اریستدین اودلارا یاغوم بنوم	نجه سین گل ای یوزی آغوم بنوم
سنونلن خوش گئچن چاغوم بنوم	آند ایچرم سندن آرتوق سوومه یم
اصلی یوجا کونلو آچاغوم بنوم	حوری ایچینده سانا مانند اولمایا
قویما یورکده یانه داغوم بنوم	آل الیمی ائره یم مقصودیمه
باخادورسون، یارا توپراغوم بنوم	بن اولوجک یولونا گومون بنی
آنی رد ائتمه یوزی آغوم بنوم	بو حسن اوغلو سنون بندن دورور

قاضی برهان‌الدین

یکی از شعرای بزرگ قرن ۱۴ میلادی است که اشعار ترکی آذری او به دست ما رسیده است. او در شهر سیواس نزد پدر خویش به تکمیل تحصیلات خود پرداخت و در بیست سالگی با مرگ پدرش به عنوان قاضی شهر انتخاب شده و بر جای پدر نشست. او همچون

بسیاری از شعرای دیگر آذربایجان در سه زبان ترکی، فارسی و عربی اشعار بدیعی سرودند. دیوان اشعار ترکی وی شامل ۱۵۰۰ غزل، ۲۰ رباعی و ۱۱۹ تویوق می‌باشد. (تویوق به نوعی اشعار دو بیتی گفته می‌شود که بیشتر بر وزن فاعلاتن، فاعلاتن، فاعلن و از نظر قافیه شبیه رباعی یا دو بیتی می‌باشند). غزل زیر نمونه‌ای از آثار اوست:

اولموش تنیمه عشقی اونون روح دگیل می غمزه‌سی ایله دل داعی مجروح دگیل می
عشق ایله قاووشدو کونلوم یولونا اونون عشق ایله تاخیلان قاپو مفتوح دگیل می
کیرپیگی نه قیلدوغونی سن سانما معما کونولده اونون یاره‌سی مشروح دگیل می
مین ایله اکر نوح یاشادی سه مین یاش اول یاش منه بیر لحظه ممنوح^(۱) دگیل می
معشوق ایله عاشق بیر اولور عشق اودیله مادح داعی پس هم گینه مسدوح دگیل می

قاضی ضریر

مصطفی یوسف اوغلو ضریر یکی دیگر از بزرگترین شعرای آذری است که در ارزروم به دنیا آمد. زبان وی ترکی آذری بوده و به لهجه آناتولی شرقی نزدیک است. از آنجا که وی کور مادرزاد بود تخلص ضریر را در اشعار خود به کار گرفت. او با قدرت حافظه خویش علوم اسلامی و زبانهای عربی و فارسی را فراگرفت و به رتبه قضاوت دست یافت. شهرت وی در زمان حیاتش آناتولی، سوریه و مصر را فراگرفته بود. در سال ۱۳۷۷ م به مصر رفت و آنجا به محضر ملک منصور علی سلطان مصر بار یافت و ۵ سال همراه وی ماند. در این زمان دولت ترک مملوکان مصر بر این کشور حکم می‌راند. ضریر به درخواست ملک منصور علی کتاب «سیرت نبی» ابن هشام را به شعر و نثر ترکی ترجمه کرد. او در سال ۱۳۸۸ م ترجمه این کتاب را به پایان رساند. لکن سلطان ملک منصور پیش از این تاریخ درگذشته بود.

ضریر در سال ۱۳۹۳ م به حلب رفته و کتاب تاریخ «فتوح الشام» را از عربی به ترکی ترجمه کرد. «قصه یوسف» از آثار ارزنده ضریر است که به زبان ترکی سروده است. وی موضوع این اشعار را از قرآن کریم اخذ نموده و مثنوی ۲۱۲۰ بیتی را بر وزن «فاعلاتن، فاعلاتن، فاعلاتن» سروده است. او این مثنوی را گاهی اوقات با غزلهایی که در میان ابیات

آن آورده زینت بخشیده است. مثلاً در قسمتی از منظومه از قول یوسف می‌گوید:

بنی اوش (ایشته) قارداشلاریم قیلدی اسیر
 الدن اله ساتدیلار خوار و حقیر
 سؤیلر ایسم قارداش اولدورور بنی
 سؤیله مزسم نیده ییم (نه ائدیم) جانوم اریر
 آناجوغوم قوزو جاغونی سنون
 آییرور دوران چرخسی ای حریر
 نه قیلایوم فرقت اودی جانومی
 یاقدی وصلت سویی اولدی ناگزیر
 گؤریسه رمی گوزلرؤم آبروق عجب
 بابامون گؤرکلر یوزونو ای نظیر
 آنادان اوکسوز قالب هم آنادان
 اوش اسیر ایلتورلر اولمیشم اسیر
 شیمدی دن گئرو (سونرا) بنه گولمک حرام
 آغلاماق اولدی حلال ای دستگیر

ضریب در پایان این اثر تاریخ آفرینش آن را بدین صورت بیان می‌دارد:

یئدی یوز آلتمیش سکیزده سؤیله دیم یونجالاین داستان شرح ایله دیم^(۱)

نظامی گنجوی

حکیم نظامی گنجوی نامی آشنا برای همه ایرانیان است. به همین سبب اینجانب نیازی به معرفی وی و آثارش نمی‌بینم. خوانندگان گرامی مستحضرنند که خمسه نظامی قرن‌هاست مرزهای جغرافیایی و سیاسی را در نور دیده و به زبانهای مختلف ترجمه شده و دهها شاعر به تقلید از او و یا با نظیره‌گویی از اشعار وی به خلق آثار ادبی همت گذاشته‌اند که شاید هیچ یک از آنها به پای اشعار بلند و پرمغز نظامی نمی‌رسد. آری خمسه نظامی بخش مهمی از صفحات رنگین و پر بار ادبیات فارسی را به خود اختصاص داده و در این که او

شاعری از تبار «ترکان پارسی‌گوی» بوده شکی نیست. هرچند بعضی‌ها سعی کرده‌اند وی را فارسی‌زبان و یا کُرد زبان معرفی کنند ولی اشعار وی بیانگر ترک‌زبانی وی و حتی ترک‌زبانی مردم گنجه در آن روزگار است. بنابه نوشته علیار صفرلی و خلیل یوسفی «در اشعار فارسی نظامی و خاقانی تفکر ترکی و حتی سیاق ادبی ترکی به چشم می‌خورد».^(۱) پروفیسور حمید آراسلی ۷۰۰ ضرب‌المثل در خمسه نظامی گنجوی یافته که از زبان شفاهی مردم آذربایجان در آثار جاودانه وی وارد شده است.^(۲)

نظامی در مصراع «با قانون اوزان برآورده حرف» نه تنها واژه اصیل ترکی «اوزان» را به کار برده، بلکه مهمتر از آن سیاق کلام وی است که می‌رساند وی به خوبی با شیوه نوازندگی و خوانندگی اوزانها (عاشیق‌ها) آشنا بوده است. به عنوان مثالهایی دیگر از کلمات ترکی به کار رفته در اشعار نظامی به واژه‌های «چالیش» (نزاع)، سانجاق (بیرق)، توتوق (پرده) در ادبیات زیر دقت کنید:

همایند «چالش» در آن مرز و بوم	بر رموز شه تا دمیران روم
روان در پی رایت خسروی	هزار و چهل «سنجق» پهلوی
خار ز گل نی ز شکر دور بود	تا کجقمقی در «توتوق» نور بود

البته تأثیر زبان ترکی در اشعار نظامی تنها به کاربرد لغات ترکی محدود نمی‌شود بلکه چنانکه اشاره نمودیم نظامی علاوه بر استفاده از فولکلور آذربایجان در اشعار خویش، حتی تفکر و اندیشه ترکی دارد به عنوان مثال وی در مصراع زیر واژه گرگ را به مفهومی به کار می‌برد که فقط در فرهنگ و ادبیات ترکی می‌توان آن را فهمید.

پدر بر پدر مرا ترک بود به فرزانی هر یکی گرگ بود

می‌دانیم که واژه «گرگ» در فرهنگ ترکها جایگاه ویژه‌ای دارد. بیشتر اقوام ترک بر پرچم و یا کلاه خود شکلی گرگ ترسیم می‌کردند و افسانه‌های زیادی در ارتباط با گرگ‌ها و ترکها آفریده شده است که پرداختن به آنها در این مجال میسر نیست. در اینجا فقط به این جمله بسنده می‌کنیم که گرگ در ترکی برخلاف فارسی همواره بار معنایی مثبت داشته و دلیل بر فرزانی و دانایی بوده است و نام «دده قورقود» می‌تواند دلیلی بر این گفته باشد و حتی در یکی از داستانهای دده قورقود وقتی قهرمان داستان گرگ را می‌بیند می‌گوید: «قورد بوزی

۱- آذربایجان ادبیاتی تاریخی، صفرلی، ص ۲۶۹

۲- مقدمه‌ای بر تاریخ تحولات زبان ترکی آذری، کریمی، ص ۵۶

مبارک دیر قوردایلن بیر خبر لشییم، ایدار گرگ مبارک است، بگذار از گرگ خبر بگیرم. ۱
 نظامی در «مخزن الاسرار» ترکها را به نژاد آسمانی نسبت داده و با تمجید از آنها
 می‌گوید:

دولت ترکان چو بلندی گرفت مملکت از داد پسندی گرفت
 چونکه تو بیدادگری پروری ترک نه‌ای هندوی غارتگری
 و در هفت پیکر می‌نویسد:

گفت من ترک نازنین اندام از پدر ترکاناز دارم نام
 و در اسکندرنامه با افتخار تمام از دولت ترکها یاد می‌کند:

ز کوه خزر تا به دریای چین همه ترک بینم زمین
 و در همین اثر نفرت خود را از روسها بیان نموده و با اشاره به نیروی ترکان می‌نویسد:
 ز پیکان ترکان این مرحله توان ریخت بر پای روس آبله
 و این است که محمدامین رسول زاده در شعر کوتاهی در مورد نظامی می‌نویسد:

فارسچیلیغی بوخ اونون تورکلویه چوخ باغلی دیر
 قافقاز دئسه ذوق آلار روسدان جانی داغلی دیر
 گوزهل قادین تیپلری یا تورک یا قافقازلی دیر
 شبهه‌سی یوخدور کی او بیر آذربایجانلی دیر

سئوالی که مطرح می‌شود این است که چرا این شاعر ترک آذربایجانی اشعار خود را به
 فارسی سروده است. در این مورد دلایل زیادی مطرح هستند و می‌دانیم که نظامی تنها
 فردی نبوده که اشعار خود را به فارسی سروده و بسیاری از شعرای آذربایجان قرن‌ها آثار
 خود را به زبانهای عربی و فارسی آفریده‌اند و طبعاً یکی از دلایل این کار حمایت حکام
 ایران و حتی حاکمان ترک ایران از زبان و شعر فارسی بوده است. آقای محمدرضا هبیت با
 اشاره به اشعار خود نظامی می‌گوید که طبقه حاکم او را از سرودن اشعار ترکی منع
 می‌کردند کما اینکه نظامی این مسئله را در مثنوی «لیلی و مجنون» از زبان شروانشاه بیان
 کرده است.

در زبور پارسی و تازی این تازه عروس را طرازی
 ترکی صفت وفای ما نیست ترکانه سخن سزای ما نیست

و در همان زمان نظامی از اینکه به زبان ترکی وی اهمیت داده نمی‌شود لب به شکایت
 می‌گشاید:

ترکی‌ام را در این حبش نخرند لاجرم دوغبای خوش نخورند
از این گفته‌ها برمی‌آید که نظامی علاوه بر تأثیرپذیری از ترکی در شعر فارسی، اشعاری
نیز به زبان ترکی داشته است و مظلومیت اشعار ترکی وی، بار دیگر از مقدمه‌ای که دکتر
حسین فیض‌اللّهی و حید بر اشعار ترکی وی نوشته است نمایان است. وی در این مقدمه
می‌نویسد: «دانشمند محترم علی افندی حلمی داغستانی مسئول کتابخانه خدیویه مصر
در فهرست کتابهای فارسی و ترکی که به سال ۱۳۰۶ قمری در چاپخانه عثمانیه مصر
القاهره به چاپ رسیده در مورد دیوان ترکی نظامی می‌نویسد:
«دیوان نظامی به تألیف المولی نظام الدین ابن محمد جمال الدین یوسف بن موید
الکنجوی متوفی سنه ۵۹۷، یا اشرف البریه یا سید الوری، الخ، به قلم تعلیق به خط پیر
احمد بن اسکندر تحریره فی سنه ۹۲۳ هـ.ق. او هو باللغة التركیة».
جالب اینجاست که استاد نفیسی ندیده اظهار می‌فرمایند که مؤلف این فهرست
کتابهای کتابخانه خدیویه چون چندان واقف به زبان فارسی نبوده اشعار نظامی را به زبان
ترکی پنداشته و یا اینکه در هنگام تحریر و یا هنگام طبع فهرست مزبور اشتباه و تحریفی
دست داده است و نباید در اصل موضوع تردیدی پیش آورد!! در صورتی که اگر استاد
محترم علی افندی را می‌شناخت چنین اظهار نظر غیرمنطقی نمی‌نمود. زیرا علی افندی
کسی است که شاهنامه فردوسی را سطر به سطر به شعر ترکی ترجمه کرده است پس چنین
کسی نمی‌تواند در ردیف کسی که «واقف به زبان فارسی نبوده» قرار گیرد. شق دوم نیز که
اشتباه چاپی شده و کلمه هو باللغة التركیة بر آن اضافه شده کاملاً مطرود و مردود است. از
طرفی خود استاد معترف است که از ۳۸ نسخه‌ای که مورد مقابله او قرار گرفته هیچ یک با
مصراع «یا اشرف البریه یا سید الوری» شروع نشده است. به قول دکتر فیض‌اللّهی و حید
باید به استاد خاطر نشان کرد که چون این نسخه اشعار ترکی غزلیات استاد گنجه را در بر
دارد به همین جهت است که با مطلع هیچ یک از غزلیات و قصاید فارسی یکسان نیست و
به هر جهت تا میکروفیلم یا فتوکپی و زیراکس آن به دست صاحب نظران نرسد جای بحث
بیش از این ندارد. نشانی کتاب بدین قرار است:

کتابخانه خدیویه مصر در سرای درب المجامیر در مصر القاهره با ردیف:

شراج انخ ۱۸۶ ن ۴ ۹۵۴۷

مولوی

مولانا جلال‌الدین محمد بن بهاء‌الدین محمد بن حسین الخطیبی معروف به مولوی رومی از ترکان خوارزمشاهی بلخ است. وی در سال ۶۰۴ ه‍.ق. در شهر بلخ دیده به جهان گشود. در اوان کودکی به همراه پدرش به آسیای صغیر مهاجرت کرد و در شهر قونیه ساکن شد و در سال ۶۷۲ ه‍.ق. در همان شهر به سرای باقی شتافت.

آشنایی مولوی با شمس تبریزی که از عرفای به نام قرن هفتم هجری است نقطه عطفی در تاریخ زندگی این شاعر بزرگ ترک می‌باشد. می‌دانیم که محمد بن علی شمس از اهالی تبریز بوده و تبار وی به ترکان قبیچاق می‌رسید چنانکه مولوی به این موضوع تصریح دارد: زهی بزم خداوندی زهی می‌های شاهانه زهی یغما که می‌آرد شه قبیچاق ترکانه^(۱) این را نیز می‌دانیم که ایل قبیچاق، ایلی بزرگ از ترکان است که توانستند پیش از اسلام وحدت قومی ایجاد کرده و این وحدت قومی را به وحدت سیاسی تبدیل سازند و سرزمین‌های وسیعی از ترکستان را به تصرف خود درآوردند. وجود آثار متعدد پیرامون شرح و آموزش ترکی قبیچاقی در مصر دلیل روشنی بر حضور مؤثر این ایل در کشور مذکور بوده است. به هر حال از اشعار مولوی برمی‌آید که وی نیز همچون مراد و پیر خود ترک زبان بوده است. به عنوان مثال رباعی معروف زیر را در نظر بگیرید:

بیگانه مگوید مرا ز این کویم در شهر شما خانه خود می‌جویم
دشمن نیم ار چند که دشمن رویم اصلم ترک است اگرچه هندی گویم

گفتنی است که در بعضی نسخه‌ها مصراع چهارم به صورت «اصلم ترک است اگرچه دری می‌گویم» آمده است که صحیح‌تر به نظر می‌رسد. به قول سیدکمال قارا علی اوغلو «مولوی این رباعی را در پاسخ کسانی که به او «بیگانه» و مغول می‌گفته‌اند، سروده است»^(۲) به علاوه از رباعی فوق برمی‌آید که گویا این ترک پارسی‌گوی به علت زبانی که در اشعار خود به کار می‌گرفت از جانب اهالی شهر خارجی قلمداد می‌شده و احتمالاً به علت اینکه سیه‌چرده بوده و چهره‌ای شبیه تاجیکها داشته این حدس تقویت می‌شده که وی از تبار ترکان نیست و مولوی در مقام دفاع از خود برآمده و با بیان «اصلم ترک است» خیال همگان را راحت می‌کند. به هر حال ترکیبات، استعارات، کلمات و مفاهیم ترکی در اشعار فارسی مولوی به خوبی نمایان است به عنوان مثال به ابیات زیر دقت شود:

من کجا شعر از کجا؟ لیکن به من درمی دمد
 آن یکی ترکی که آید گویدم: هی کیمن؟ (۱)
 و یا در جای دیگری در بیان رشادت و جوانمردی ترکان می فرماید:
 ترک آن بود کز بیم او، ده از خراج ایمن شود
 ترک آن نباشد کز طمع سیلی هر قوتسوز خورد
 یک حمله و یک حمله، کامد شب تاریکی
 ترکی کن و چستی کن، نه نرمی و تاجیکی
 آنچه مسلم است در تسلط مولوی به زبان ترکی شکی نیست. وی حتی در شعر فارسی نیز
 همچون سایر ترکان پارسی گوی از جمله حکیم نظامی و خاقانی و... بیانی ترکی دارد و
 بسیاری از تعبیر و اصطلاحات ترکی را به فارسی برگردانده است به دیگر سخن او گاهی به
 ترکی می اندیشد و به فارسی می سراید، مانند مصراع اول این بیت:
 ای ترک ماه چهر، چه گردد که صبح تو آبی به کلبه من و گویی که: گل بروا
 در این بیت تعبیر «چه گردد» ترجمه «نه اولار» ترکی است و ساختار بیت حکایت از
 خط فکری ترکانه وی دارد. غریبی، سراینده و نثرنویس سترگ اندیش و خوش قریحه و
 نیکو بیان آذربایجان در کتاب تذکره «مجالس شعرای روم» که در زمان شاه طهماسب
 صفوی به زبان ترکی آذری در تبریز تألیف کرده ذکر کرده از مولانا دارد و پس از توضیحات
 مفصلی که درباره مولوی ارائه می دهد مطلبی هم درباره اشعار ترکی وی دارد که ترجمه اش
 چنین است: «از اشعار ترکی او این مطلع و حسن مطلع از ابیاتی است که در اوصاف دوازده
 امام (ع) سروده است:

اولار کیم بنده خاص خدادیر
 محب خاندان مصطفادیر
 حقیقت کعبه سینین قبله گاهی
 امام و پیشوامیز مرتضادیر

و این بیت مخصوصاً از جهت پند درویشان از بلبل گلستان ارم و نطق جانبخش او آمده
 است که اهل گفتار اشعار خود را با این بیت رونق داده و ترجیح بندهایی با آن ساخته اند.
 دینمه، کؤزت، باقما چاپار بوشمه هئچ رند جهان اول، یوری دوقنما کئچ
 به قول دکتر محمدزاده صدیق «از همین اشاره اندک درمی یابیم که مولوی رومی دیوان
 کبیری به ترکی داشته است این دیوان که بخشی از آن به ذکر مناقب ائمه معصومین علیهم

السلام اختصاص داشته است، حاوی اشعار پرطنین و پرشور جذبه‌ای نیز بوده است که صوفیان و دراویش، ابیات آن را به صورت ترجیع‌بند آورده بودند در محافل خود با جذبات عرفانی اجرا می‌کردند. متأسفانه این دیوان کبیر و عزیزاز دست تطاول ایام مصون نماند و اکنون هیچ نسخه‌ای از آن موجود نیست و از آن مجموعه گرانبها تنها چند غزل و قطعه و ترانه و تک‌بیتی به دست ما رسیده است که این قطعات اندک نیز به دلیل تنگ‌نظری متعصبان کوردلی که ترکی ستیزی را پیشه خود ساخته سالیان متمادی مورد انکار قرار گرفت و دشمنان ما در امحاء آن اندک نیز اهتمام ورزیدند. عدم تلاش برای نشر آثار ترکی مولانا در ایران و سعی در تحقیر و به بوته فراموشی سپردن آنها، خود لکه ننگی بر دامن نگارندگان تاریخ ادبیات و مورخان ادبی دوره ستمشاهی در این مرز و بوم است. غریبی قطره‌ای از دریاست طیف وسیعی از شعرا و تذکره‌نویسان تاریخ ادبیات ترکی از دیوان کبیر ترکی مولانا سخن گفته‌اند و بسیاری از شاعران اشعار ترکی وی را استقبال و تضمین کرده‌اند که ما اکنون برخی از آن تضمین‌ها و استقبالیه‌ها را در دست داریم. حتی شعرای غیرصوفی و سراینندگان رسمی دربار عثمانی نیز به استقبال بسیاری از غزل‌های ترکی مولانا شتافته‌اند. چنانکه باقی، شاعر معروف قرن یازده هجری، غزل معروف خود به مطلع:

مجنون گیبی و اوایلا اولدوم بیثنه دیوانه فتنه‌لی آلا گوزلر چون او یخودان اوایانه

را در استقبال از یک غزل ملمع مولوی و با استفاده از مصراع‌های آن سروده، آن غزل چنین شروع می‌شود:

ماه است نمی‌دائم خورشید رخت یا نه بو آیریلیق اودونا نئجه جیگیریم یا نه؟

گواه دیگر ما بر وجود دیوان ترکی مولوی پیدایش مکتبی به نام «مکتب مولویه» در میان دراویش و شعرای آذربایجان و ترک زبان است که اینان در اشعار و احوال خود از مولانا تأثیر پذیرفته بودند. در میان اینها شعرا و شخصیت‌های بزرگی همچون افلاکی، سید عمادالدین نسیمی، شاه اسماعیل ختایی و... به چشم می‌خورد که استاد دکتر حسین محمدزاده شرح حالی و آثاری از آنها را در مجموعه ارزنده «سیری در اشعار ترکی مکتب مولویه» جمع‌آوری نموده است که خوانندگان محترم جهت مزید اطلاع می‌توانند به اثر مزبور مراجعه فرمایند. مرحوم نهاد سامی بانارلی در کتاب «رسیملی تورک ادبیاتی تاریخی» بر این باور است که مولوی نخستین کسی است که در آسیای صغیر دیوان بزرگی به ترکی ترتیب داده است. به زعم وی جلال‌الدین مولوی رومی گرچه اغلب آثار خود را به فارسی سروده است. از نخستین شاعران ترکی‌گوی آسیای صغیر به شمار می‌رود. در عصر

او، عنصر مسلمان که اغلب ترک زبان بودند در آسیای صغیر فزونی می‌گرفت. به هر حال آنچه از اشعار گرانبار مولوی به زبان ترکی تاکنون به دست ما رسیده است بسیار کمتر از آن چیزی است که در تذکره‌ها و دواوین شعرای پیشین به آن اشاره شده است. اما همین اندک نیز حکایت از تسلط ماهرانه و استادانه مولانا به دقایق و ظرایف زبان ترکی دارد. اینک نمونه‌ای از اشعار ترکی مولوی را به نقل از «سیری در اشعار ترکی مکتب مولویه» می‌آوریم و با عنایت به این که اثر مزبور نخستین کار علمی برای جمع‌آوری آثار ترکی مولوی بوده است. امیدواریم این جریان به اینجا ختم نشده و در آینده شاهد کشف ناشناخته‌های شعرای ترک زبانی باشیم که به دلایل گوناگون آثار و احوالشان ناشناخته مانده و یا تحریف شده است:

آلدانما غیل زنه‌ار مالا
گئده‌رسن اول گئرو قالا

اوسسون وارسا ای غافل
شول نسنه‌یه که سن قویوب

دوره‌سن دونیا مالینی
آنمیالار زهی بلا

سن زحمتینی گوره‌سن
آنلار قالیولار خرج ائدوب

اوغلون، فیزین، عورتلرین
حساب ائدوب قیلدان قیلا

سنی اونودور دوستلارین
اول مالینی اوله شلر

بونلار بای اولا، سن گدا
بیر پارا اتمک یوقسولا

فیلمایالار سنه وفا
سنین ایچون وئرمیه‌لر

آندان واروپ باغلاشالار
نئز دونه‌لر گوله - گوله

بیر دملیغا آغلاشالار
سنی چوفورا گوموشوب

حقا که گورون دار اولا
چئوره باقوب ساغا - سولا

اول مال دئدین، مار اولا
هرگز مدد بولما یاسون

اولا سنه اول خوش طوراق
آنلار سنه قارشو گله

آلتون ایسه آندا چوراق
نئیلر طاشیم قیلدی یاراق

چون اولاً الوندیه درم
 توگود بودور که من دترم
 گوج یئتدوکجه قیلغیل کرم
 دولت آنین توگود اولا

بویله بویوردو لم یزل
 ترک ایله نوز طول امل
 بیلین بونو، قیلین عمل
 اویمانیز هر بیز باطله

دونیا اونون، آخرت اونون
 نامو اونون، جنت اونون
 نعمت اونون محنت اونون
 دولت اونون قانی بولا

حققا منه نه مال گرک
 دیله گوم ائیو حال گرک
 نه قیل گرک نه قال گرک
 کندوزونو بیلن قولا

ای شمس دیله حاقدان حاقی
 قامولار اونون مشتاقی
 بیز فانی بیز، اولدور باقی
 تا خودکو کیمین اولا؟

و به عنوان مثالی دیگر غزل زیر را ذکر می‌کنیم که مولوی در اینجا همچون سایر شاعران ترک زبان از جمله نسیمی و حیران خانم با آمیختن فارسی و ترکی غزلی بدیع پدید آورده که در نوع خود بی نظیر و بسیار زیباست.

دانی چرا به عالم، یالقیز سنی سئور من

چون در بزم نیایی، اندر غمت ئولر من

من یار باوقایم، بر من جفا قیلورسان

گر تو مرا نخواهی، من خود سنی دیلر من

روی چو ماه داری، من شاددل از آنم

زان شکر لبانت بیر ئوپکنگ دیلر من

تو همچو شیر مستی، دانی قانیم ایچرسن

من چون سگان کوبت، دنبال تو گزر من

فرمای غمزات را، تا خون من بریزد

ورنی سنین آیلندن من یار غویا باریر من

هر دم به خشم گویی، بار غیل منیم قانیمدان
من روی سخت کرده، نزدیک نو دورور من
روزی نشست خواهم یالقیز سنین قاتیندا
هم سن چاخیر ایچرسن، هم من قمیز چیلر من
آن شب که خفته باشی مست و خراب شاها
نوشین لبت به دندان قی یی - قی یی توتور من
روزی که من نبینم آن روی همچو ماهت
جانا نشان کویت از هر کس سورور من
ماهی چو شمس تیریز غیبت نمود، گفتند
از دیگری نپرسید، من سؤیله دیم؛ آریر من

سیدعمادالدین نسیمی (قرن ۱۴ میلادی)

تذکره نویسان نسیمی را اولین نماینده شعر سیاسی - فلسفی تاریخ ادبیات آذربایجان دانسته‌اند و حتی در این کار تا آنجا پیش رفته‌اند که گفته‌اند: «زبان نسیمی زبان مبارزه است». با این حال نباید فراموش کرد روح عرفان و آوای خوش «انالحق» در اشعار وی موج می‌زند. نسیمی در ادبیات ترکی غیر از سبک شاخص بنیان‌گذار سبکهای اشعار مذهبی و فلسفی نیز به شمار می‌آید. او برای آنکه اشعارش در دل خواننده بنشیند و تأثیر و نفوذ بیشتری داشته باشد، ضمن غنای مضمون و محتوا به شکل اشعار هم زیاد می‌پرداخت و از انواع و اقسام صنایع بدیع مانند تشبیه و استعاره، مجاز و مبالغه و تصغیر و تضاد و تلمیح و کنایه و تعریض و ترصیع و التزام و سئوال و خطاب و ندا و غیره استفاده کرده است و همین است که به اشعار وی شیوایی و زیبایی بخشیده و خواننده را به هیجان می‌آورد. نسیمی به سه زبان عربی، فارسی و ترکی شعر می‌سرود و می‌توان گفت در این میان نقش مهمی در تکمیل خصوصیات ظاهری شعر آذربایجان داشت و سعی می‌کرد تا شعر ترکی آذری را با اوزان عروضی سازگار سازد. وی برای اولین بار در زبان ترکی آذری به سرودن رباعیهای فلسفی پرداخت. به عنوان نمونه می‌توان به رباعی زیر اشاره نمود:

وثرمیشم جان زولف عنبر بارینا

ای پری گل چک منی بردارینا

گل کی مشتاق اولموشام دیدارینا

محرم ائتدین چوخ منی اسرارینا

حیات فکری - اجتماعی نسیمی

حیات نسیمی را مابین ۱۳۶۹ م و ۱۴۱۷ م نوشته‌اند و باید گفت نسیمی علی‌رغم عمر نه‌چندان طولانی خود به کارهای بزرگی دست زد و علاوه بر سرودن انواع اشعار فارسی، عربی و ترکی وی یکی از اعضای اصلی فرقه حروفیه و در واقع یکی از مبارزان بزرگ عالم تشیع بود. وی بارها به حبس افتاد اما هرگز از مبارزه دست برنداشت اشعار کوبنده وی هرچند به ظاهر اشعاری عرفانی بودند اما پیام آزادگی و مردانگی به مردم می‌داد و به همین خاطر بود که حکومت ترکان مصر از هر کسی دیوان نسیمی را می‌گرفت به جرم خواندن «کتب ضالّه» به اعدام محکوم می‌کرد. نسیمی در بدو ورود به شهر حلب مواجه با صحنه اعدام جوانی حروفی شد که اشعار وی را به نام خود خوانده و در چنگال مأمورین امنیتی اسیر شده و مأمورین می‌خواستند او را در میدان عمومی شهر اعدام کنند. نسیمی تاب تحمل صحنه اعدام جوان حروفی را نیاورده و با معرفی خود موجب آزادی جوان از پای دار گردید. هیئت حاکمه حلب از اینکه در نتیجه یک اتفاق جزئی توانسته بودند بزرگترین انقلابی خاورمیانه را دستگیر کنند در پوست خود نمی‌گنجیدند. دادگاه فرمایشی حلب با فتوای شهاب‌الدین بن هلال دشمن خونی شیعیان وی را محکوم به اعدام کرد. پس از تصویب حکم توسط سلطان مؤید حاکم مصر قرار شد پوست از تن نسیمی برگیرند و دست و پایش را قطع کرده به عنوان «هدیه» برای ارباب دولتها و طوایف ترک شیعه طرفدار شاعر از قبیل ذوالقدریه، ملاطیه، کرکویه و آق‌قویونلو ارسال دارند.

بنا به نوشته دکتر فیض‌اللهی و حید نسیمی این بزرگمرد خطه آذربایجان در پای دار پاسخ دندان‌شکنی را که بابک فرزند قهرمان آذربایجان در بغداد به خلیفه عباسی داده بود برای زاهدان و حکام شهر حلب داده و خاطره جانبازیهای آن پهلوان قهرمان را در خاطره‌ها زنده کرد. وقتی در اثر پوست گرفتن خون زیادی از او رفته و رنگش در اثر کم‌خونی زرد شده بود، یکی از زاهدان ظاهرین به تمسخر پرسید:

تو که «اناالحق» می‌گفتی و ادعای خدایی می‌کردی پس چرا از ترس رویت زرد شده؟
نسیمی جواب داد:

من خورشید آسمان عشق و محبتم که در افق ابدیت طالع شدم، خورشید نیز هنگام غروب زرد می‌شود.

آندم که اجل موکل مرد شود / آهم چو دم سحرگهی سرد شود
خورشید که پردل‌تر از آن چیزی نیست / در وقت فروشدن رخس زرد شود

تاریخ برای رسوایی زاهدان ظاهر فریب چه بازبها که نمی‌کند. گویند شهاب‌الدین بن هلال قبل از پوست گرفتن از تن شاعر فتوا می‌دهد: این شخص به قدری ملعون است که حتی اگر قطره‌ای از خون وی به جایی چکد آن محل فی الفور بریدنی است.

آه مظلومیت شاعر دامن گیر فتوادهنده می‌شود و در حین پوست گرفتن قطره‌ای از خون نسیمی بر انگشت شهاب‌الدین می‌جهد. رنگ از رخ زاهد می‌پرد. مردم یکصدا خواهان قطع انگشت وی می‌شوند. شهاب‌الدین با بی‌شرمی تمام طفره می‌رود و چون اصرار بیش از حد مردم را مشاهده می‌کند با وقاحت می‌گوید: من این حکم بر سبیل مثال دادم. نسیمی این قهرمان خطه آذربایجان وقتی این بی‌شرمی را از آن زاهد مفتی می‌بیند با صدای بلند در میدان اعدام می‌خواند:

زاهدین بیر بارماغین کسسن دؤنر حقدن قاچار

گؤر بو مسکین عاشقی سرپا سویارلار آغلاماز

(زاهد از بهر یک انگشت ز حق روگرداند

پوست گیرند ز عاشق بنگر که باکم نیست)

گفتنی است سازمان بین‌المللی یونسکو، به خاطر جانفشانیها و فداکاریهای عمادالدین نسیمی شاعر بزرگ آذربایجان در راه تحقق آمال و ایده‌های بشری در دنیای قدیم و مبارزات پیگیر او برای برقراری عدالت اجتماعی و نهایتاً فاجعه خونبار اعدام فجیع وی در راه آزادی جوامع بشری سال ۱۹۷۲ م. را به عنوان «سال نسیمی» اعلام کرد و از طرف کشورهای عضو سازمان یونسکو حدود پنجاه جلد کتاب به زبانهای زنده دنیا در گرامیداشت خاطره آن شهید قهرمان آزادی انتشار یافت. و اینک نمونه‌ای از اشعار ترکی وی:

منده صیغار ایکی جهان من بو جهانه صیغمازام

گوهر لامکان منم کون و مکانه صیغمازام

عرشيله فرش و کاف و نون، منده بولوندی جمله چون

کس سؤزونى اوزاتماکی شرح بیانیه صیغمازام

کون و مکان دور آیتیم، ذاته گئدر بدایتیم

سن بونشانیلن منی، من بو نشانه صیغمازام

کیمسه گمان و ظن ایله، اولمادی حقیله بیلش

حقی بیلن بیلیرکی من ظن و گمانه صیغمازام

جانيله هم جهان منم دهريله هم زمان منم
 گور بو لطيفه‌نى كه من دهر و زمانه صيغمازام
 ذره منم گونش منم چارله پنج و شش منم
 صورتى گور بيان ايله من بويانه صيغمازام
 شهد منم، شكر منم، شمس منم، قمر منم
 روح روان باغيشلارام روح روانه صيغمازام
 ناره يانان شجر منم چرخه چيخان حجر منم
 گور بو اودون زبانه‌سين من بو زبانه صيغمازام
 گرچه بو گون نسيمي يم، هاشمي يم، قريشي يم
 مندن اولودور آيتيم، آيته شانه صيغمازام

شاه اسماعيل ختايى (۱۵۲۴م - ۱۴۸۶م)

شاه اسماعيل براي همه ايرانيان نامى آشناست. با اين حال اكثر ايرانيان از نبوغ شعري وي ناآگاهند. وي در تاريخ ايران به عنوان مؤسس سلسله مقتدر شيعى مذهب صفويه شناخته شده است. گفتنى است كه شاه اسماعيل از نوادگان عارف معروف شيخ صفى الدين اردبيلى بوده و گرايش شيعى گرانه وي از اشعارش نمايان است. او را در شعر تركى از پروان مکتب مولويه دانسته‌اند كه در عين حال خود مؤسس طريقت «قزلباشيه» بوده است كه پروان آن سرشار از عقايد «حلوليه» بوده و به تناسخ اعتقاد داشتند. هنوز هم پروان اين طريقت در اطراف و اكناف آذربايجان، همدان و زنجان حضور دارند و «ديوان شاه ختايى» را به عنوان كتاب آيينى و دينى خود مى‌پذيرند و در «جمخانه»ها به ذكر خفى و جلى موزون آن مى‌پردازند. ختايى در بعضى از آثار خود پيوستگى خود را به عقايد مکتب شيعى حروفيه بيان مى‌دارد. و مى‌توان گفت كه او نيز مانند نسيمي هم طرفدار طريقت حروفيه و هم دنباله‌رو مکتب مولويه در شعر تركى بود. هرچند از بعضى جهات با پروان حروفيه اختلاف نظر داشت. شاه اسماعيل در سال ۱۲۵۴ ميلادى (۹۳۰ هـ.ق) در سن ۳۸ سالگى به علت بيمارى سل درگذشت و در اردبيل به خاک سپرده شد. وي هم در شعر كلاسيك و هم در زمينه فولكلوريك آثار ارزنده‌اى پديد آورده است. اشعار او شامل غزليات قصايد، رباعيات، مثنوى‌ها مى‌باشد و در زمينه آثار فولكلوريك وي هم مى‌توان از

قوشماها، گرایلی ها، بایاتی ها، و ... یاد کرد. اینک نمونه‌ای از اشعار شاه اسماعیل صفوی (ختایی):

پریشان زولف مشکینین گول خندانه دوشموشدور
اوجوندان دورلوسئودالار خط ریحانه دوشموشدور
مگر خورشیدوش حسنون که قیلدی عالمی روشن
کیم او رخشنده انواری مه تابانه دوشموشدور
قاشین یایینی قورموشسان بیزه از غمزه هر ساعت
ایا دلبر، اونون سهمی یقین که جانه دوشموشدور
جمالین اشتیاقیندان، ائشیتمزسن فغانیمنی
وصالین افتراقیندان کئونول هجرانه دوشموشدور
ختائی بنده‌یه ساقی ایچورموش جام جم آیین
گورن میخانه کنجونده عجب مستانه دوشموشدور

ملا محمد فضولی (۱۵۵۶م - ۱۴۸۹م)

به قول پروفیسور آلسیو بومباسی (Prof. Alessio) استاد زبانهای شرقی دانشگاه ناپل که شاهکار «لیلی و مجنون» فضولی را به انگلیسی ترجمه کرده، «فضولی اگر بزرگترین شاعر ترک نباشد یکی از بزرگترین آنهاست. حتی نویسندگانی که به غلط می‌پندارند ترکها ادبیات خود را از عرب و فارسی گرفته‌اند، بر این واقعیت اعتراف دارند که در اوایل قرن ۱۶ میلادی با آمدن شاعرانی همچون فضولی، ادبیات ترکی به اوج خود رسید» و می‌گویند «مسلم است که ادبیات این قرن تنها از ادبیات فارسی الهام نمی‌گرفت بلکه هوش و قریحه ترکی نیز در آنها به کار می‌رفت». فضولی نیز از جمله پیشینیان خود همچون نسیمی سعی می‌کرد شعر ترکی را با اوزان عروضی سازگار سازد و هرچند در این راه به موفقیت‌های چشمگیری دست یافت ولی باید اعتراف کرد که زبان ترکی با اوزان هجایی سازگارتر است تا اوزان عروضی. به هر حال اینها مباحثی است که در میان اندیشمندان آذربایجان مجادلات آتشیینی را موجب شده است و ما بنابه رعایت پاره‌ای از مسائل هرچند پرداختن به این موضوعات را ضروری می‌دانیم ولی در اینجا از ادامه بحث خودداری می‌کنیم. امید

است که شعرا و متفکرین آذربایجان به دور از تعصب بیجا نسبت به گذشتگان و بدون تخطئه آنان با دیدی باز و علمی به حل مشکلات موجود در این زمینه همت بگمارند. این آرزو هرچند برای بنده دست نیافتنی می‌نماید ولی با همت دانشمندان و کنار نهادن روحیه تعصبی در برخورد با مسائل علمی ممکن خواهد بود.

به هر حال از قصاید و مرثیه‌هایی که فضولی سروده از جمله «مرثیه آل عبا» و همچنین از کتاب «حدیقه السعداء» به وضوح معلوم می‌شود که وی شاعری شیعی مذهب بوده و از بعضی از غزلیات و اشعارش بوی وحدت وجود به مشام می‌رسد. او اثر «بنگ و باده» خود را به نام شاه اسماعیل ختایی نوشته و مورد احترام و التفات صفویان قرار گرفته است. با این حال فضولی شاعری مداح نبوده است. و ما خوب می‌دانیم که در میان شاهان ایران، صفویه از معدود سلسله‌هایی بود که پادشاهانش علاقه چندانی به مدح شدن در اشعار شاعران نداشتند. فضولی علاوه بر وقوف کامل نسبت به ادبیات ترکی، فارسی و عربی در علوم مختلفی همچون علم کلام، علوم معقول و منقول، حتی فلسفه و طب نیز صاحب نظر بود. می‌توان گفت از نظر فکری تحت تأثیر عطار، مولوی، سعدی، حافظ، جامی، نسیمی و حبیبی بوده در مثنوی‌های خود نیز از نظامی، جامی، هاتفی و در غزلیات و قصاید خود از سلمان ساوجی و جامی تأثیر پذیرفته است. در اشعار وی عشق، اضطراب، رندی،

وفا و افکار فلسفی و دینی به چشم می‌خورد. او قصایدی در مدح پیامبر (ص) و ائمه اطهار (ع) دارد. از آثار او علاوه بر دیوان‌های ترکی، فارسی و عربی می‌توان به بنگ و باده (ترکی)، شکایت‌نامه (ترکی)، لیلی و مجنون (ترکی)، حدیقه السعداء (ترکی) مطلع الاعتقاد (ترکی)، ساقی‌نامه (فارسی)، قصیده انیس القلب (فارسی) حسن و عشق یا روح‌نامه (فارسی) اشاره نمود. دیوان فضولی نخستین بار در تبریز چاپ شد و در مدت بسیار کوتاهی در کشورهای همسایه به چاپ سی و سوم خود رسید. کلیات فضولی هم یکبار در لنینگراد چاپ شده که شامل تمام اشعار او حتی دیوان فارسی و عربی می‌باشد.

پروفسور فواد کوپرولو در انسیکلوپدی (دایرةالمعارف) اسلامی درباره فضولی چنین

می‌نویسد:

«... درباره فضولی می‌خواهم سئوالات زیر را مطرح کنم:

۱- در بررسی آثار شاعران دنیا به چند شاعر برمی‌خوریم که مانند فضولی در سه زبان

زنده مختلف آثار ارزنده بیافرینند.

۲ - آیا در میان آنهایی که زبان زیبای ما را انکار می‌کنند شاعری مانند فضولی پیدا می‌شود که به هر سه زبان شعر بسراید؟

۳ - آنهایی که ادبیات فارسی ما را انکار می‌کنند اگر آثار منظوم و منثور فضولی را بخوانند آیا خجالت نخواهند کشید؟

گفتنی است که سازمان بین‌المللی علمی و فرهنگی یونسکو سال ۱۹۹۵ میلادی را سال فضولی نامگذاری نموده و نام وی در آثار بسیاری از اندیشمندان در ردیف شعرای بزرگ جهان قرار گرفته و از جمله وی را شکسپیر شعر ترکی خوانده‌اند. با این حال تنوع و فراوانی آثار وی به سه زبان مختلف ما را بر آن می‌دارد که وی را با «جفری چاوس» شاعر بزرگ و صاحب مکتب انگلستان مقایسه کنیم زیرا وی نیز به سه زبان مختلف آثاری ارزنده خلق نموده است.

اینک بد نیست نگاهی گذرا به غزلیات وی داشته باشیم:

کوئلوم آچیلور زولف پریشانینی گورجک

نطقوم توتولور غنچه خندانینی گورجک

باقدیقجه سناقان ساچیلور دیده لریمدن

باغیریم ده‌لینور ناوک مرگانینی گورجک

رعنالیق ایله قامت شمشادی قیلن یاد

اولمازمی خجل سرو خرامانینی گورجک

چون عشقه هوس ائدهنی گوردوم کی هواسین

ترک ائتدی سنین عاشق نالانینی گورجک

کافرکی دگیل معترف نار جهنم

ایمانه گلور آتش هجرانینی گورجک

نبازلی لیق ایله غنچه خندانین ائدن یار

ائتمزمنی حیا لعل بدخشانینی گورجک

سن حال دلین سؤیلمه سن نولا فضولی

ائل فهم قیلور چاک گریبانینی گورجک

منی جانندان اوسان‌دیردی جفادان یار اوسان‌مازمی
 فلک‌ر یاندی آهیمدن مردایم شمعی یان‌مازمی
 قامو (هامو) بیمارینه جانان دوای درد ائدر احسان
 نیچون قیلماز منه درمان منی بیمار سان‌مازمی
 شب هجران یانار جانیم توکر قان چشم گریانیم
 اویادیر خلقی افغانیم قارا بختیم اویان‌مازمی
 گول رخسارینه قارشی گوزومدن قانلی آخار سو
 حبیبیم وقت گل دیر بو آخار سولار بولان‌مازمی
 دگیل‌دیم من سنا مایل سن ائتدین عقلیمی زایل
 منه طعن ایله‌ین غافل سنی گورجک اوتان‌مازمی
 «فضولی» رند و شیدا دیر همیشه خلقه رسوادیر
 سورون کیم بونه سودادیر بو سودادان اوسان‌مازمی

ملا پناه واقف (۱۷۹۷م-۱۷۱۷م)

از شعرای مشهور آذربایجان است که به علت اشتغال به مکتب‌داری به نان «موللا پناه» مشهور شده است. وی با موسیقی و مخصوصاً ساز آذری الفتی خاص داشت و آشنایی وی با داستانها و اشعار عاشقان محلی وی را در سرودن اشعار عاشیقی یاری می‌رساند. خلاقیت ادبی واقف دوره جدیدی را در تاریخ آذربایجان گشوده است. به جرأت می‌توان گفت هدف وی از شاعری انعکاس واقعیات زندگی مردم و جامعه بشری بوده است. به همین علت است که در اشعار وی تابلوی واقعی زندگی مردم روزگار وی را می‌بینیم. عشق، زیبایی انسان، تصاویر طبیعت، زیبایی دنیا و حقوق زنان از خصوصیات بارز اشعار اوست. وی دنیا را زیبا می‌بیند و این زیبایی تا حدی است که گروهی وی را «خوشبین» معرفی کرده‌اند. اشعار وی هنوز هم در آذربایجان توسط عاشقان محلی و مغنیان در مجالس مختلف خوانده می‌شود؛ عنصر محبت در اشعار واقف موج می‌زند ولی این محبت خیالی نیست بلکه عمیقاً با زندگی واقعی مردم پیوند می‌خورد او را شاعری متدین دانسته‌اند که به مبارزه با خرافات برخاسته و ندای آزادی زنان را سر داده است. و از این نظر می‌توان وی را الهام‌بخش شعرای آزاده معاصر آذربایجان همچون میرزا علی اکبر صابر

و میرزا علی معجز شیبستری دانست.

آقامحمدخان قاجار به هنگام محاصره پناه‌آباد (شوش) در نامه‌ای به ابراهیم‌خان، حاکم آنجا می‌نویسد:

ز منجنیق فلک سنگ فتنه می‌بارد تو ابلهانه گرفتی میان شیشه قرار
واقف فی الفور در جواب نامه بیت زیر را نوشته و برای شاه می‌فرستد:
گر نگهدار من آن است که من می‌دانم شیشه را در بغل سنگ نگه می‌دارد
دو سال بعد به هنگام فتح شوش توسط قشون آقامحمدخان حاکم شهر با افرادش از
آنجا می‌گریزد ولی واقف شهر را ترک نمی‌کند و با سقوط شهر، وی از طرف آقامحمدخان
به اعدام محکوم می‌شود. همان شب آقامحمدخان را در رختخوابش به قتل می‌رسانند و
صبح روز بعد واقف از زندان آزاد شده و شعر زیر را سروده و به دوست شاعرش «ملا ولی
ودادی» می‌فرستد:

ای ودادی گُردش دوران کج رفتاره باخ
روزگاره قیل تماشاکاره باخ کرداره باخ
اهل ضولمی نئجه بر باد ایلدی بیر لحظه‌ده
حکم عادل پادشاه قادر قهاره باخ
صبح سؤندی شب کی خلقه قبله ایدی بیر چراغ
گئجه کی اقبالی گور گوندوزده کی ادباره باخ
تاج زردن تاکی ایریلدی دماغ پر غرور
پایمال اولدی تپیکلرده سر سرداره باخ
من فقیره امر قبلمیشدی سیاست «اعدام» ائتمه‌یه
ساخلادی مظلومی ظالمین اؤدم غفاره باخ
قورتاران اندیشه‌دن آهنگر بیچاره‌نی
شاه ایچون اول مدبری تبدیل اولان مسماره باخ
عبرت ائت آغامحمدخان دان ای کمتر گدا
تا حیاتین وار ایکن نه شاهه نه خونخواره باخ
باش گوْتور بر اهل دنیا دان ایاغ توتدوقجا اقاج
نه قیزانه اوغولانه دوسته، نه یاره باخ
واقفا گوزیوم جهانین باخما خوب و زشتینه
اوز چنئور آل عبایه احمد مختاره باخ

بعد از مرگ آغامحمدخان، محمدبیگ برادرزاده ابراهیم‌خان - حاکم پیشین شوش - حکومت این شهر را به دست گرفته و طرفداران عمویش را به قتل می‌رساند. واقف با فهمیدن این راز مخمس معروف «گورمه‌دیم» را می‌سراید. و محمدبیگ واقف را همراه پسرش به قتل می‌رساند. و خانه‌اش به غارت رفته و آثارش از بین می‌رود. در قرن نوزده میلادی اشعار وی مجدداً گردآوری و تدوین شده و در نیمه اول قرن بیستم میلادی از طرف دانشکده علوم آذربایجان، انستیتوی زبان و ادبیات نظامی منتشر می‌گردد. مخمس زیر ارزش آن را دارد که بارها و بارها خوانده شود و به حق باید آن را از شاهکارهای ادبیات ترکی آذری به حساب آورد.

من جهان ملکونده مطلق دوغرو حالت گورمه‌دیم

هر نه گوردوم اگری گوردوم اوزگه بابت گورمه‌دیم

آشنالار اختلاطیندا صداقت گورمه‌دیم

بیعت و اقرار و ایمان و دیانت گورمه‌دیم

بیوفادان لاجرم تحصیل حاجت گورمه‌دیم

خواه سلطان خواه درویش و گدا بالاتفاق

اوزلرین قیلیمیش گرفتار غم و درد و فراق

جیفه دنیایه دیر بیر احتیاج و اشتیاق

مونجا کیم ائتدیم تماشا سوزلره آسدیم قولاق

کذب و بهتان‌دان سوایی بیر حکایت گورمه‌دیم

هر صدا و سس کی دونیایه دولوب اکثر - اقل

جمله مکر و آل (حیله) و فن و فتنه جنگ و جدل

درهم دینار اوچون دیر هر شئیہ یاپیشسا ال (دست)

مقتدیلمده اطاعت مقتدالاردا عمل

بنده‌لرده سیم و بیگلرده عدالت گورمه‌دیم

خلق عالم بیر عجب دستور دوتموش هر زمان

هانسی غملی کونلو کیم سن ائدر اولسان شادمان

او سنه البته کی بد گولوق ائیلر بی‌گمان

هر کسه هر کس کی ائتسه یاخشیلیق اولور یامان

بولمادیم بیر دوست کی اون‌دان بیر عدالت گورمه‌دیم

عالیم و جاهل، مرید و مرشد و شاگرد و پیر
نفس اماره الینده سر به سر اولموش اسیر
حقى باطیل ائيله ميشلر ايشله نیر جرم کبير
شیخ لر شیاده، عابدلر عبوساً قمطریر
هېچکسده حقه لایق بیر عبادت گورمه دیم
من اوزوم چوخ کوزه کاری کیمیاگر ایله دیم
سکه لندير دیم غبار تیره نی زر ایله دیم
قاراداشی دؤندریب یاقوت احمر ایله دیم
دانه خرمهره نی درّه برابر ایله دیم
قدر و قیمت ایسته ییب غیر از خسارت گورمه دیم...
گون کیمی بیر شخصه گونده خیر وئرسن صدهزار
ذره جه ائتمز ادای شکر نعمت آشکار
قالما ییب دیر قیمت شرم و حیا ناموس و عار
دئدیلرکی اعتبار و اعتقاد عالمده وار
اوندان اوتیری من چوخ گزدیم نهایت گورمه دیم
مختصر کی بویله دونیا گره ک ائتمک حذر
اوندان اوتیری کیم دگیلدير اوز الینده خیر و شر
عالیلر خاک مذلتده دنی لر معتبر
صاحب زرده کرم یوخدور کرم اهلینده زر
ایشله نن ایشلرده احکام و لیاقت گورمه دیم
دولت اقبال و مالین آفرین گوردوم تمام
حشمت و جاه و جلالین آفرین گوردوم تمام
زولف و روی خط و خالین آفرین گوردوم تمام
همدم صاحب جمالین آفرین گوردوم تمام
باشادک بیر حسن صورت قد و قامت گورمه دیم
یا امام الانس و الجن و شه نشاه امور
گئتدی دین الدن، بو گوندن بئله سن ایله ظهور

قویماکی شیطان ملعون ایله‌یه ایمانه زور
 شعله حسنونله بخش ائت تازه‌دن دونیایه نور
 کیم شریعت مشعلینده استقامت گورمه‌دیم
 باش آغاردی روزگاریم اولدی گون‌گوندن سیاه
 ائتمه‌دیم صد حیف کیم بیر ماه رخساره نگاه
 قدر بیلمز همدم ایله ائیه دیم عؤمرو تباه
 «واقفه» یارینا اوز لطفونو ایله «پناه»
 سندن اوزگه کیمسه‌ده لطف و عنایت گورمه‌دیم^(۱)

حیران خانم

حیران شاعره بزرگ آذربایجان در اواخر قرن ۱۸ میلادی و نیمه اول قرن ۱۹ میلادی در شهرهای تبریز و خوی به خلق آثاری بدیع و زیبا همت گماشته است و کاری کرده که تذکره‌نویسان او را سرآمد زنان آذربایجان معرفی کرده‌اند. دکتر حسین فیض‌اللهی و حید در مقدمه شیوایی که برای دیوان اشعار حیران نوشته آورده است. زنان قهرمانی چون نگار همسر و هم‌رزم باوقای کوراوغلو، هاجر همسر و هم‌رزم باوقای قاچاق‌نبی، کلوانیه همسر و هم‌رزم باوقای بابک خرم‌دین، زینب پاشا رهبر قیام زنان تبریز در دوره مشروطیت، رستمه رهبر یکی از قیامهای ملی آذربایجان، فاطمه دختر فضل‌الله نعیمی رهبر قیام حروفیان تبریز، طوطی بیگه و ساراخاتون زنان باتدبیر حکمرانان آذربایجان، به همراه صدها زن شاعر و دانشمندی همچون مهدی خانم لیلی، پروین اعتصامی، مهستی گنجوی، خورشید بانو ناتوان، پسته شکار قیزی، حکیمه بلوری، مروارید دلبازی، مدینه گلگون، صاحب سلطان دنبلی خانم، رنجوشاه نگار خانم، غنچه بیگم، آغا بیگم، آغا باجی آغا، راضیه گنجوی، عاشق پری، زیبا خانم لیلی، گلشاد خانم، پرناز خانم، پری خانم، ماهتاب خانم، شهربانو خانم، شاه نگار خانم، زهره خانم، و ... در دامن پر مهر و محبت آذربایجان رشد و پرورش یافته و اثرات ادبی و اجتماعی عمیقی از خود به جای گذاشته‌اند. لکن حیران خانم، در حقیقت استاد سخن زنان سخنور آذربایجان است و در

۱ - برای مطالعه بیشتر ر.ک. واقف شاعر زیبایی و حقیقت، حسین محمدزاده صدیق، تهران، ۱۳۵۱

مقام انصاف تا به امروز کمتر کسی به پای او رسیده است. حیران خانم از تیره کنگرلو طایفه بزرگ دنبلی های آذربایجان است. طایفه او منشأ خدمات بزرگی در آذربایجان و به ویژه در شهر خوی بوده اند. به طوریکه یکی از اجداد او به نام امیر یحیی هزار و دویست خانقاه و تکیه در آذربایجان و شام بنا نهاده و باز بنابه اسناد تاریخی در زمان فرمانروایی دنبلی ها در خوی این شهر به اوج شکوفایی و پیشرفت خود رسیده بود. علی رغم اینکه در فاصله زمانی نه چندان زیادی از عصر ما می زیسته باید گفت که آگاهی ما از زندگی این شاعره بی بدیل آذربایجان بسیار اندک بوده و حتی با خرافات و افسانه ها آمیخته است. دکتر محمد امین ریاحی در این باره می نویسد: «سنت شرقی پرده نشینی زنان که از ذکر وضع و حال آنان در کتابها پرهیز شده، سبب گردیده که اطلاع صحیحی درباره او [حیران] در دست نباشد و آنچه بعدها نوشته اند با هم متناقض است».^(۱) بیشتر اطلاعات ما از زندگی وی از اشعار خود وی منشأ می گیرد به طوریکه می توان گفت وی ارادت خاصی به خاندان آل عبا داشت و حتی می توان گفت تنها آرزوی قلبی شاعره رفتن به کربلا و زیارت مرقد مطهر سالار شهیدان و یار باوفایش حضرت عباس (ع) بوده است.

جان را فدای مرقد عباس کردم
گشتن به دور شاه شهیدانم آرزوست
و در جای دیگر خلوص و ارادت خود را در مدح شاه خراسان امام رضا (ع) بیان می کند:

هرگز ندیده هیچ کس در روی عالم یک نفس

فیضی که من در مدحت شاه خراسان یافتم
حیران خانم در زمان فتحعلی شاه و نایب السلطنه اش عباس میرزا می زیسته و مکاتباتی نیز با همسر عباس میرزا داشته است. چنانچه یکبار طی نامه منظومی از او تقاضای مقداری کاغذ می کند تا اشعارش را بنویسد و بار دیگر طی نامه ای به دنبال جنگ ایران و روس با بیان اینکه کانون خانوادگی آنها از هم پاشیده امیدوار است با پیروزی عباس میرزا در جنگ این کانون دوباره برقرار و ملک بی نظام نظامی یابد و گشایشی به ستمزدگان از استجاب آه های سحری و دعا های نیمه شبی حاصل آید.

تسلط عمیق او به زبانهای ترکی و فارسی موجب به وجود آمدن غزلیاتی شده که گاه با غزلیات حافظ و صائب برابری می کند و در نوع خود شاهکار به حساب می آیند. حیران

خوبی با تسلط عجیبی که بر صناعات شعری داشت به استقبال بیشتر شعرای مشهور ایران رفته و اشعار آنها را جواب گفته مثلاً این شعر مشهور رودکی:

بوی جوی مولیان آید همی یاد یار مهربان آید همی

را با دو غزل به مطلع زیر جواب گفته است:

این مه است از آسمان آید همی یا گل است از گلستان آید همی

از دو زلفت بوی جان آید همی عنبر از زلفت عیان آید همی

حیران با قدرت و تسلط باور نکردنی یکی از غزلیات صائب تبریزی را چنین تخمیس می‌کند.

ز وصل روی دلبر دلم چون گلشن است امشب

ندارم خوف از هجران، دل و جان با من است امشب

هزاران شکر بر ایزد که روحم در تن است امشب

ز حسن نیم‌رنگ یار، بزم روشن است امشب

اگر مجنون شوم منعم مکن حق با من است امشب

منتخباتی از دیوان حیران خانم در سال ۱۳۲۴ ه.ش. از روی نسخه خطی کتابخانه ملی چاپ شده است و اخیراً نیز به کوشش دکتر حسین فیض‌اللهی وحید گزیده‌ای از اشعار ترکی و فارسی وی در مجموعه «آذربایجانین کلاسیک اولدوزلاری» به نام «دیوان حیران خانم» چاپ شده است.

نمونه‌ای از اشعار فارسی حیران:

شود آگه ز حال دیوانه ما

سر بر افلاک کشد ناله مستانه ما

گویی از باده غم پر شده پیمان ما

شده از روز ازل پنجه غم شانه ما

رحم بر ما نکند آن بت فرزانه ما

ندهد دلبر ما گوش بر افسانه ما...

سوخت در آتش شوقش پر پروانه ما

حال ما را که کند عرض به جانانه ما

جرعه نوشیم ز خمخانه وصل رخ او

هرگز از بزم وصالش دل ما شاد نشد

گاه بر سینه‌زنان گاه به سر خاک‌کنان

حال عالم به غم و محنت ما می‌سوزد

شده مشهور جهان حال دل اما چه کنم

لال شد از ستمش بلبل طبع «حیران»

و اینک نمونه‌ای از اشعار ترکی حیران:

ای ستمگر منی رسوای جهان ایله میسن
گوزومون یاشینی چون دجله روان ایله میسن
همنشین ایله میسن دوشمنی ای مایه ناز
رشکدن جانیم آلیب باغریمی قان ایله میسن
گون کیمی عارضیه زولف چلیپانی سالیب
گونی گور ابر سیه آلتندا نهان ایله میسن
ناز ایله عشوه ایله سیر ایله ییب گولزاری
گوستریب معجزه سن سرو روان ایله میسن
بیر جانیم واریدی ای شوخی کی آلدین اوزامان
اوزگه جان داخی بو بیکسده گمان ایله میسن
قاشلارین تیغ ستم آلمیش اله کیپر یگون اوخ
اولدورورسن منی ناحق یئره قان ایله میسن
نیچون ای شوخ نقابین گوتورورسن اوزدن
روی خورشید وشی خلقه عیان ایله میسن
آلمیسان عقلیمی باشدان منیم ای آفت جان
قدیمی محنت هجرنده کمان ایله میسن
حسرت وصلووه ای ماه من «حیرانی»
باشی یئرده، گوزی یولدا نگران ایله میسن

میرزا علی اکبر صابر (۱۹۱۱م - ۱۸۶۲م)

صابر را سرآمد شاعران طنزگوی منتقد آذربایجان دانسته‌اند که در عین حال روح و تالیسم در اشعار وی نمایان است. محمد علی افراشته شاعر برجسته طنزنویس ایرانی (۱۹۵۹م - ۱۹۰۸م) اعتراف می‌کند که: «من از صابر الهام گرفته‌ام و این یک حقیقت است. از سنین کودکی با آثار صابر آشنا شده‌ام و این آشنایی مرا به یاد گرفتن زبان آذربایجان رهنمون شده است.»^(۱) علامه دهخدا نیز که در آثار مطبوعاتی خود تحت تأثیر مجله

ملانصرالدین مخصوصاً مضامین اجتماعی و انتقادی صابر قرار گرفته درباره این شاعر بزرگوار آذربایجان می‌نویسد: «صابر شمعی بود که دیگران پروانه‌وار به دورش پر می‌زدند... صابر نوزادی بود که یک شبه ره صدساله پیمود و از نویسندگان زمان خود عصرها جلوتر حرکت می‌کرد...»^(۱) آری طنز صابر مرز جغرافیایی نمی‌شناسد و بنابه نوشته ع. زمانوف طنزهای پر از حکمت صابر از محدوده آذربایجان گذشته و در ادبیات آسیای میانه و تاتارستان و ایران و سایر ممالک نیز تأثیر خود را گذاشته است.^(۲) گفتنی است که گروه زیادی از شاعران ایران همچون علامه دهخدا، لاهوتی، ق. کمال، نیما یوشیج، و ... مضامین فراوانی را از صابر فراگرفته‌اند ولی از میان اینها سیداشرف‌الدین گیلانی گوی سبقت را از همگان ربوده و به عنوان یک روزنامه‌نگار، مجله نسیم شمال خود را به همان راهی برد که «ملانصرالدین» می‌رفت.^(۳) صابر در آفرینش ادبیات مشروطه و همانطور که بعداً اشاره خواهیم نمود در آفرینش ادبیات مبارز آذربایجان سهم به‌سزایی داشت. او تمام وقایع نهضت مشروطه را با دقت پیگیری کرده و در هر شماره مجله «ملانصرالدین» شعری در نقد یا مجد حوادث مشروطه ایران می‌نوشت. مجاهدان نهضت مشروطه اشعار انقلابی او را در تبریز و سایر شهرهای آذربایجان پخش می‌کردند. رضاقلی نجف‌اف با بررسی تأثیر صابر در انقلاب مشروطه ایران می‌نویسد: «او یک شاعر بزرگ و یک طنزنویس انقلابی بود. او نه فقط در آذربایجان بلکه در خاور دور به عنوان یک شاعر انقلابی شهرت یافته است. او دشمن افکار پوسیده و محدود زمان خودش بود... نوشته‌های صابر از لحاظ تاریخی دارای ارزش قابل ملاحظه‌ای هستند. برای کسانی که بعدها بخواهند درباره تاریخ انقلاب ۱۹۰۷ - ۱۹۰۹ م، ایران و ترکیه کتاب بنویسند طنزهای صابر ماده اولیه پرفیمتی است.»^(۴) صابر از تمامیت خواهی، مطلق‌گویی، شاه‌دوستی و استبداد بیزار بود. از اینرو بود که پادشاهان ریاکاری که در ظاهر به قانون اساسی و مشروطه اظهار علاقه کرده و در عمل به سرکوبی حرکات انقلابی می‌پرداختند، همواره هدف سرنیزه اشعار انقلابی او بودند. از آن جمله نیکولای دوم در روسیه که به فریب کارگران و زحمتکشان می‌پرداخت و محمدشاه که با سردار مشروطه خواهان یعنی ستارخان در ایران می‌جنگید و یا سلطان عبدالحمید عثمانی همواره از طرف صابر مورد

۲ - صابر و معاصرین او، ع. زمانوف، ص ۱۴۸

۱ - آذربایجان طنز روزنامه‌لری، ص ۳۴۳

۴ - صابر و معاصرین او، زمانوف، ص ۲۴۹

۳ - آذربایجان طنز روزنامه‌لری، ص ۳۳۹

حمله قرار می‌گرفتند. در زمان صابر سخن گفتن و نوشتن علیه ارتجاع به بهای جان فرد تمام می‌شد و هفته‌ای نبود که مطبوعات مختلف ممنوع اعلام نشوند. آزادیخواهان و وطن‌پرستان به حبس یا تبعید دچار می‌شدند. مجله ملانصرالدین که اشعار صابر در آن چاپ می‌شد نیز تعطیل گردید. ولی با اعتراض مردم بعد از گرفتن تعهد از سردبیر مجله امکان انتشار مجدد مجله فراهم شد. صابر در این مجله اشعار کوبنده‌ای علیه استبداد به زبان ترکی می‌نوشت. گفتنی است که علی‌رغم همه کارشکنی‌ها مجله ملانصرالدین به صورت مخفیانه در آذربایجان پخش می‌شد و به نوبه خود نقش مهمی را در بیداری مردم آذربایجان و مبارزه آنان علیه استبداد ایفا نمود و به پیروی از آن نشریات انقلابی زیادی در شهرهای مختلف آذربایجان از جمله تبریز، اورمیه و خوی منتشر شد که بی‌شک مجله «آذربایجان» سرآمد همه آنان بود. این مجله در تبریز منتشر می‌شد و کاملاً از «ملانصرالدین» تأثیر پذیرفته بود به طوریکه کسروی می‌نویسد:

«یکی از آثار چشمگیری که در تبریز منتشر می‌شد مجله آذربایجان بود که همچون «ملانصرالدین» قفقاز زبانی طنزآلود و فکاهی داشت».^(۱) البته قلمرو مجله ملانصرالدین فقط به آذربایجان محدود نمی‌شد بلکه همانگونه که قبلاً اشاره کردیم شاعران و نویسندگان مبارز سایر قسمت‌های ایران نیز با الهام از آن و گاهی به تقلید از آن به مبارزه با استبداد قاجار می‌پرداختند که از آن جمله می‌توان به انتشار «صور اسرافیل» در تهران و «نسیم شمال» در رشت اشاره نمود که تأثیر «ملانصرالدین» و اشعار انقلابی صابر بر آنها مشهود است. سیداشرف‌الدین گیلانی اشعار ترکی میرزا علی‌اکبر صابر را به فارسی ترجمه کرده و در نشریه خود منتشر می‌ساخت او در شعری خطاب به ملانصرالدین با اشاره به تأثیر آن بر مبارزان آذربایجان و سایر قسمت‌های ایران از او خواسته بود که مطالب بیشتری درباره ایران بنویسد و در جای دیگر می‌نویسد:

«اگر ملانصرالدین | به تبریز و از آنجا به گیلان مسافرت کند خواهد دید که ملت غیور و بیدار تبریز و اهالی اصفهان و گیلان همگی بیدار شده‌اند و دیگر [در برابر استبداد] سکوت نخواهند کرد».^(۲) خلاصه در یک کلام می‌توان گفت صابر از شاعرانی است که دلش برای وطن و اولاد وطن می‌سوزد. او در شعر «چوجوق» بچه لخت و گرسنه‌ای که در کوچه به دنبال قرص نانی می‌گردد را به چشم یک گدا نمی‌بیند. بلکه در وجود همین بچه، اولاد

وطن، نسل آینده و آینده وطن را می‌بیند و به همین خاطر است که خاطرش با دیدن چنین مناظری مکدر می‌شود، فراموش نباید کرد که وطن صابر محدود به مرزهای سیاسی نیست. او یک انسان است و شاعر رئالیستی است که با واقعیات جامعه سروکار دارد. او حیات اجتماعی روستائیان و طبقات زحمتکش جامعه را در قلمرو شعر وارد ساخت. در واقع اشعار صابر «آینه زمان خود شاعر» است و «هوپ نامه‌سی» اثری است که در واقع کتاب حقیقی زمان صابر می‌باشد و تمام نکات مثبت و منفی آذربایجان را در سالهای (۱۹۱۱ - ۱۹۰۵ م) منعکس کرده است. هوپ‌هوپ نامه صابر در آذربایجان ایران نیز همچون آذربایجان شمالی کتاب محبوب همگان بوده است.^(۱) وی در اواخر عمر خود در حالی که هنوز از دست مخالفین خود خلاص شده بود به بیماری هپاتیت مبتلا شده و برای معالجه به تفلیس رفت و تحت نظر پزشک قرار گرفت ولی بعد از یکسال حالش بدتر شد و با حالت ناامیدی به شیروان برگشته و در همان جا وفات یافت و مظلومانه به خاک سپرده شد.

صابر شیفته سردار ملی آذربایجان بود و شعری که در مدح او سروده بیانگر این احساس انقلابی اوست و اکنون چند بند از این شعر معروف را می‌آوریم:

جال مجذوبوم گوروب قاری دئمه دیوانه دیر
 نعره شوریده‌می ظن ائتمه بیر افسانه دیر
 شاعرم طبعیم دنیز شعر تریم دردانه دیر
 بهجتیم عیشیم سروریم وجدیم احرارانه دیر

انجذابیم جرأت مردانه مردانه دیر

آفرینیم همت والای ستارخانه دیر

تاکی ملت مجمعین تهراندا ویران ائتدیلر
 تورکالر ستارخان ایله عهد و پیمان ائتدیلر
 ظلم و استبداده قارشی نفرت اعلان ائتدیلر
 ملته، ملیته جان نقدی قوربان ائتدیلر

آیه «ذبح عظیم» اطلاق اول قربانه دیر

آفرینیم همت والای ستارخانه دیر

آفرین تـبـزیزیان ائتدیز عجب عهده وفا
دوست و دشمن ال چالوب ایلر سیزه صد مرحبا
چوخ یاشا دولتی ستارخان افندیم چوخ یاشا
جنت اعلاده پیغمبر سیزه ایلر دوعا

چون بو خدمت بوتون اسلامه دیر، انسانه دیر
آفرینیم همت والای ستارخانه دیر

شعر معاصر آذربایجان

اگر نگوییم تمامی شعر معاصر آذربایجان لااقل می‌توانیم بگوییم که بخش اعظمی از آن را ادبیات مبارزه با شوونیزم فرهنگی و استبداد سیاسی تشکیل می‌دهد. باید گفت که شعر مبارز آذربایجان، از نظر جهان‌نگری و درونمایه و اسلوب، به معنی اخص کلمه، به شعری اطلاق می‌شود که از سالهای آغاز جنبش مشروطیت پایه‌های بیداری مردم ایران جان گرفته و در تمام دوران تحول و شکوفایی خود، زیر فشار شکننده ستم ملی و ممنوعیت و اختناق، تعهد و رسالت انقلابی و مردمی خود را به انجام رسانده است. به قول دکتر فرزانه «راه پرنشیب و فراز شعر معاصر آذربایجان، که از همان نخستین گامها، به عنوان سلاحی توفنده در پیکار استبداد و خودکامی و رهایی از بند اسارت و سرگستگی به کار رفته، راه خون و افتخار است. شعر مبارز آذربایجان، فریادهای به خون خفته و خشم‌آگین ملتی است که در طول دوران تسلط چکمه‌پوشان و قداره‌بندان به خاطر دفاع از طبیعی‌ترین و حیاتی‌ترین حقوق اجتماعی و ملی خود، همیشه در قربانگاه دژخیمان و نابکاران بوده است. این شعر جلوه‌گاه مقاومت و پایداری رهایی‌جویانه پیشگامانی است که در این دوران، دوران حاکمیت ستمگرانه فئودال - بورژوازی نژادپرست متکی بر جهان‌خواران سلطه‌گر - همواره پرچم خونین مبارزه را بر دوش داشته‌اند.

شعر مبارز آذربایجان با حفظ مردمی‌ترین منش‌ها و دست‌آوردهای بنیادین شعر کلاسیک و شعر فولکلوریک این دیار که خود همواره آکنده از ارزشهای والای انسانی بوده است، با طنز کوبنده و جانگزای خود، افشای ماهیت اهریمنی دغلکاران و نیرنگبازان سیاسی و دفاع از حقانیت و حقوق پایمال شده ستمدیدگان و سوتهدلان را به عنوان وظیفه اصلی در کاربرد تاریخی خود برگزیده است. و باز به قول دکتر فرزانه شعر متعهد آذربایجان که از محرومیتها، رنجها، تحقیرها، ناکامیها و سرگستگیهای مردم ستمکش و

محروم مایه می‌گیرد بیانگر نعهد تاریخی و پایمردی هنرورانی است که در دشوارترین تنگناها حقانیت تاریخی طبقات زحمتکش و رنج‌دیده را پاس داشته‌اند، به سرزمین اجدادی و به زبان و فرهنگ و آداب ملی و عقیدتی خویش عشق ورزیده‌اند، به دفاع از آرمانهای مردمی برخاسته‌اند و این کار را گاه تا پای جان ادامه داده‌اند. مرور به سرگذشت شعر مبارزه آذربایجان در آستانه انقلاب مشروطیت و سالهای بعد از آن، ما را با ابعاد مختلفی از این شعر روبرو می‌سازد. شعر مبارز آذربایجان، در آذربایجان شمالی از مراحل رئالیسم انتقادی و رمانتیسم انقلابی گذشته و به مرحله رئالیسم سوسیالیستی قدم نهاده است. دهها و صدها شاعر برجسته و بنام که برخی از آنها حتی شهرت جهانی پیدا کرده‌اند در اعتلای این شعر جانفشانی و طبع‌آزمایی داشته‌اند.

در آذربایجان ایران، در همین دوران، به دلیل تسلط فرهنگ استیلاگرانه و وجود اختناق و سانسور و مخالفت و کینه‌توزیهای مکرر با دست‌آوردهای فرهنگ و ادب خلقی، شعر متعهد مگر در مواردی معدود همواره در محاق بوده است و هرچند در این سالها، سروده‌های فارسی برخی از شعرای آذربایجانی کمابیش امکان انتشار یافته است، شعر آذری مگر در سالهایی که نسیم آزادی اندک وزشی داشته هیچگاه اقبال ظهور نیافته است. بنابراین تمرکز اصلی ما بر شعر آذری در آذربایجان ایران خواهد بود. شعری که در دوران پیش از نیم قرن به علت وجود ممنوعیت و سانسور شدید عمال شوونیستی پهلوی، همیشه در خفا و در درون سینه‌ها زیسته و آوای پرطنین آن غالباً از غربت، تبعید و سیاهچالها به گوش رسیده است.

جنبش ملی و آزادیخواهانه مشروطیت به عنوان عصبان و قیام عموم مردم علیه ظلم و استبداد و استثمار در آذربایجان با شرکت قشرهای وسیعی از مردم ستمدیده و پایمردی و جانبازی نام‌آورانی همچون ستارخان، باقرخان، حیدر عموغلی، علی میسو و دیگران که خود برخاسته از میان مردم بودند، آغاز گشته بود. در زمینه فکری و قلمی به پشتوانه استواری متکی می‌شد که قبلاً به همت مراغه‌ای و دیگران پی‌ریزی شده و در آستانه انقلاب مشروطیت به همت جلیل محمد قلیزاده، میرزا علی‌اکبر صابر و دهها تن از همفکران و همسنگران آنان به عنوان مسائل مبرم و روزمره مبارزات حق‌طلبانه ارائه می‌گردید. جلیل محمد قلیزاده و یاران فکری و قلمی او در زمره گروهی از اندیشمندان بودند که در برخورد با مسائل اجتماعی، بینشی واقع‌گرا (رئالیستی) داشتند و دگرگونی بنیادین در بافت و ساختار زیربنایی و روبنایی جامعه را تنها راه رهایی ستمدیدگان و

محروران از یوغ استبداد می دانستند.

بعد از سرکوبی قیام مردمی خیابانی، بر اساس استراتژی منطقه‌ای امپریالیسم که سعی داشت در ایران حکومتی به ظاهر نیرومند و متمرکز ولی در باطن وابسته و سرسپرده روی کار آورد. با کودتای سوم اسفند، دیکتاتوری سیاه رضاخانی بر ایران مستولی می شود. حکومت کودتا، از همان آغاز به صورت دیکتاتور خشن «چکمه» و «سرنیزه» و «بگیر و ببند» و «من حکم می کنم» و در جهت حفظ منافع و مصالح امپریالیستهای خارجی و سرسپردگان داخلی آنها با ادعای پرطمطراق ایجاد ایران مرفعی و متمرکز، دست اندرکاران امحای همه دست آوردهای انقلاب مشروطیت و تحکیم پایه‌های قلدری شدند. پایه پای گسترش سیطره دیکتاتوری نشانه‌های آزادی بیان و قلم و اندیشه از میان برمی خیزد، نفسها در سینه‌ها حبس می ماند. میرزاده عشقی ترور می شود. فریادهای فرخی یزدی در میان دیوارهای سنگی زندان به خاموشی می گراید. شاعران آذربایجان از انتشار اشعار و افکار خود محروم می شوند تا صدای ثناگویان نابغه عظیم الشان! که حتی توشیح واژه‌های مصوبه فرهنگستان را از آن خود می داند ولی بعد از سالهای سال هنوز «عصا» را با الف و سین به صورت «اسا» می نویسد، بهتر و رساتر شنیده شود. دیکتاتوری رضاخان ضمن حمله به تمامی مواضع آزادی و آزاداندیش، حمله به زبان و فرهنگ قومی اقوام ایران را در رأس برنامه‌های خود قرار داد و توأم با تشدید سانسور آثار ذوق و اندیشه، کلیه کتب و نوشته‌های مربوط به زبان و فرهنگ مردم ایران از میان برداشته می شود. سرسپردگان از قماش عمادالملک محسنی و عبدالله مستوفی با اختیارات تامه مأموریت می یابند تا ننگین ترین اهانتها را به زبان و رسوم خلقها روا دارند و همه آثار و بدایع فرهنگی و هنری را یزدایند. آنها در محور مکتب و نوشته‌ها و نمایشنامه‌ها حتی از امحای الفبای زبان و کتابهای نوحه و مرثیه نیز صرف نظر نکردند.^(۱) به نوشته دکتر جواد هیئت آنچه با آمدن حکومت پهلوی عابد مردم آذربایجان شد گذشته از استبداد و خفقان سیاسی، ستم ملی بود که از احساسات ملی گرایی افراطی و شوونیستی فارسیان سرچشمه می گرفت. البته حسابهای خصوصی پادشاهان پهلوی با قاجاریان که ترک زبان بوده‌اند و برای حفظ منافع خود نیم‌نگاهی هم به آذربایجان داشتند در این زمینه بی‌اثر نبود. سیاست شوونیستی و انحصارطلبانه رژیم منحوس پهلوی بر این بود که همه مردم ایران را به یکباره با قوانین و

ضوابط بوروکراتیک فارسی زبان کند و از آنها یک نژاد برتر آریایی!! بسازد تا بتواند افتخارات باستانی را تجدید کند و استقلال خود را برای همیشه تأمین کند. این افکار محال برای درباریان نژادپرست خیالی خوش و برای مردم ستم‌دیده ایران مصیبتی بزرگ بود. در نتیجه این سیاستها مردم نواحی مختلف ایران از ابتدایی‌ترین حقوق مشروع خویش یعنی خواندن و نوشتن به زبان مادری خود محروم شدند. در دوره حکومت پهلوی برخی از نویسندگان آذربایجان آثار خود را به فارسی نوشتند و چون بسیاری از آنها به زبان فارسی مسلط نبودند بعضاً آثار و اشعار مزخرفی را پدید آوردند و به قول مرحوم آل احمد «توجه کنید به تمام القبا اصلاح‌کنندگان و زبان‌پیرایندگان - از فتحعلی آخوندوف بگیر تا باغچه‌بان و کسروی که همه ترکند و آذربایجانی و به احتمال قریب به یقین چون که هر کدام ایشان فارسی ما را نمی‌فهمیدند، خواستند فارسی مخصوصی بسازند که خود می‌شناسند و می‌سازند... چرا که فعالیت فرهنگی را از او گرفته‌ایم»^(۱) در دوره پهلوی تئاتر آذربایجان که با سابقه‌ترین و پیشرفته‌ترین تئاتر شرق و ملل مسلمان است به بهانه فارسی نبودن نمایشنامه‌ها تعطیل شد غافل از اینکه تئاتر باید به زبان مردم و حتی به لهجه محلی اجرا شود تا تأثیر بیشتر و موفقیت زیادتری کسب کند.^(۲)

بعد از واقعه شهریور ۱۳۲۰ هجری و استعفای اجباری رضاشاه، به علت ضعف حکومت مرکزی و وجود قوای خارجی برای پنج سال فشار و خفقان سابق از بین رفت و در این مدت در آذربایجان روزنامه‌ها و کتابهای ترکی چاپ و منتشر می‌شد که مهمترین آنها روزنامه‌های آذربایجان، وطن یولوندا و شفق در تبریز و روزنامه جودت در اردبیل بود. در این روزنامه‌ها اشعار و مقالات شعرا و نویسندگان آذربایجان جنوبی و شمالی چاپ می‌شد. به علاوه در اکثر شهرهای آذربایجان محافل و انجمنهای ادبی برپا می‌شد و در آنها شاعران اشعار شعرای بزرگ آذربایجان و اشعار خود را می‌خواندند و سپس درباره آن اشعار بحث و گفتگو می‌شد. در این سالها دیوان و مجموعه اشعار شعرای گذشته نیز به چاپ رسید. در سال ۱۳۲۴ هجری فرقه دموکرات آذربایجان در تبریز زمام امور را به دست گرفت. دکتر هیئت در این باره می‌نویسد: «فرقه دموکرات برآوردن خواسته‌های دیرینه فرهنگی مردم آذربایجان را سرلوحه برنامه خود عنوان کرد و به دنبال آن زبان ترکی به

۱ - در خدمت و خیانت روشنفکران، آل احمد، صص ۳۸۵ - ۳۸۴

۲ - تاریخ زبان و لهجه‌های ترکی، هیئت، ص ۲۶۳

موازات زبان فارسی در آذربایجان رسمیت یافت و تدریس زبان مادری در مدارس آغاز شد. ضمناً برای تدریس در مدارس ابتدایی شش جلد کتاب به نام «آنادیلی» به زبان مادری چاپ و منتشر شد. زبان این کتابها ترکی ساده و عامه‌فهم و بر مبنای زبان گفتگوی مردم آذربایجان است. در این دوره دانشگاه تبریز نیز تأسیس و ایستگاه فرستنده رادیو در تبریز احداث می‌شود. همزمان با آن زبان و ادبیات آذربایجان در دانشگاه جدیدالتأسیس تبریز تدریس می‌شد و از رادیو نیز به عنوان وسیله ارتباط جمعی، برنامه‌ها به ترکی بخش می‌شد. روزنامه آذربایجان به عنوان ارگان فرقه دموکرات انتخاب شد و در آن اخبار و سخنرانیهای دولتی و مقالات سیاسی و اجتماعی و ادبی چاپ می‌شد. محافل شعر و ادب آذری رسمیت یافت... دوران حکومت فرقه دموکرات بیش از یکسال نپایید. زیرا یکسال بعد در اثر فشار اولتیماتومهای آمریکا، شوروی مجبور به تخلیه ایران شد و استالین که حمایت از فرقه دموکرات را سرپوشی برای نیل به نیات استثمارگرانه خود قرار داده بود در برابر وعده امتیاز نفت شمال ایران که از قوام‌السلطنه نخست‌وزیر ایران گرفت اسلحه‌های سنگین را از آذربایجان خارج کرد و به پیشه‌وری دستور داد تا در برابر ارتش حکومتی تهران مقاومت نکند. در چنین شرایطی ارتش شاهنشاهی بعد از مختصر زد و خورد در قافلانکوه وارد تبریز شد. اغلب رهبران فرقه به آنسوی مرز فرار کردند و بقیه اعضای فرقه و کسانی که کوچکترین همکاری به رژیم پیشه‌وری کرده بودند گرفتار آمدند و از دم تیغ گذشتند. هزاران آذربایجانی به شکل فجیعی به قتل رسیدند و در بعضی از مناطق قشون حکومتی به قتل عام دسته‌جمعی غیرنظامیان پرداخت و عده زیادی از مردم نیز زندانی و یا تبعید شدند. نمایندگان دولت مرکزی به دستور تهران کتابهای درسی مدارس را جمع کردند و آتش زدند. از آن پس مطبوعات و انتشارات ترکی ممنوع و زبان رادیو و مدارس منحصرأ فارسی شد. در همین ایام تمام سازمانهای حزب توده در تهران دایر بود و روزنامه‌های آنها هم به زبان فارسی منتشر می‌شد ولی همه مطبوعات توده‌ای و غیرتوده‌ای در برابر این اقدامات ساکت بودند. در کتابهای سوزانده شده از نظر محتوا هیچگونه مطلب مخالف مذهب و احساسات وطنی و ایران‌خواهی دیده نمی‌شود.^(۱)

برای نمونه یک قطعه شعر که درباره وطن سروده شده از این کتابها نقل می‌شود:

وطنیم دیر وطنیم دیر وطنیم
سورا و ثرمیش وطنیم نشو و نما
وطنی منجه اونوتماق نه دئمک
بسله ییب سینه سی استونده منی
او منیم سوگیلی جانانیم اولوب
اولرم الدن اگر گئتسه وطن
اولسا او شخصه ده وجدان اولماز^(۱)

کونلومون سوگیلی محبوبی منیم
منی خلق ایله میش اولجه خدا
وطنیم وئردی منه نان و نمک
آنادیر هر کیشی به اوز وطنی
سویو دور دولانیب قانیم اولوب
ساخلارام گوزلریم اوسته اونی من
وطنی سو میهن انسان اولماز

آری چنانکه دیدیم برخورداری از این حق طبیعی و مدنی و خدادادی زیاد طول نمی کشد و فرهنگ و زبان قومی و خواستهای مشروع مردمی که هنوز آثار تازیانه‌های تحقیر و اهانت حکام و چکمه پوشان رضاخانی را برگرده خود دارند، یک بار دیگر و این بار با خشونت و بیرحمی شدیدتر فدای برد و باختهای سیاسی می شود. حاکمیت وابسته و سرسپرده ایران که خود گوی سرسپردگی و وابستگی را از همگان ربوده است با حمایت و پشتیبانی امپریالیسم جهانی هجوم بیرحمانه‌ای را علیه ملت ستمدیده آذربایجان آغاز می کند. همه چیز به آتش و خون کشیده می شود و شعر مبارز آذربایجان، به عنوان زبان گویای خواستهای برحق مردم از نخستین قربانیان این فاجعه خونین می گردد. همه دست آوردهای قلم و اندیشه و احساس مردم آذربایجان، از کتابهای درسی گرفته تا دفاتر شعر و قصه و داستان دستخوش آتش و انهدام می گردد. برخی از شاعران و نویسندگان و هنرمندان به زندان کشیده می شوند و گروهی جلای وطن می کنند و گروهی همچون زنده نامان کاشف و نیکنام، به دست فرومایه ترین مزدوران حکومت، به دور از هرگونه محاکمه و سؤال و جوابی بر سر پیمان خویش با مردم جان می بازند. شعر مبارز آذربایجان سوگوار می شود و به ماتم می نشیند و سوگنامه خونین آن با آهنگ جاویدان:

فالخ، آقارداش، فالخ اویغودان! سیل بر سئل تک گوز یاشینی
سیل!، تاریخ اگمه ییب اگمز ظلمه بو قانلی یاشینی...
(برخیز ای برادر برخیز این سرشگ سیل آسا از دیده بزدا
بدانکه تاریخ خم نکرده و خم نخواهد کرد به ظلم این سر خونینش را...)
آری این شعر مبارز آذربایجان است که از پای چوبه‌های دار و از آنسوی میله‌های

زندانیها و از اعماق سیاهچالهای طاغوت در فضای به خون آغشته آذربایجان مظلوم طنین می‌افکند.

باز کابوس، کابوس وحشتناک دیکتاتوری و اختناق بر همه چیز و قبل از همه بر ره‌آوردهای اندیشه و قلم سایه می‌افکند. آذربایجان محنت‌زده یکبار دیگر به مستملکه و عرصه تاخت و تاز سوداگران مرگ تبدیل می‌شود و اختیار رتق و فتق امور آن دوباره به عهده غارتگرانی منحول می‌شود که به تعبیر استاد گرانمایه دکتر فرزانه «آذربایجان را می‌خواستند نه آذربایجانی را». به دنبال آن تبلیغات لجام‌گسیخته‌ای برای واژگون جلوه دادن خواسته‌های مشروع مردم آذربایجان به خصوص در زمینه زبان ملی راه می‌افتد. حاکمیت نژادپرست و فاسد پهلوی این بار با تهدید و تدارک بیشتر به تخطئه شخصیت قومی و زبانی و سننی مردم آذربایجان انگیزته می‌شود. گروهی از شجره‌نویسان و نسب‌نامه پردازان و «روزی‌نامه» داران جیره‌خوار، آستینها را بالا می‌زنند تا برای آذربایجان هویت تاریخی دست و پا کنند و رواج و رسمیت زبان کنونی آذربایجان را تهدیدی برای وحدت ملی قلمداد کنند و حدتی که به زور تفنگ و سرنیزه چکمه‌پوشان سلطنت و با سرکوب حقوق بشر در این سرزمین‌ها به دست آمده بود و در واقع آتش زیر خاکستر بود که سیاست پردازان فاشیست دریاری تنها خاکستر آن را دیده و خیال می‌کردند این فرهنگ آذربایجان است که سوخته و نابود شده غافل از اینکه در زیر همان خاکستر، اخگرهای شعر مبارزه و حقیقت‌خواهی آذربایجان هنوز گرم و زنده‌اند و در انتظار فرصتی دیگر تا بسوزانند ریشه استبداد و شوونیزم فرهنگی را و به تعبیر استاد فرزانه «شعر مبارز آذربایجان بسان اخگر زیر خاکستر از میان اشک و خون و از زیر غل و زنجیری که سانسور و ممنوعیت به دست و پای آن بسته بود سر می‌کشد». بازتاب فاجعه خونین آذربایجان برای سالهای طولانی و حتی امروز یکی از انگیزه‌های اساسی شاعرانی می‌شود که در حادثه آذربایجان حضور داشتند و یا بعدها از طریق شنیدن خاطرها و ماجراها با آن آشنایی یافته‌اند.

گروهی از شاعران جوان مجبور به ترک وطن می‌شوند که از آن جمله می‌توان به آذراوغلی، علی توده، مدینه گلگون، حکیمه بلوری اشاره نمود. اینان با اینکه از شهر و دیار خود به دور بوده‌اند و در شرایط متفاوتی زندگی داشته‌اند و آنچه از ستمگری و تحقیر و ناروایی بر مردم رفته به چشم ندیده‌اند، در شعرهای خود همواره از دردها و حسرتها سخن گفته و با آرزو و اشتیاق تمام از رویای وطن یاد کرده‌اند. اما شاعرانی که اینجا و در حالت رویایی با دشمنان خلق بوده و در تداوم شعر مقاومت نقش داشته‌اند جان کلام خود

را از تلخیها، ناکامیها، دریدریها و خون دل خوردنها و دم برنیاوردن‌های این سالهای آغشته به خون گرفته‌اند. به تعبیر استاد فرزانه شعر مبارز آذربایجان، در دوران خفقان سالهای ۱۳۲۵ تا ۱۳۵۷ یعنی پیروزی انقلاب اسلامی شعر پایداری و فریاد کتابهای سوخته و دهانهای دوخته است. در این دوران بالغ بر ربع قرن، شعر مبارز آذربایجان به استثنای سالهای ۳۰ تا ۳۲ که اندکی فضای نفس کشیدن ظهور پیدا کرده، همیشه در خفا بوده است. در این دوران هیچ شاعر مبارزی مگر بسیار بندرت آن هم به طور مخفیانه موفق به چاپ نوشته‌های خود نگشته است. استاد بارز یکی از شاعران گرانمایه آذربایجان چندی پیش در مراسم بزرگداشت استاد شهریار در دانشگاه تبریز (۷۸/۱۲/۱۶) می‌گفت که بیست سال تمام از ترس دستبرد چپاولگران فرهنگی رژیم پهلوی اشعارش را در زیر خاک پنهان کرده بوده و هنگام درآوردن آنها در ایام پیروزی انقلاب مشاهده کرده که همه آن آثار از بین رفته‌اند. این بود اوضاع شعر مبارز و شعرای مبارز آذربایجان در دوران اختناق و استبداد سلاطین قاجار و مخصوصاً پهلوی. قبل از معرفی آثار و احوال بعضی از شاعرانی که جان خود را در این راه نهاده‌اند و با اشعار خود آتش مبارزه با استبداد سیاسی و شورونیزم فرهنگی را زنده نگاه داشته‌اند نگارنده لازم می‌داند مختصری در مورد مرحوم جلال آل احمد و مقاله «روشنفکران و مشکل زبان ترکی» بحث کند زیرا می‌دانیم به جز او همه روشنفکران ایران و به عبارت بهتر همه مدعیان روشنفکری ایران در برابر سیاستهای سرکوبگرانه رژیم طاغوت سکوت پیشه کردند و تنها او بود که این سکوت را شکست و با اینکه خود ترک زبان نبود از حقوق ملت ترک دفاع نمود و نشان داد از تبار روشنفکران اومانیستی است که خود در کتاب «در خدمت و خیانت روشنفکران» معرفی می‌کند نه از گروه روشنفکر نمایان نژادپرست دریاری که نابودی یک ملت و نابودی یک فرهنگ برایشان هیچ اهمیتی نداشته است.

جلال آل احمد

در روزگار سختی که شرح آن آمد و در روزگاری که تمام کوششهای حکومت ایران نه تنها بر محدود کردن بلکه بر محور زبان ترکی صرف می‌شد. در روزگاری که ترکی را زبانی تحمیلی می‌نامیدند و اسامی شهرها و محله‌های آذربایجان را عوض می‌کردند،^(۱) و در

روزگاری که دانش آموزان دوره ابتدایی به جرم حرف زدن به زبان مادری در محیط دبستان به جریمه نقدی محکوم می شدند،^(۱) در روزگاری که خلاقیت ادبی جز به زبان فارسی جرم و خیانت به حساب می آمد و آثار ادبی قدیم و جدید ترکی به منظور بی ریشه کردن و بی ریشه جلوه دادن زبان ترکی، با شدت هرچه تمام تر از وارثان و مشتاقان آن آثار دریغ و نابود می شدند. و در حالی که ترجمه فارسی نمایشنامه های به ترکی آذربایجانی نوشته میرزا فتحعلی آخوندزاده به چاپ سوم می رسید. از چاپ این نمایشنامه ها به زبان اصلی جلوگیری می شد. در روزگاری که وجدان خفته روشنفکر نمایان بی غم از محنت دیگران و بی اعتنا به اصول انسانیت و قوانین حقوق بشر به ستمی که بر هموطنان مسلمان ترک زبانان می رفت، با سکوت خویش صحنه می گذاشت. ناگهان ابراهیمی از میان نمرود صفتان و ستاینندگان بارگاه نمرودی و مرعوبان دربار ظلم و بیداد برخاست و سخن از آزادی فرهنگی مستضعفان راند و بت بزرگ «نژاد برتر» را شکست. این جوانمرد زنده یاد «جلال آل احمد» بود که از میان هموطنان فارسی زبان صاحب قلم ما با مردانگی تمام اعتراف کرد: «فعالیت فرهنگی را از آذربایجانی جماعت گرفته ایم».^(۲) و آنچنان دفاعی از ملت مظلوم آذربایجان کرد که حتی روشنفکران آذربایجان قادر به چنین کاری نشدند. آری تنها وجدان اوست که متأثر از محرومیت هموطنانی که دست جهل و ستم آنان را از حقوق فرهنگی خویش محروم کرده، نهیب می زند: «از جمعیت ۲۵ میلیونی ایران [با آمار سالهای ۴۸ - ۴۵] دست کم ۶ تا ۷ میلیون نفر [با آمار سالهای ۴۵] در حوزه زبان مادری ترکی به دنیا می آیند و در آن حوزه به سر می برند. اما به این زبان مادری حق ندارند در قلمرو هنر و فرهنگ و مطبوعات و ابزار ارتباطی و خدمات اجتماعی سخن بگویند و ناچارند زبان دیگری را به کار ببرند که فارسی است و از حوزه های خارج از حوزه بالش زبان مادری به ایشان تحمیل شده است. یعنی در مدارس، در مطبوعات، در رادیو و تلویزیون درنامه نگاریهای دولتی به کار بردن زبان مادری ایشان ممنوع می شود. در حالی که نه تنها برنامه های عربی و طویل رادیویی به کردی هست بلکه به لهجه گیلکی هم از رشت برنامه پخش می شود! قدم اول از نتایجی که مترقب بر این وضعیت است اینکه ۶ - ۷ میلیون [با آمار سالهای ۴۸ - ۴۵] آدمی را در ایران از بدوی ترین حقوق بشری محروم کرده ایم که به

کار بردن آزادانه هر زبانی باشد که می‌خواهند»^(۱) بنابه نوشته دکتر رضا براهنی^(۲) در بسیاری از روشنفکران ایران حتی در بعد از انقلاب نوعی حالت پان‌ایرانیستی مبتذل دیده می‌شود به همین دلیل به طور کلی روشنفکران ایران - به استثناء جلال و دوستانش - از کنار مسئله اعراب گذشته‌اند و همانطور که از کنار مسئله اقوام و ملیت‌های مختلف ایرانی هم گذشته‌اند. پیداست که در این بیان «پان‌ایرانیسم» در تضاد با مسئله قومیت‌ها و ملیت‌ها خواهد بود. چون همین قومیت‌ها و ملیت‌ها ایرانی هستند به ایران تعلق دارند و خود را ایرانی می‌دانند و بنابراین بهتر است این روشنفکر نمایان را «پان‌فارسیسم» بنامیم. آری چنین روشنفکرانی که احتمالاً خود را «جهان‌وطنی» نیز می‌دانند آنچنان تنگ نظرند که حتی به «ایران‌وطنی» اعتقاد قلبی ندارند. شادروان جلال آل احمد موضوع ساده‌ای را که همه مردم خصوصاً زبان‌شناسان و ادیبان به روشنی فهمیده بودند اما خود را ملزم به بیان حقیقت نمی‌کردند با صداقت و امانت تمام بیان کرد. او به سادگی بیان کرد که انسان فطرتاً زبان مادری خود را «که زبان ادبیات و صمیمیت و کودکی و گهواره و دامن مادر است»^(۳) دوست می‌دارد و از طریق آموزش در آن می‌تواند به سعادت فرهنگی و خلاقیت‌های علمی و ادبی برسد و این حقی است که نباید از آدم مضایقه شود. جلال می‌گوید ترک بودن و به فارسی نوشتن - یعنی از ریشه و خاک و بریدن و ناچار در حوزه منطق از مسائل غیرصمیمی حرف زدن و چه مؤمنانه می‌نالد که: «چه بسیارند رجال آذربایجانی که بریده از حوزه زبان مادری مجبور بوده‌اند رخت و پخت به تهران بکشند و به زبانی عرض اندام کنند که در گهواره نیاموخته‌اند و چه ناکامی‌ها که از این راه به بار آمده». وی با عنایت و توجه به این که ابزار کار روشنفکری کلام و زبان است از عواقب آنچه که سیاست انکار و تلاش برای امحاء زبان ترکی می‌تواند به بار آورد ابراز نگرانی نموده و می‌نویسد: «وقتی یک مجموعه انسانی را از دسترسی به کتاب و روزنامه و کلاس و فرهنگ محروم کردی و ایشان را بازداشتی از اینکه شرکت کنند در بده و بستان با عالم علم و فرهنگ، یا متوجه فعالیت بدنی صرف می‌شود - در صورت عمل، سرباز و ژاندارم و هر نوع مأمور اجرای دیگر - یا متوجه فعالیت‌های ذهنی غیرفرهنگی»^(۴) او به «لطمه‌هایی که به علت اخراج زبان

۱ - در خدمت و خیانت روشنفکران، آل احمد، صص ۳۷۷ - ۳۷۶

۲ - در خدمت و خیانت روشنفکران، آل احمد، ص ۳۸۴

۳ - سفر مصر، براهنی، ص ۲۲۲

۴ - عمان، صص ۳۸۶ و ۳۸۵

ترکی از حوزه فرهنگ و مدرسه و مطبوعات به تن روشنفکری ایران خورده است»، اشاره کرده می نویسد: «به راحتی می توان مثلاً دانشگاه تبریز را به صورت مرکز آموزش علوم و فرهنگ به زبان ترکی درآورد». (۱) و در ادامه می نویسد: «اگر اجازه دهیم آذربایجان در حوزه مسائل فرهنگی بی نیاز به یک زبان غیرمحلی و غیرمادری، مدرسه و مطبوعات و فرهنگ خود را اداره کند دیگر هیچ وحشتی از جذبه احتمالی فراسوی مرزها نیست». (۲) باری جلال آل احمد از روشنفکران مرکزنشینی نبود که وطن دوستیشان به دروازه های تهران محدود می شود. او «عاشق همه گوشه های این مملکت است». به قولی او «قدم به قدم و شاید با کف دست تمام ایران را رفته است». در واقع وی علاوه بر آگاهی از تاریخ آذربایجان بارها به این سرزمین سفر کرده و با مردمش حشر و نشر داشته و روحیات آذربایجانیان را از نزدیک لمس کرده است و با این شناخت است که اعتقاد دارد اگر نیاز معنوی زبانی - معنوی یک ایرانی ترک زبان در درون مرزهای ایران تأمین شود محال است که در جستجوی بیگانگان باشد. وی در پایان مقاله خود با صراحت بیشتری می گوید: «از آغاز پیدایش مفهوم ملیت یعنی از اوان مشروطیت تا کنون، حکومت تهران اگر نه از نظر سیاسی و اقتصادی - ولی حتماً از نظر فرهنگی - آذربایجان را مستعمره خویش می داند و اولین نتیجه سوء این استعمار فرهنگی کشتن فرهنگ ترکی در حوزه آذربایجان، است». (۳)

و به قول دکتر حسینقلی سلیمی که ما در تهیه این مطلب از مقاله وی نیز بهره مند شدیم. ای کاش جلال اکنون در میان ما می بود و می دید که قانون اساسی انقلاب بت شکن ما با این دید که «گرامی ترین شما نزد پروردگار پرهیزگارترین شماست». به انحصارطلبی های ملی گرایانه خط بطلان کشیده است. یقیناً او از این تحول خوشحال می شد و در برابر تلاشهای ناجوانمردانه ای که هنوز به وسیله دارندگان افکار انحصارطلبانه باقیمانده از دوران طاغوت برای پایمال کردن حقوق فرهنگی ایرانیان ترک زبان به عمل می آید می ایستاد و خودبینانی را که همه موهبت های حیات را تنها برای خود می خواهند و آذربایجان را منهای آذربایجانی ترک زبان دوست می دارند، رسوا می کرد. (۴)

۱ - همان، ص ۲۸۸

۲ - همان، صص ۲۸۹ - ۲۸۸

۳ - در خدمت و خیانت روشنفکران، آل احمد، ص ۲۸۹

۴ - وارلیق، زمستان ۱۳۷۶، دکتر حسینقلی سلیمی، جلال آل احمد، یادى نه در خور ارج بلند او

معجز شبستری (۱۹۳۴م - ۱۸۷۳م)

اگر اشعار صابر مثل گلوله آتشینی بودند که از قلم او پرتاب شده و بر بنیاد ارتجاع دولت استبدادی لرزه می‌افکندند^(۱) و اگر بنا به ادعای عباس صحت منتقد آذربایجان آثار صابر در مدت پنج سال برای مشروطه ایران بیشتر از یک لشکر سرباز خدمت کرده است^(۲) و اگر دولت مرکزی برای حفظ موجودیت و سلطه استبدادی خویش ناچار از بخش «ملانصرالدین» در ایران جلوگیری کرد^(۳) و اگر در جلفای ایران و روس یکی از اولین وظایف کمیته فعال مجاهدین ایران رساندن اشعار صابر به سنگر مجاهدین بود^(۴) باید گفت که در این میدان پیروزی کامل با صابر و «ملانصرالدین» بود و همین موفقیت بود که مجاهدان را به پیروزی رساند هرچند شعر صابر در شرایط اختناق شدید و زیر پیگرد سانسور رضاخانی قرار می‌گیرد. اما این اشعار در نهانگاه دل‌های شیفته بارور می‌گردد و این بار درست در بحبوحه اختناق به صورت رئالیسم انتقادی و طنز شیوای میرزاعلی معجز شبستری نمایان می‌شود. شعر معجز از نظر محتوا، برداشت و اسلوب تداوم شعر صابر در شرایط تاریخی و اجتماعی نابسامان و ستمگرانه‌ای است که معجز زندگی آغشته به شرنگ خود را در آن به سر آورده است. معجز که در گوشه دورافتاده‌ای از جامعه روستایی آن روز آذربایجان دیده به جهان گشوده و بسان استادش صابر رنج فقر و تهیدستی را با همه وجودش لمس کرده بود. با طنز شیوا و دلنشین خود به ستیز با همه بی‌عدالتی‌ها، نابسامانی‌ها و بدعت‌هایی برمی‌خیزد که زندگی را به کوردلی و تباهی می‌کشاند. او شاعری بود که تمام قدرتش، ذوقش و شعرش را در راه سعادت و آزادی ملت خود به کار گرفته بود. یکی از ویژگی‌های بارز وی در این است که او شاعری مردمی بود و در میان مردم زیست و برای مردم شعر سرود و عاقبت هم به خاطر مردم در برابر طعنه‌های دوست و دشمن استقامت ورزیده و از راه خود که همانا راه خدمت به مردم بود منحرف نشد و به قول آقای محسنی: «معجز بسان طبیب حاذقی است که درد ملت را خوب می‌فهمد و در جستجوی درمانی برای دردهای آنهاست»^(۵) شعر معجز تصویر کمبودها و ناهنجاری‌های زندگی رقت‌بار و گذران سخت قشرهای وسیع محرومان و تهیدستانی است که در برابر هر حادثه

۱ - صابر و معاصرین او، زمانوف، ص ۲۳۱

۲ - همان، ص ۱۲۲

۳ - همان، ص ۱۵۵

۴ - همان، ص ۲۳۱

۵ - آذربایجان ادبیات تاریخیندن فیزیل یارباقلار، محسنی، ص ۱۱۶

و اتفاق طبیعی و اجتماعی از نوع سیل و مرض و قحطی و جنگ و تعدی ارباب و زورگویی مأمور حکومت به شدت آسیب پذیرنده محرومیت شدید اکثریت عظیم توده های شهری و روستایی از ابتدایی ترین مواهب زندگی، نابرابریهای فاحش طبقاتی بی فرهنگی و عقب ماندگی از کاروان علم و دانش، دریدری و جلای وطن و ترک بار و دیار به خاطر تحصیل یک لقمه نان، سیه روزی و واماندگی زنان و خلاصه همه آن ناروایی ها و زشتی ها که شرف و فضیلت انسان را تهدید می کند و او را به تلاشی فراتر برای زندگی بهتر و می دارد خمیرمایه و موضوع اصلی شعر معجز است.

معجز سنین جوانی خود را مانند بسیاری از مردم زادگاه خود در استانبول سپری کرده و در آنجا به کار کتابفروشی اشتغال داشته است. این سالها در تکوین و تحول تفکر اجتماعی و دیدگاه انتقادی وی تأثیر بسیاری نهاده است. غلام ممدلی، گردآورنده و مباشر نخستین چاپ اشعار معجز به سال ۱۳۲۴ در مقدمه ای که برای چاپ جدیدی از مجموعه اشعار معجز می نویسد چنین آورده است: «صدای رسا و پرتوان میرزا علی اکبر صابر، شاعر طنزپرداز و انقلابی آتشین از سرحدات حکومتی گذشته و در ایران به شکل گسترده ای طنین می افکند و در شبستر به گوش میرزا علی اکبر معجز نیز می رسد. این صدا آنچنان تأثیر عمیق در شاعر می گذارد که او تا آخر عمر به آرمان و اسلوب صابر وفادار می ماند و هیچگاه از این راه رو بر نمی تابد...»

معجز انعکاس عینی و واقعی زندگی سخت و فلاکت بار خویش و مردم خویش را در شعر صابر می بیند و می گوید: «من نیز بسان صابر خلق خود را بیدار خواهم کرد». لکن این «بسان صابر بودن» به شاعر خیلی گران تمام می شود. او برای همه عمر هدف تحقیر و تعقیب دائمی حکام مطلق العنان بیدادگر، کهنه پرستان، مأموران رشوه خوار و محنتگران غارتگر قرار می گیرد.

ما به هنگام خواندن شعر معجز با رخداد های اجتماعی و سیاسی مهم سی ساله اول دوران مشروطیت آشنا می شویم. حرکات ستارخان، جنبش خیابانی، سیاست استعمار گرانه انگلیس و آمریکا در ایران و شکست نیروهای انقلابی دست یابی عناصر فتودال و ایادی استعمار بر مجلس شورا، قتل و غارت هایی که به دست خود فروختگانی نظیر اسماعیل آقا سیمیتقو انجام می گیرد. ترور خونین و زندان و مجازات اعدام بدون محاکمه رژیم پهلوی علیه آنان که در راه رهایی ملت قدم بر می دارند، همه اینها انعکاس خود را در آثار معجز باز یافته است. معجز با آنکه از تحصیلات کاملی برخوردار نبود. و محیط تنگ و

محدود زادگاهش شبستر می‌توانست مانع بزرگی در راه رهایی اندیشه و بینش او از قید بدعتها باشد. با وجود این او با روح باریک‌بین و نگاه نافذ خود علل و اسباب رخداد‌های اجتماعی و تضادهای موجود در محیط خود را بطور عینی درک می‌کرده و با جسارت و بی‌پروایی قابل تحسینی به زبان شعر بیان می‌نمود.

از ویژگیهای چشمگیر شعر معجز آن است که در شعر او اسلوب تغزل و برداشتهای هجوآمیز و عبرت‌انگیز از مسائل زندگی موجود در شعر سخنورانی نظیر لعلی، صراف، محمدباقر خلخالی و دیگران با طنز اجتماعی و سیاسی مکتب صابر در هم تلفیق شده است. زبان قسمت اساسی اشعار معجز زبانی بسیار روان و نزدیک به زبان محاوره است. استعاره‌ها، کنایه‌ها، نیشخندها، بذله‌گوییهای به‌کار رفته در شعر معجز شباهت و هم‌آوایی بسیار نزدیکی با بدایع و ظرافتهای زبان خلق دارد. معجز به خوبی به این امر واقف بوده و به تعبیر استاد گرامی دکتر فرزانه اگر یکی از دلایل اشاعه و رواج اشعار او در میان عامه مردم بیان احساسات درونی و نیازها و خواستههای روزمره آنها باشد. دلیل دیگرش سادگی و روشن بودن زبان شعرها می‌تواند باشد. طبع روان و اسلوب سلیس معجز او را به دادن تصویرهای بسیار ارزنده و آفریدن دور نماهای رنگارنگ از زندگی موفق ساخته است. برخلاف ادعاهای نویسندگان شورونست درباری که اشعار ترکی شعرای آذربایجان را صرفاً برخاسته از هوس دانسته‌اند^(۱) معجز در بیان احوالاتش می‌نویسد: «من ملاحظه کردم که اکثر مردم آذربایجان ترک هستند و فایده‌ای از اشعار فارسی نخواهند برد هدفم این بود که زنان و مردان اشعار مرا خوانده و درک کنند»^(۲) و این بهترین جوابی است که از زبان این شاعر بزرگ آذربایجان به نویسندگان مغرض می‌توان داد. معجز دلیل خود از سرودن اشعار ترکی را نه تنها هوس نمی‌داند بلکه نیاز می‌داند. نیاز ملت به فهم پیام وی و او می‌داند که این مردم پیام وی را به زبان خودشان بهتر می‌فهمند تا یک زبان دیگر ولو آن زبان دیگر زبان رسمی کشور باشد.

شعرهای معجز که غالباً در دوره دیکتاتوری رضاخانی سروده شده، مدتها اقبال چاپ نیافته و بیشتر به صورت دست‌نویس و به طور پنهانی دست به دست و سینه به سینه می‌گشته است. این شعرها بعد از شهریور ۱۳۲۰ هـ امکان چاپ و نشر پیدا می‌کند. خود

۱ - آذری یا زبان باستان آذربایجان، کسروی

۲ - ر.ک آذربایجان ادبیات تاریخیندن قیزیل باریاقلار، محسنی، ص ۱۲۳

شاعر نیز سالهای آخر عمر خویش را به دور از زادگاه خود و در دیار غربت سپری می‌کند و در همانجا نیز بدرود حیات می‌گوید. شعر معجز بسان شعر صابر از آنگاه که اشاعه یافت، در زبان مردم کوچه و بازار وارد شد و مردم به هنگام سخن گفتن از سروده‌ها و شاه بیت‌های معجز استفاده می‌کرده و می‌کنند و غم نهان و گرفتاری عیان خود را در آینه عیان او می‌بینند.^(۱) شعر زیر تصویری است که معجز از دوران سیاه دیکتاتوری رضاخان و اوضاع آشفته وطن خویش ارائه می‌دهد:

نیچون آه ایله دین ای بلبل نالان وطن

یادووا دوشدی مگر حال پریشان وطن

خس و خاشاک باسیب گلشنی گل لر سارالیب

نیه بو حاله قالبی بس بو گلستان وطن

نه یاتیسان آیل ای ملت بیچاره آیل

ساتیر آخر وطنی دشمنه اعیان وطن

در و دیوارینی قان ایله ییب الوان ای داد

نه غم انگیزی یارب بو شبستان وطن

بالش نازه قویوب باشووی ناز ایلمه مه دور

سورونی قورد داغیدار بو خلاسا چوپان وطن

اجنبی ملکی دولوب بی سر و پا ملته

نیه یارب بئله خوار اولدی عزیزان وطن

دشمن علمیه بیزی ایله دی حمال اوژونه

کیم ذلیل ائندی بیزی؟ جهل، آ مسلمان وطن

وطنیز جسم دی سیزده وطنه جان کیمی سیز

راضی اولمون قالا جانسیز وطن ای جان وطن

وئرهلیم ال اله تحصیل کمال ایلیه لیم

خواب غفلتدن آیلسین گره ک اخوان وطن

اولمایوب شاد اوزی گولمیوب افسوس، افسوس

او زماندان کی اولوب «معجزه» ایران وطن!

استاد شهریار (۱۳۶۸-۱۲۸۵ ه.ش)

سید محمد حسین بهجت تبریزی، متخلص به شهریار فرزند حاج میرآقا خشکناپی، در سال ۱۲۸۵ ه. در تبریز متولد شد و در سال ۱۳۰۰ به تهران رفت و دنباله تحصیلات خود را در دارالفنون ادامه داد تا اینکه بالاخره در سال ۱۳۰۳ وارد مدرسه طب آن زمان شد و پس از پنج سال تحصیل در رشته پزشکی و به عبات دیگر یکسال قبل از دریافت درجه دکترای خویش دست از ادامه تحصیل کشید و به خراسان رفت. شاعر اولین شعرش را در چهار سالگی به زبان ترکی سروده و آن موقعی بوده که مستخدمشان به نام «رویه» برای ناهارش آبگوشت درست کرده بود و او خطاب به رویه گفته است:

«رویه باجی، باشیمین تاجی آنی آت ایته، منه ور کته»

ما در اینجا مجال پیگیری روند شعر شهریار را نداریم لکن شهسواران عرصه شعر و ادب نیک می‌دانند که از این همه شاعری که در تاریخ ادبیات ایران درخشیده‌اند، هیچ شاعری نتوانسته است خود را به مرز سعدی و حافظ برساند ولی به قول استاد جمال‌زاده «این شاعر تبریزی که مایه افتخار ادبیات ایران شده اگر حمل بر مبالغه نباشد، گوی سبقت را از همگان در روده». و استاد مرتضوی نیز می‌گوید: «اگر شهریار در شعر آذری حیدریابا و سهندیه را می‌سرود باز نام شهریار جاودانه بود». و به قول استاد دکتر مهدی روشن‌ضمیر «نسل آینده باور نخواهد داشت که کسی که این دیوانهای شعر فارسی را ساخته و پرداخته، توانسته است با همان قدرت و مهارت نیز اشعار ترکی بسازد به طوریکه همگان را به تحیر و تحسین وادارد». شهریار حیدریابا را بر وزن هجایی و در قالب مشهور ۴ - ۴ - ۳ سروده است که شاهکار ادبیات ترکی محسوب می‌شود. اساساً ساختار زبان ترکی با اوزان عروضی سازگار نیست و اوزان هجایی قالب مناسبی برای این اشعار محسوب می‌شوند. ما در قسمتهای پیشین اشاره کردیم که شعرای بزرگی همچون فضولی و نسیمی سعی می‌کردند شعر ترکی را با قالب عروضی سازگار سازند واقعیت هم این است که آنها علی‌رغم نبوغ فوق‌العاده‌ای که در این کار از خود نشان دادند در نهایت به مقصود خود نرسیدند ولی در زمان شهریار شعرای آذربایجان به حق قالب هجایی را برای اشعار خود برگزیدند و از آن روز به بعد این قالب شکوفاتر شده و اشعار زیادی به این سبک آفریده شده‌اند که سازگاری شعر ترکی را با قوالب هجایی نشان می‌دهند.

شهریار در تابلوهای حیدریابا از کار و تولید روستاییان و نیز کوشش برزگران و درودگرانی که در گرمای تابستان خسته از کار طاقت‌فرسا تشنه‌کام به اندک دوغی و مختصر

استراحتی قناعت می‌کنند و در راه به پیش راندن زورق زندگی اجتماعی از کار و کوشش باز نمی‌ایستند یاد می‌کند و در یک کلام باید گفت که این زندگی است که در شعر حیدربابا جریان دارد.

بیچین چیلر آیرانلارین ایچلر بیر هوشلانیب سوندان دوروب بیچلر
 به قول استاد روشن ضمیر حیدربابا آینه تمام‌نمای زندگی است. اغلب گریه است و گاهی خنده، اما همانطور که مولیر در بعضی از کمدی‌هایش از کنار تراژدی رد شده است، خنده حیدربابا نیز اشک آلود است. در مورد ارتباط شعر شهریار با مردم روستا می‌توان بر این نکته تأکید کرد که شهریار شعر را به روستا برده، به دیگر سخن اگر صابر منتقد بزرگ آذربایجان حیات اجتماعی کشتکاران را به قلمرو شعر و هنر وارد کرده، شهریار شعر و هنر را به میان کشتکاران برده است. به این ترتیب با در نظر گرفتن محتوای حیدربابا و جوهر اجتماعی آن از دیدگاه جامعه‌شناسی هنر می‌توان گفت که هیچ شاعری در خاور زمین در قلمرو شعر تاکنون به این گستردگی و ژرفا به زندگی اجتماعی و حیات فرهنگی جامعه روستایی نزدیک نشده و با تأکید بر ویژگیهای حیات فردی و اجتماعی مردم روستا و فرهنگ و ادب عامه، شاهکاری بدین زیبایی نیافریده است. شاهکاری که اگر نه فریاد ستم‌ستیز روستاییان دست کم، صدای دردمندان و آه حسرت‌بار آنان است.^(۱)

کندلی یازیق چراغ تاپمیر یاندیرا
 گوروم سبزین برقیز فالسین آندیرا
 کیم بو سوزی اریابلارا قاندیرا

ندییر آخی بو ملتین گناهی
 توتسون سبزی گوروم مظلوملار آمی!

البته نباید فراموش کرد که به قول پروفیسور محمدزاده: شاهکار حیدربابا در عصری پدید آمد که قوانین طاغوتی بر دهان ملتی بزرگ قفل خاموشی زده و نوشتن به زبان آذربایجانی را ممنوع اعلام نموده و جرمی نابخشودنی به حساب می‌آوردند و آنهایی که در میان مردم ایران نفاق می‌آفریدند این ظلم را پس برده «وحدت ملی» مخفی کرده و سعی در توجیه آن داشتند و شهریار با منظومه «حیدربابایا سلام» این سکوت مرگبار را

کشت.^(۱) و باز به قول مؤلف کتاب «از بهار تا شهریار» شاهکار هنری شهریار از همان بدو انتشارش در دوره و محیطی که زبان و فرهنگ حیدربابا و ارزشهای والای انسانی محیط شاعر زیر مرگبارترین فشارها قرار داشت همانند باران به موقعی که به کشتزاری تشنه کام نازل شود تا آخرین قطره‌اش جذب دل‌های سوخته مشتاقان فرهنگ و ادب این سرزمین شد. حیدربابای شهریار نقطه آغازین حرکتی بود که پویایی زبان ترکی را برای همیشه تضمین کرد. شاعران زیادی با الهام از حیدربابا اشعار بدیعی سرودند که هرچند هیچ یک به پای حیدربابا نمی‌رسید ولی به نوبه خود در تداوم این راه یعنی راه مبارزه با امجای زبان ترکی مؤثر بودند. البته هرچند همه این اشعار از حیدربابای شهریار تأثیر پذیرفته بودند ولی خصوصیات بدیعی که در شکل و محتوای آنها موج می‌زند بعید می‌نماید که ما اسم این کار را تقلید صرف بنامیم. محتوا و غنای ادبی این آثار به حدی است که لااقل بعضی از آنها را باید هم‌تراز حیدربابا و یا لااقل در ردیف آثار بزرگ ادبیات ترکی آذری به حساب آورد. این است که بنده اعتقاد دارم شهریار در شعر ترکی آذری مکتب جدیدی آورد که بعد از آفرینش حیدربابا و سهندیه مورد استقبال تمامی شعرای آذربایجان قرار گرفت و آثار ارزنده‌ای در این مکتب پدید آمد.

- البته تلاش شهریار برای احیای زبان ترکی به اینجا ختم نمی‌شود. باید بگوییم در تمامی اوراق اشعار ترکی وی آثار مظلومیت ملت ترک و ملیت ترکی در دوران سیاه ستمشاهی به چشم می‌خورد، تا آنجا که از قول سهند شاعر گرانمایه آذربایجان می‌گوید:

دئدین آذر ائلی نین بیر یارالی نیسگیلی یم من

نیسگیل اولسام دا گولوم بیر ابدی سوگیلی یم من

باز در روزگاری که شعرای آذربایجان را به اتهام داشتن مرام کمونیستی تحت تعقیب قرار می‌دادند در شعری از بی‌عدالتی‌های طاغوت چنین یاد می‌کند:

بیر ذره مساوات اولا شاعر چپه دونمز اربابلاریمیزدان دا قارینلار طبیل اولماز

گفتنی است حکومت وقت هوشیارانه مواظب او بود و نهایت سعی خود را برای در بند کردن این شیر بیشه شعر و ادبیات ایران به کار می‌برد تا جایی که در جریان جشنواره دویت و پنجاهمین سالگرد ولادت ملا پناه واقف که در سال ۱۳۴۷ هـ در باکو برگزار شد.

مانع رسیدن دعوتنامه به دست وی گشتند. ولی شهریار شاعری نبود که بتوان صدای حقیقت‌گوی او را خاموش کرد. او با اشاره به غنای ادبی ترکی و ترجمه اشعار صابر توسط شعرای فارس از جمله سید اشرف‌الدین گیلانی می‌گوید:

فارس شاعری چوخ سوزلرینی بیزدن آپارمش

صابر کیمی بیر سفره‌لی شاعر، پخیل اولماز

تورکون مثلی، فولکلوری دنیادا تک‌دیر

خان یورقانی، کندایچره مثل دیر، میتیل اولماز

در روزگاری که تمام سعی نظریه پردازان بر کوبیدن ترکی و ترک زبانی استوار بود و ترکان را از نژاد مغول معرفی می‌کردند. شهریار با افتخار فراوان از هویت ملی خود یاد می‌کند:

من ده آذر بالاسی تورک اوغلی قوناغام دوغما قارینداشلاریمما

شهریار به حق ادعا می‌کند که زبان ترکی را احیا کرده و چشمه زلال شعر و ادبیات آن را به دریایی بی‌بدیل تبدیل نموده و انتظار اقیانوس شدن آن را دارد:

ترکی نین جانینی آلمیشدی خیاسیز طاغوت

من حیات آلدیم اونا، حق ایچون احیا ائله‌دیم

فیض روح القدس اولدی مددیم حافظ تورک

من ده حافظ کیمی اعجاز مسیحا ائله‌دیم

باخ کی حیدربابا افسانه تک اولموش بیر قاف

من کیچیک بیر داغی سر منزل عنقا ائله‌دیم

نه تک ایراندا منیم ولوله سالمیش قلمیم

باخ کی تورکینه‌ده، قافقازدا نه غوغا ائله‌دیم

هم سهندیه سهندین داغین ائتدی باش اوجا

هم من ئوز قارداشیمین حقیینی ایفا ائله‌دیم

تورکی، واللایه آنالار اوخشاغی، لایلائی دیلی دیر

دردیمی من بو دوا ایله مداوا ائله‌دیم

او در قسمتی از همین غزل می‌گوید:

امیدیم وار که بو دریا هله اقیانوس اولا اونا ضامن بو زمینه که مهیا ائله‌دیم
در خاتمه از قول پروفیسور محمدزاده اعلام می‌دارم که شهریار از آن شاعرانی نیست که

از درد بنالد و از ظلم و بی‌عدالتی بگرید او در جستجوی درمانی برای دردها و ریشه‌کن نمودن بساط ظلم و نابودی ظالم است و بدین ترتیب همگان را به اتحاد در برابر طوفان حوادث فرا می‌خواند.

حیدریابا گوئیلر بوتون دوماندی

گونلریمیز بیر، بیریندن یاماندی

بیر بیریزدن آیریلمایین آماندی

یاخشی لیغی الیمیزدن آلبیلار

یاخشی بیزی یامان گونه سالیبلار

سهند (۱۳۵۸-۱۳۰۱هـ)

بولود قاراچورلو که در شعر تخلص «سهند» را برگزیده بود یکی از بارزترین چهره‌های شعر مقاومت آذربایجان در دوران تسلط استبداد و ستم ملی است. او با برخورداری از استعداد سخنوری سرشار و سیراب بودن از چشمه فیاض ادبیات فولکلوریک و بدایع زبان خلق و آشنایی با نمونه‌های شعر شاعران ناموری نظیر صمد و ورغون پا به عرصه شعر آذری نهاد. از سال ۱۳۲۴ تا فروردین ۱۳۵۸ که دیده از جهان بست بطور مداوم در صحنه شعر مقاومت آذربایجان حضور داشته است. سهند نیز بسان ساهر، قطعات بسیاری از اشعار کوتاه و بلند خود را به حادثه آذربایجان اختصاص می‌دهد. به طوریکه دو منظومه بلند و معروف او به نامهای «خاطره» و «آراز» که از اولین سروده‌های مفصل او هستند و تصادفاً هر دو اثر را در زندان رژیم پهلوی سروده، در رابطه با این فاجعه هستند. گفتنی است وی به جرم شرکت در جلسات انجمن ادبی شهر تبریز در سال ۱۳۲۵ همچون بسیاری از شعرا و نویسندگان ترک به حبس محکوم شده بود و بعد از سپری کردن دوران محکومیت خویش نیز به تهران تبعید گردید. او شاعر آزاده‌ای است که انسان‌دوستی، مظلومیت، برادری و برابری در اشعارش موج می‌زند. او در یکی از اشعارش می‌گوید اگر از ترکها دفاع می‌کنم به این دلیل نیست که آنها را از نژاد برتر می‌دانم بلکه حق انسانی آنها را طلب می‌کنم. او در همان شعر انسانها را به نوع‌دوستی فرا می‌خواند و آرزوی اتحاد و یکپارچگی آنها را در سر می‌پروراند و از این که به ملت آذربایجان ظلم می‌شود لب به شکایت گشوده و می‌گوید: ما قارچ سمی نیستیم که از زیر خاک درآمده باشیم. ما هم آدمیم و حق حیات داریم.

«من دئمیرم» استون نژاد، دانام من دئمیرم ائلریم، ائلردن باشدی
 منیم مسلکیمده، منیم یولومدا مللتر هامیسی دوستدی، قارداشدی
 چاپماق ایسته‌میرم من هئچ مللتین نه دیلین، نه یئرین، نه ده امگین
 تحقیر ائتمه‌بیرم هدهله میرم گئچمیشین، ایندی سین، یا، گله‌جگین
 پوزماق ایسته‌میرم من بیرلیکلری انسانلیق بیرلیگی ایده آلم‌دیر
 قارداشلیق، یولداشلیق، ابدی باریش دونیادا، ان بویوک آرزولاریم‌دیر
 آنجاق بیر سؤزوم وار، من ده انسانام دیلیم وار، خلقیم وار، یوردوم، یووام وار
 یئردن چیخمامیشام گۆبه‌لک کیمی آدامام، حقیق‌وار، ائلیم، اویم وار...

در مجموع مضامین و مسائل عنوان شده در شعر سه‌نند در حد خود بسیار متنوع و پربار است. مضامین مربوط به قدرشناسی از سنن و آداب و زبان و فرهنگ قومی و تأکید بر موارد ستم و تحقیر ملی جای گسترده‌تری را به خود اختصاص داده و تارهای حساس طبع پرخروش شاعر را بیش از دیگر مسائل به صدا درآورده است. به قول استاد فرزانه دلیل این امر را باید قبل از هر چیز در بازتاب شرایطی جست که حق‌کشی‌ها و تحقیرها و فجایع ناشی از ستم ملی در سال‌هایی که شاعر در آن می‌زیسته، به بار آورده است.

از کارهای پرارزش و ماندگار سه‌نند به نظم کشیدن داستانهای ملی و حماسی «دده‌قورقود» است این شاهکار شعری زیبا که در سلیک آثار سه‌نند به مانند نگین پربهایی می‌درخشد. در آغاز و انجام هر داستان پرولوق (آغاز) و اپیلوق (پایانه‌ای) دارد که در آنها دیدگاهها و جهان‌نگریهای خود شاعر در کسوت شعر تجلی کرده است. و اکنون اینجا قطعه‌ای از این آغازها به عنوان نموداری از شعر سه‌نند عرضه می‌شود.

من، انسانلار بیر، بیرینین
 قارداشی دیر، سرداشی دیر
 دئییه، بیرگون، ایکی گون بوخ
 عومور بویوهارای چکیب
 قلم چالیب، بوغاز بیرتیب
 شعر یازیب، یاراتمیشام
 حیاتیمین کتابچاسین
 واراقلای، باخ
 گۆرکی، آنجاق

هئچ دردیمی، هئچ آغریمی
 محکوم انسان دردلریندن
 آیریبان بؤلمه‌میشم
 من اوزومو، اوز ائلیمی
 یاخین، اوزاق انسانلیقدان
 هئچ‌ده آرتیق سؤمه‌میشم
 من باغلیمی، یاوانیمی
 هر یثره دنسه، هر ائل دنسه
 اولور اولسون، هر گون، هر آن
 آج یا لاواج انسان ایلن
 بؤلمک لیگه حاضر اولوب
 بو سؤزومده صادق دوروب
 تا وارلیقلا دایانمیشام
 لاکن هله، یازیق دونیا
 «ملت چی لیک» خولیا سینا
 عنادینا دوام ائدیر
 «اومانیزمی» سایان کیمدی؟
 انسانلیغا یاخان کیمدی؟

سهند شعر یاساق را با اشاره به ممنوعیت زبان ترکی در دوران طاغوت سرود و در آن
 اعتراض خود را نسبت به این امر نشان داد:

طالعیمه سن باخ!
 دوشونجه‌لریم یاساق
 دوغولاریم یاساق
 کئچمیشمدن سوز آچماغیم یاساق
 گلجه گیمدن دانیشماغیم یاساق
 آتا و بابامین آدین چکمه گیم یاساق
 بیلیرسن!
 آنادان دوغولاندان بئله

اوزوم بیلیمیه، بیلیمیه

دیل آچوب دانیشدیغیم دیلده

دانیشماغیم دا یاساق ایتمیش، یاساق

سهند شعری خطاب به شهریار سروده و با عنوان «شهریارا مکتوب» به وی ارسال داشته، گفتنی است این شعر شهریار را شدیداً تحت تأثیر قرار داده و موجب آفرینش شاهکار معروف «سهندیه» شهریار شده است. به هر حال «شهریارا مکتوب» نمایانگر موضع‌گیری شعر مبارز آذربایجان در برخورد با مسئولیت و تعهد هنرمندان است و ما به علت خودداری از اطاله کلام متأسفانه فقط یک بند از آن را در اینجا می‌آوریم هرچند این اثر ارزنده ارزش آن را داشت که به طور کامل نقل و بارها خوانده شود سهند در این شعر خطاب به شهریار می‌گوید:

اؤزگه چراغینا یاغ اولماق بسدیر

دوغدا ائلریمیز قارانلیقدادیر

یانیب، یاندیرمایاق یادین اوجاغین

ائویمیز سو یوقدور، قیشدیر، شاختادیر...

شاعریم، سوزمو غربته سالما

قولاق آس، دونیادا گؤر بیرنه سس دیر!

باغریوی سیخماسین بوهای، هارایلار

قیریلان زنجیردیر، سینان قفس دیر

علی فطرت

از شعرای انقلابی دوره پهلوی است که در اشعار طنز و انتقادی خود به «باجادان باخان» تخلص می‌کرد. روح وطن‌پرستی و میهن‌دوستی در اشعار وی موج می‌زند. فطرت همچون سایر شعرای آذربایجان دو سال از زندگی خود را به علت فعالیت‌های سیاسی در حبس گذراند. او در یکی از اشعارش فریاد برمی‌آورد که جز وطن یار دیگری نمی‌شناسد و در همان شعر است که نژادپرستان بی‌مروت را به باد انتقاد گرفته و از زبان مادرش دفاع می‌کند. او این نژادپرستی افراطی را با هیچ دین و آیینی سازگار نمی‌داند و به همین سبب است که می‌پرسد: ای بی‌مروتها این چه دین و آیینی است که شما دارید؟

منیم یاریم دیارنم دیر داهی اوزگه بیر یاریم یوخ
 وطندن غیری عالم‌نه منیم منه رونگاریم یوخ
 وطن مفتونیم دیلده اودیر صبر و قراریم یوخ
 محبت جامینی نوش ائتمیشم پیمانہ پیمانہ
 دینلیم آذر، ائلیم آذر، مک‌انیم آذرستاندیر
 اگر مین جانیم اولسا هر بیر بونامه قرباندیر
 منه بو آذرستان ایندی باله باغ رضواندیر
 اگرچه دؤندریب ظلمیله ظالم ایندی نیرانه
 رقیبه ای صبا مندن یتیر بو مطلبی ایندی
 سؤیله ای بی مروت سنده نه دین و آیین دی
 هامی یترده بو دلیل مستوجب تعریف و تحسین دی
 جهانی نفرت ائدرسان باشلایان بیهوده بهتانه

ساهر

ساهر که نزدیک به پنجاه سال پیش شعر را با الگوها و مایه‌های لیریک و تحت تأثیر جاذبه شعر دوران تجدد ادبی ترکیه، آغاز نمود، تحصیلات دانشگاهی و تعمید ادبی خود را در ترکیه گذرانده بود. شعر ساهر در سالهای ۲۵ - ۲۰ و سالهای بعد از آن که دامنه‌اش تا به امروز نیز کشیده می‌شود ضمن حفظ ویژگیهای اسلوب و آهنگ لیریک خود از نظر جهان‌نگری و بازتاب مسائل و رخدادهای زندگی جانبدار و واقع‌گرا می‌شود و از شعر «افسانه شب» به شعر تصویر دردها، رنجها، حسرتها و آرزوهای بر باد رفته مردمی مبدل می‌گردد که ساهر از میان آنها برخاسته، در کنار آنها زیسته و سرنوشت خود را با سرنوشت و شوربختی آنها در هم آمیخته است. شعر ساهر در تمام این سالهای تاریک نوای پرتیغاب و خشم فروخورده انسان رنج‌دیده و بلاکشیده‌ای است که با وجود پینه‌های دست و تاولهای پا و داغهای دزون، زندگی و لو یکبار هم به روی او لبخند نزده است و در راه تلاش برای رهایی از قید اسارت و افسون قرن‌ها و نسل‌ها شیشه مرادش به صخره نامرادبها خورده است. در شعر ساهر سالهای سخت حسرت وطن و درد غربت زندگی مشقت‌بار مردم و هم‌میهنان مظلوم و مهمتر از آنها ظلمی که به زبان و فرهنگ مادریش شده به همراه عشق و

امید جلوه گر است. گویا وی در شعر سکوت به همین ترکی ستیزی و سکوت اجباری نویسندگان و شاعران ترک زبان اشاره می‌کند. در «سکوت» ساهر ظلمت شبهای سیه‌بختان، دوری اجباری از سرزمین مادری و مهمتر از همه سکوت مرگبار قناری آوازه‌خوان در قفس استبداد زمان به تصویر کشیده شده است:

هر شیئی سوسوب... قفسده سوسوبدور قناره‌لر

یالنیز قیزیل بوچکلر اوخور ایمدی ایستی‌ده

آختارما بوش یئره گوزلیم قیرمیزی شراب

باخ ائوده بیر ایچیم سودا یوخ، ساخسی تستی (کوزه‌ده)‌ده

گون باتسا قاش قرالسا، گئجه گلسه غم یئمه

ظلمت دگیل کدرلی قارا گونلور اوچون

گل چشمه‌نین شاریلتی سینی دینله ییب بیر آز

بیهوده عشقسیز گئچن او گونلری دوشون

بیر گون سحرچاغی قوشولوب کاروانسارا

ترک ایله دیک اوزملو باغلی، یوردو، چاره‌سیز

بیلهم فده‌رمی، یوخسا فلک‌می، حوکوم سوره‌ن

گلدیک اسیرلیگه بو صفاسیز دیاره بیز...

محمد بی‌ریا

بی‌ریا به عنوان یک شاعر کار سراینده‌گی را در مایه‌های طنز معیشتی و اعتراض به بی‌عدالتی‌ها و شکوه از نارواییها، از سالهای سلطه رضاخانی شروع می‌کند. ولی درخت بارور شعر او از شهریور ۲۰ به بعد به سرعت می‌شکفتد و به ثمر می‌رسد. بی‌ریا در فاصله سالهای ۲۴ - ۲۰ جای شایسته خود را در تریبون شعر روز آذربایجان می‌گیرد و به زودی یکی از سرشناسترین و چه بسا سرشناس‌ترین شاعری می‌شود که اشعار او با مضامین متنوع در مطبوعات آن روز درج می‌گردد و بسیاری از آنها به میان مردم کوچه و بازار راه می‌یابد و ورد زبانها می‌شود.

به نوشته استاد دکتر فرزانه، بی‌ریا با اینکه در طنز سیاسی و اجتماعی خود از ادامه دهندگان موفق مکتب طنز به حساب می‌آید و قطعات نیشدار او خاطره طنز جانگزای صابر و معجز را در خواننده و شنونده بیدار می‌کند موفقیت اصلی خود را در سرودن

قطعات پرشور انقلابی به دست می‌آورد. هماوایی با روح زمان و انگیزه جانپداری از خروش و تلاطم ستم‌دیدگان و تحقیرشدگانی که می‌خواهند زنجیر اسارت استعمار و استثمار را بگسلند، بی‌ریا را به سرودن دهها قطعه از نوع قطعات زیر برمی‌انگیزد.^(۱)

یوخسوللارا امید و نگهبان یارانمیشام

حقین یولوندا ناطق قرآن علی کیمی

اؤز قانیما زمانه‌ده غلطان یارانمیشام...

و یا:

ای اولکه‌می ظلم ایله قویان دهرده ویران

محکوم اولا بیلمز سنه بوندان سورا انسان

انسان ازلیندن یارانیب اشرف خلقت

لایق دگیل اصلاً، اونا زنجیر اسارت...

اشعار بی‌ریا در دوران اختناق ۱۳۲۵ تا ۱۳۵۷ هیچ وقت امکان انتشار نیافت و تنها بعد

از تحقق انقلاب اسلامی که شاعر پاک‌باخته واپسین سالهای سرشکستگی و دربدری را در

تبریز سپری می‌کرد به همت یحیی شیدا مجموعه‌ای از آن در تبریز جامعه طبع پوشید.

منابع

- ۱ - آذربایجان در سیر تاریخ ایران از آغاز تا اسلام، رحیم رئیس‌نیا، نشر نیما، تبریز ۱۳۶۸
- ۲ - آذربایجان پیش از تاریخ و پس از آن، سید اسماعیل وکیلی، تهران ۱۳۶۲
- ۳ - پیدایش تمدن در آذربایجان، دکتر محمد تقی سیاهپوش، نشر قوس، تهران ۱۳۷۰
- ۴ - تاریخ تمدن، ج ۱، مشرق زمین گاهواره تمدن، ویل دورانت، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، تهران ۱۳۶۵
- ۵ - تاریخ ماد، ا.م. دیاکونوف، ترجمه کریم کشاورز، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۷۱
- ۶ - تاریخ هرودوت، ترجمه دکتر هادی هدایتی، انتشارات دانشگاه تهران، تهران ۱۳۳۹
- ۷ - تاریخ اشکانیان، درر التیجان فی تاریخ بنی الاشکان، تألیف محمد حسن خان اعتماد السلطنه، به کوشش نعمت احمدی، نشر اطلس، تهران ۱۳۷۱
- ۸ - اشکانیان، م.م. دیاکونوف، انتشارات پیام، تهران ۱۳۵۱
- ۹ - ایران باستان (سه جلد)، حسن پیرنیا، دنیای کتاب، تهران ۱۳۶۲
- ۱۰ - ایران قدیم، حسن پیرنیا، مطبعه روشنایی، تهران ۱۳۱۳
- ۱۱ - ترکی در فارسی، علی مؤمن، ناشر: مؤلف، همدان ۱۳۷۱
- ۱۲ - تاریخ زبان و لهجه‌های ترکی، دکتر جواد هیئت، نشر نو، تهران ۱۳۶۵
- ۱۳ - تاریخ زبان فارسی، دکتر پرویز ناتل خانلری، ج ۱، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۱۳۴۹

- ۱۴ - تاریخ مردم اورارتو، محمدجواد مشکور، تهران ۱۳۳۲
- ۱۵ - تاریخ جهان باستان، ج ۱، شرق، ترجمه دکتر همدانی، مهندس انصاری و مؤمنی، نشر اندیشه، تهران ۱۳۵۲
- ۱۶ - تاریخ جامع ادیان، جان بی ناس، ترجمه علی اصغر حکمت، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۷۳
- ۱۷ - دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۷، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، مؤسسه فرهنگی انتشاراتی حیان، تهران ۱۳۷۵
- ۱۸ - تاریخ ایران باستان، گروه مؤلفان، انتشارات سمت، تهران ۱۳۷۷
- ۱۹ - اصول حسابداری، ج ۱، تألیف مصطفی علی مدد و نظام‌الدین ملک آرایبی، ناشر: مرکز تحقیقات تخصصی و حسابرسی سازمان حسابرسی، تهران ۱۳۷۸
- ۲۰ - تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره معاصر، سعید نفیسی، انتشارات بنیاد، تهران ۱۳۴۴
- ۲۱ - تاریخ اجتماعی ایران، ج ۱، مرتضی راوندی، انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۴۷
- ۲۲ - کثرت قومی و هویت ملی ایرانیان، دکتر ضیاء صدر، انتشارات اندیشه نو، تهران ۱۳۷۷
- ۲۳ - در خدمت و خیانت روشنفکران (روشنفکر و مشکل زبان ترکی)، جلال آل احمد، انتشارات فردوسی، تهران ۱۳۷۶
- ۲۴ - مبانی دستور زبان آذربایجانی، م.ع. فرزانه، انتشارات فرزانه، تهران ۱۳۵۷
- ۲۵ - ایران باستان، یوزف ویسهوفر، انتشارات ققنوس،
- ۲۶ - تورانیان از پگاه تاریخ تا پذیرش اسلام، نادر بیات، انتشارات ایرانشهر، تهران ۱۳۶۷
- ۲۷ - شامگاه اشکانیان و بامداد ساسانیان، تألیف شیرین بیانی، انتشارات دانشگاه تهران، تهران ۲۵۳۵ شاهنشاهی
- ۲۸ - فرهنگ اصطلاحات زبان‌شناسی موضوعی - توصیفی، سید جلیل ساغروانیان، نشر نما، مشهد ۱۳۶۹
- ۲۹ - از بهار تا شهریار، ج ۲، تألیف حسنعلی محمدی، ناشر: مؤلف، قم ۱۳۷۲
- ۳۰ - هجوم اردوی مغول به ایران، عبدالعلی دست‌غیب، انتشارات علم، تهران ۱۳۶۷
- ۳۱ - آذری یا زبان باستان آذربایجان، احمد کسروی، تهران ۱۳۰۴
- ۳۲ - کاروند کسروی، مجموعه ۷۸ رساله و گفتار از احمد کسروی به کوشش یحیی ذکاء،

- نشر کتب جیبی / فرانکلین، تهران ۱۳۵۲
- ۳۳ - زبانهای باستانی آذربایجان، تألیف حسینقلی کاتبی، نشر پازنگ، تهران ۱۳۶۹
- ۳۴ - تاتی و هرزنی، نوشته عبدالعلی کارنگ، بنگاه بازرگانی و مطبوعاتی واعظپور، تبریز ۱۳۳۳
- ۳۵ - زبان آذری ادبی معاصر، تألیف دکتر محمدتقی زهتابی، انتشارات نوبل، تبریز ۱۳۷۰
- ۳۶ - استعمار و استثمار، نوشته سید محمدحسین ملکوتی، انتشارات جهان آرا، قم
- ۳۷ - مقدمات زبان شناسی، تألیف دکتر مهری باقری، نشر قطره، تهران ۱۳۵۷
- ۳۸ - تاریخ خوی، دکتر محمدامین ریاحی، انتشارات توس، تهران ۱۳۷۲
- ۳۹ - تاریخ خوی، تألیف مهدی آقاسی، تبریز ۱۳۵۰
- ۴۰ - سلماس در سیر تاریخ و فرهنگ آذربایجان، توحید ملک زاده، ناشر: مؤلف، سلماس ۱۳۷۸
- ۴۱ - قره باغ در چشم انداز تاریخ، تألیف ع.ا. بهراد، انتشارات ارک، تبریز ۱۳۷۲.
- ۴۲ - مقدمه‌ای بر بررسی کتاب دده قورقود، میرعلی سیدسلامت، انتشارات آشینا، تبریز ۱۳۷۶
- ۴۳ - پیرامون ادب و زبان کردی باستان، تألیف فاروق صفی زاده، انتشارات محمدی، سقز ۱۳۷۶
- ۴۴ - کوراوغلو در افسانه و تاریخ، تألیف رحیم رئیس نیا، انتشارات نیما، تبریز ۱۳۶۶
- ۴۵ - جامع التواریخ، ج ۱، رشیدالدین فضل الله، به کوشش دکتر بهمن کریمی، انتشارات اقبال، تهران ۱۳۶۷
- ۴۶ - سرزمین و مردم ایران، عبدالحسین سعیدیان، انتشارات علم و زندگی، تهران ۱۳۶۹
- ۴۷ - دایرةالمعارف ادبی، عبدالحسین سعیدیان، انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۶۳
- ۴۸ - تاریخ یعقوبی، تألیف احمد بن ابی یعقوب، ترجمه محمدابراهیم آیتی، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی تهران، ۱۳۶۲
- ۴۹ - تاریخ طبری، تألیف محمد بن جریر طبری ترجمه ابوالقاسم پاینده، انتشارات اساطیر، تهران ۱۳۶۲
- ۵۰ - سفرنامه ابن بطوطه، ترجمه دکتر محمدعلی موحد، انتشارات آگاه، تهران ۱۳۷۰
- ۵۱ - راحة الصدور و رواية السرور، تألیف محمد بن علی بن سلیمان الراوندی، به کوشش محمد اقبال، مؤسسه امیرکبیر، تهران ۱۳۳۳

- ۵۲ - دو قرن سکوت، دکتر عبدالحسین زرین‌کوب، انتشارات جاویدان، تهران ۱۳۵۵
- ۵۳ - قلعه‌های تاریخی آذربایجان، بهروز خاماچی، ناشر مؤلف، تبریز ۱۳۷۲
- ۵۴ - نزهة القلوب، حمدالله مستوفی، به اهتمام دکتر دبیر سیاقی، کتابخانه طهوری، تهران ۱۳۳۶
- ۵۵ - دیوان لغات‌الترک، محمود بن حسین بن محمد کاشغری، ترجمه دکتر سید محمد دبیر سیاقی، انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی، مطالعات فرهنگی، تهران ۱۳۷۵
- ۵۶ - صابر و معاصرین او، عباس زمانوف، ترجمه اسد بهرنگی، انتشارات شمس، تبریز ۱۳۵۸
- ۵۷ - مسلمانان روسیه، اسماعیل حکیم اوغلو، ترجمه سعید سخاوند، انتشارات پیام اسلام، قم
- ۵۸ - مقدمه‌ای بر تاریخ تحولات زبان ترکی آذری، محمد رضا کریمی، انتشارات زنگان، زنجان ۱۳۷۸
- ۵۹ - آتورپاتکان، تألیف دکتر جمال‌الدین فقیه، انتشارات علمی، تهران ۱۳۴۶
- ۶۰ - شمس تبریز و دار‌الصفای خوی، بهروز نصیری، ناشر: مؤلف، تبریز ۱۳۷۷
- ۶۱ - تاریخ فکر از سومر تا یونان و روم، فریدون آدمیت، انتشارات روشنگران، تهران ۱۳۷۵
- ۶۲ - اسرار فرمانروایی آتیلا، پروفیسور وس رابرتز، ترجمه دکتر قدیر گلکاریان، انتشارات دیهیم، تهران ۱۳۷۵
- ۶۳ - قومیت و قوم‌گرایی در ایران، دکتر حمید احمدی، نشر نی، تهران ۱۳۷۸
- ۶۴ - تاریخ هجده‌ساله آذربایجان، نوشته احمد کسروی، انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۷۶
- ۶۵ - سرزمین و مردم ترکیه، اثر ویلیام اسپنسر، ترجمه علی اصغر بهرام بیگی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۵۴
- ۶۶ - اوستا، گزارش ابراهیم پورداوود، انتشارات مروارید، تهران ۱۳۶۴
- ۶۷ - آخرین سنگر آزادی، به کوشش رحیم رئیس‌نیا، نشر شیرازه، تهران ۱۳۷۷
- ۶۸ - اسلام و مسئله نژادپرستی، عبدالحمید عبادی، انتشارات بعثت، تهران ۱۳۴۲
- ۶۹ - لغت‌نامه علی‌اکبر دهخدا، چاپخانه مجلس، تهران ۱۳۲۵
- ۷۰ - شاهنامه فردوسی، آکادمی علوم اتحاد شوروی، اداره انتشارات ادبیات خاور، مسکو ۱۹۶۰

- ۷۱ - زبان دیرین آذربایجان، دکتر منوچهر مرتضوی، نشر بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، تهران ۱۳۶۰
- ۷۲ - دیوان کامل شمس تبریزی، به کوشش م. درویش، انتشارات جاویدان، تهران ۱۳۶۰

منابع ترکی

- ۷۳ - ایران تورکلرینین اسکی تاریخی، پروفیسور محمدتقی زهتابی، نشر اختر، تبریز ۱۳۷۸
- ۷۴ - تورکون قیزیل کیتابی، بازار رفیق اؤزدهک، کؤپره باقر طحان شیرزی، ناشر: کؤچورن، تبریز ۱۳۷۲
- ۷۵ - آذربایجان ادبی دیلی تاریخی، پروفیسور نظامی خودیف، انتشارات راستان، تهران ۱۳۷۷
- ۷۶ - آذربایجان ادبیاتی تاریخی، علیار صفلی و خلیل یوسفلی، انتشارات راستان، تهران ۱۳۷۷
- ۷۷ - آذربایجان ادبیات تاریخیندن قیزیل یارپاقلار، عزیز محسنی، نشر مینا، تهران ۱۳۷۴
- ۷۸ - تورکلرین تاریخ و فرهنگینه بیر باخیش، بازار دوکتور جواد هیئت، ضمیمه وارلیق، تهران ۱۳۶۵
- ۷۹ - آذربایجان شفاهی ائل ادبیاتینا بیر باخیش، پرویز یکانی زارع، انتشارات اندیشه نو، تهران ۱۳۷۷
- ۸۰ - تورک تاریخی، بازار پروفیسور رضانور، استانبول ۱۹۲۵
- ۸۱ - تورکجه دیل بیلگی سی، بازار دوکتور محمد هنگیرمن، نشر انگین، آنکارا ۱۹۹۵
- ۸۲ - آذربایجان خالق نین سوی کونونو دوشونرکن، میرعلی سیدوف، باکی ۱۹۹۲
- ۸۳ - دیل و ادبیات، بازار تبریزی علی، کتابفروشی آتروپات، تهران ۱۳۶۰
- ۸۴ - تورک ادبیاتی نمونه لری، بیرینجی جلد، حفیظی توفیق، حمامی زاده احسامه، حسن عالی، ملی مطبعه، استانبول ۱۹۲۶
- ۸۵ - آذربایجان شفاهی خلق ادبیاتی، چاپ کاویان، دکتر جواد هیئت، ضمیمه وارلیق، تهران ۱۳۶۷
- ۸۶ - آذربایجان دیلی نین ایضاحلی لوغتی، دوکتور ع.ع. اوروجو، کؤچورن، بهزاد

بهزادی، انتشارات درسا، تهران ۱۳۷۶

۸۷ - سایالار، به کوشش دکتر حسین محمدزاده صدیق، نشر ایشیق، تبریز ۱۳۵۷

۸۸ - سیری در اشعار ترکی مکتب مولویه، دکتر حسین محمدزاده صدیق، انتشارات

ققنوس، تهران ۱۳۶۹

۸۹ - کلیات دیوان ترکی شهریار، به کوشش پروفیسور محمدزاده، انتشارات نگاه وزرین،

تهران ۱۳۷۲

۹۰ - یادی از «حیدریابایا سلام»، به کوشش نصرت‌الله فتحی، انتشارات فخرآذر، تبریز

۹۱ - کتاب دده قورقود (بازنویسی از روی متن اصلی)، به کوشش دکتر محمدعلی

فرزانه، تهران ۱۳۵۸

۹۲ - آذربایجان طنز روزنامه‌لری، ناظم آخوندوف، انتشارات فرزانه، تهران ۱۳۵۸

۹۳ - دیوان ترکی محمد فضولی، به کوشش میرصالح حسینی، انتشارات آفرینش،

تهران ۱۳۷۳

۹۴ - دیوان نظامی گنجوی، به کوشش حسین فیض‌اللهی وحید، انتشارات یاران،

تبریز ۱۳۷۰

۹۵ - دیوان نسیمی، به کوشش حسین فیض‌اللهی وحید، انتشارات یاران، تبریز

۹۶ - دیوان حیران خانم، به کوشش حسین فیض‌اللهی وحید، انتشارات یاران تبریز

منابع انگلیسی:

- 97 - The Cambridge Ancient History, Cambridge University Press, printed in Great Britain (volum I, part 2, Early History of The middle East)
- 98 - A History of Turkey, from empire to republic, By M.Phillips. Prince, London, 1956
- 99 - Encyclopedia of Islam, under the patronage of the international union of Academies, Leiden, E.J.Brill, volum I, printed in the Netherlands, 1979
- 102 - Azerbaijanian Poetry, An Anthology, edited by Mirza Ibrahimov, progress publishers, Moscow
- 103 - Citizenship, Nationality and ethnicity, T.K.Oommen, Polity press, Cambridge, 1997
- 104 - Webster's new collegiate dictionary, Meriam, G. & C.Meriam Company
- 105 - Linguistics and Language, Julia S.Falk, Copyright, 1973, 1978 by John Wiley & Sons,

Inc. published simultaneously in the United States of America

106 - The Encyclopedia of Language and Linguistics, R.E.Asher, ed. ovord: Pergamon Press, 1994

نشریات فارسی و ترکی

۱۰۷ - وارلیق: تورکجه - فارسجا فرهنگی درگی، بوتون دؤورو

۱۰۸ - تریبون، بهار ۱۹۱۸، سوئد، شماره ۳

۱۰۹ - امید زنجان، ۲۰ مردادماه ۱۳۷۸، شماره ۲۸۵

۱۱۰ - نشر دانش، سال سیزدهم، شماره ۴